

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

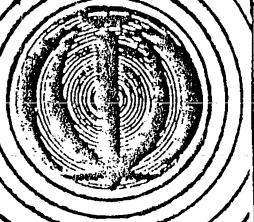
امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

وَيَضَعُ لَهُمْ أَصْرَهُ وَالْأَفْئَالِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ



مكتبة جامع مسجد مازنی فرید پور  
ذکر جامع مسجد مازنی فرید پور  
بنیاد علم اسلام

کتابت  
کتابت

فَلَا تَمُوتُ مَطْلَقًا

فصلنامه

صفحه	سطر	عنوان	موضوع
۱۰	آخر	با کوچکترین	در کوچکترین
۱۱	۱۱	می‌کند تغییر و تبدیل	می‌کند که تغییر و تبدیل
۲۱	۷	قلبی	قلبی
۴۳	۳	پیدا کنند	پیدا می‌کنند
۵۶	۳	برخویش	برای خویش
۸۶	۶	عقله	عقله
۱۶۹	۳	اخیری	اخروی





بخش اول

ضرورت اعمال ولایت

۴

معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

۴

تاریخچه اعمال ولایت

۵

بیان استدلالی ضرورت اعمال ولایت

۸

بخش دوم

کیفیت اعمال ولایت

۱۹

فصل اول : چگونگی جریان یافتن اختیار در فرد

۲۰

مراحل امداد طلب در فرد

۲۲

مرتبط بودن طلبهای متعدد و مختلف فرد بهم

۲۵

طلب شامل محورا نسجام طلبهای فردی

۲۸

نظام طلب : نظام تعلقات ، نظام ادراکات ( اطلاعات )

۲۹

و نظام آثار

۳۰

نظام تعلقات

۳۲

نظام ادراکات ( اطلاعات )

۳۴

نظام آثار

۳۶

رابطه رشد فردی و نظام طلب

۴۵ رابطه شدت با پیدایش رشد در فرد

۴۷ آثار شدت و ضعف تعلق در حصول رشد فردی

۵۱ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام طلب فرد

۵۲ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام تعلقات فرد

۵۸ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام ادراکات فرد

رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در بساط نظام

۶۰ آثار فرد

فصل دوم : کیفیت جریان یافتن اختیار در جامعه

جامعه بعنوان مانع یا راهگشای حرکت فرد در نیل به

۶۷ کمال

۶۹ جامعه مهد پرورش و زمینه ساز رشد فردی

۷۲ تفرق و تعدد تخصصها لازمه پیدایش رشد جمعی

۷۷ مراحل امداد طلب در جامعه

۷۹ مرتبط بودن طلبهای متعدد و مختلف جامعه

۸۰ طلب شامل محورانسجام طلبهای جامعه

نظام طلب جامعه

۸۰ نظام تعلقات جامعه ( سیاست )

۸۲ نظام اطلاعات جامعه ( فرهنگ )

۸۴ نظام آثار ( اقتصاد )

۸۵ رابطه رشد در جامعه و نظام طلب

۸۷ رابطه شدت تعلق با پیدایش رشد در جامعه

- ۸۸ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام طلب جامعه
- ۸۹ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام تعلقات جامعه (سیاست)
- ۹۲ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام ادراکات جامعه (فرهنگ)
- ۹۲ رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام آثار جامعه (اقتصاد)
- ۹۷ حصول رشد در گروسرپرستی والی است
- ۱۰۱ گذری اجمالی پیرامون سیر حاکمیت کفر بر جهان
- ۱۱۳ کیفیت حکومت و لاه کفر و محدوده آن
- ۱۱۹ گسترش طلبی ذاتی ولایت الهی و الحادی
- ۱۲۶ آیا دنیا تنها زمینه ساز رشد نظام باطل است؟
- ۱۲۹ تجا و ذاتی عمل به تفکر مادی است
- ۱۳۶ کیفیت جریان یافتن ولایت والی الهی و محدوده اختیارات آن بعنوان سرپرست رشد
- ۱۳۸ رابطه والی با احکام از نظرگاه اصالت شیئی ولایت فقه
- ۱۳۹ رشد از دیدگاه اصالت شیئی
- ۱۴۳ نارسائی‌های دیدگاه اصالت شیئی
- ۱۴۶ رابطه والی با احکام از نظرگاه اصالت شرائط
- ۱۴۸ وظیفه والی و محدوده ولایت والی از دیدگاه اصالت تعلق
- ۱۶۲ خلاصه و حاصل کلام



## بسمه تعالی

### مقدمه :

از آنجا که بقاء و دوام هنر نظام و هر دستگاه حکومتی در گرو وجود والی و سرپرست در آن دستگاه بوده و در حقیقت ولایت به منزله روحی است که در پیکر جوامع مختلف دمیده شده و به آنها حیات می بخشد لذا این واژه در قاموس فرهنگ هنر نظام دارای جایگاه ویژه ای می باشد ، که با توجه به اهمیت نقش آن در حفظ موجودیت اجتماعات بشری ، همواره مورد بحث و بررسی و دقت صاحب نظران و اندیشمندان و نویسندگان بوده و هر قوم و دسته ای به لسان خویش پیرامون آن نظرات خود را بیان نموده اند ، و از نظرگاه های مختلف سعی بر تبیین و توضیح این واژه داشته اند ، البته

در اطراف چنین موضوعی با این درجه از اهمیت هر آنچه که گفته و نوشته شود، باز هم کافی نخواهد بود، زیرا وجود والی در جامعه بستگی به پذیرش افراد داشته و میزان نفوذ وی در جامعه مستقیماً به میزان تبعیت جمع از رهبری برگزیده و میزان تبعیت افراد از سرپرست متناسب با سطح آگاهی توده‌ها از اهمیت نقش رهبر و موقعیت والی در جامعه می‌باشد، بنابراین تلاش بیشتر در روشن ساختن اذهان در این مورد و آشنا ساختن افراد به اهمیت این مطلب کمک به مستحکم نمودن پایه‌های رهبری در جامعه می‌باشد، چرا که تا همین مصالح و پیشگیری از بروز مفاسد و دفع مضرات همه در دست والی است و ناخدائی سفینه جامعه بر عهده وی است که می‌تواند این سفینه را وسیله نجات کشتی نشینان قرار دهد، و آنها را از کام امواج سهمگین برهاند و به ساحل مقصود برساند و با بسا ایجاد انحراف در مسیر حرکت آن، سفینه و اهلیش را از مسیر هدایت خارج نموده و بطرف گرداب هلاکت بکشانند.

حال با توجه به ارزش و اهمیت جایگاه ویژه‌ای که این موضوع در نظام

مبارک جمهوری اسلامی دارد، احساس وظیفه نمودیم تا در حد توان خویش

پیرامون این مهم مطالبی را طرح نمائیم و از زاویه‌های دیگر و با گشودن

روزنه‌ای جدید بر بحث ولایت، ضرورت وجود والی و کیفیت اعمال ولایت و

حدود و اختیارات ولی فقیه در جامعه اسلامی را در دو بخش ارائه نموده و

حق مطلب را تا سرحد امکان ادا نمائیم . باشد تا با انجام این وظیفه  
 خطیر تا اندازه ای به خواسته امام امت که مایل بودند ، موضوع ولایت به  
 بحث و بررسی و کنکاش گذاشته شود جامعه عمل پوشیده و امر مبارک ایشان  
 در این مورد را اطاعت نموده و به سهم خویش در تبیین این مطلب حائز  
 اهمیت کوشیده باشیم .

لذا در بخش اول که تحت عنوان ضرورت اعمال ولایت نگاشته می شود  
 ابتدائاً به معنای لغوی و اصطلاحی واژه ولایت و سپس به بیان مطالبی  
 که ضرورت وجود والی را تمام می نماید پرداخته و در بخش دوم به  
 بحث کیفیت و نحوه اعمال ولایت و حدود و اختیارات ولی خواهیم  
 پرداخت .





## بخش اول

### ضرورت اعمال ولایت

#### معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

ولایت از لغت " ولی " و این لغت از ریشه " ولی، یلی، ولیا " اخذ شده و به معنای بدنیال هم و بصورت متوالی قرار گرفتن می باشد و در اصطلاح (۱) به معنای حق دخالت و حق تصرف داشتن آمده است یعنی والی کسی است که حق تصرف در امور دیگران را داشته و قادر است مصلحت افراد تحت ولایت خویش را تاءمین نماید .

گاه برای واژه ولایت معنای محبت و دوستی آورده می شود که مراد ما از طرح بحث سرپرستی نمی تواند تبیین چنین تعاریفی باشد . گاه این

---

(۱) در سها فی پیرامون ولایت فقیه - آیت الله محمد یزدی

واژه مرادف با نظارت گرفته می‌شود، که در این مورد نکته قابل ذکر این می‌باشد که حق دخالت با حق نظارت تفاوت عمده دارد، و آن این است که یک ناظر را نمی‌توان والی دانست اما یک والی را ناظر هم می‌توان قلمداد نمود یعنی علاوه بر حق دخالتی که برای وی قائل هستیم، نظارت او را نیز لازمه دخالتش در امور و تصحیح جهت حرکت افعال جمع می‌دانیم، ناظر تنها یک بیننده و نظاره‌کننده وضعیت است و نهایت کاری که از وی برمی‌آید گزارش وضعیتی است که ملاحظه نموده، اما والی نظاره‌گری است که با دخالت و تصرف خویش در امور از بروز خطا و انحراف در مسیر حرکت جامعه جلوگیری نموده و پیوسته در هدایت جامعه تحت ولایت خود بسوی هدفی که تعیین نموده تلاش می‌نماید. بنا بر این ولایت را در یک جمله می‌توان " سرپرستی بطرف رشد تعریف نمود" که در بحثهای آینده به تشریح ابعاد این تعریف خواهیم پرداخت.

### تاریخچه اعمال ولایت

با نظری کوتاه به تاریخ پر نشیب و فراز زندگی بشر متوجه می‌شویم که بشر از آغاز خلقت پیوسته با دو جریان ولایت روبرو بوده و همواره تحت ولایت یکی از این دو جریان قرار داشته و در لسوای یکی از این دو جریان مخالف که یکی جناح حق و دیگری جناح باطل بوده است

از زمانی که حضرت آدم با اراده خداوند خلق شد پیوسته این دو جنبه بطریقی ظهور و وجود خویش را نمایان ساخته و هر کدام بشر را بسوی خویش فرامی‌خوانده است ، یکی پیوسته بشر را دعوت به تعبد و تسلیم بودن در برابر حق و دیگری بشر را به عصیان و طغیان تشویق می‌نموده است ؛ از زمانی که شیطان امر سرپیچی از فرمان حق را آغاز نمود در حقیقت ولایت جناح باطل را بدست گرفت و پرچم عصیان و طغیان علی‌ال... را برافراشت و بعنوان رهبر پیشتاز ائمه‌نار راهیان باطل را بسوی خویش خواند و هسته اولیه جنود ابلیسی خود را تشکیل داد و در مقابل حق و جنود حق ایستاد و اولین بذر عناد را با نیت بعد عن‌ال... و با دست استکباری خویش در شکاف عمیق انبیا خیر منه کاشت و با آب فرور و خودپرستی آبیاری نمود و به ثمر نشانند ، که اولین نتیجه تغذیه از میوه شجره عصیان برای آدم ابوالبشر بارانده شدن از بهشت ظاهر شد و از آنجا که ابلیس بر اغسوی اعباد اصرار می‌ورزید و در فریفتن فرزندان آدم الی یوم القیامه به عزت حق سوگند یاد کرده بوده قابیل را در مقابل هابیل قرار داد و بپسری سرکش و طغیان را در دست فرزندان قابیل نسل به نسل گردانید تا بدست قوم نوح و فرزندان او رسید و اینان نیز در مقابل پرچم هدایت و حق علم کفر را برافراشتند و سپس این میراث ابلیسی به نمرود رسید و

او را به سرکشی در مقابل ابراهیم و ادا داشت و بالاخره این رویارویی تامقابله  
 عاد با هود و ثمود با صالح و گنہکاران بالوط و ... ادامه یافت تا  
 بصورت ندای " منم خدای بزرگ شما " از حلقوم کفر آلود فرعون خارج  
 شد و در مقابل ندای آسمانی موسی قرار گرفت سپس این عناد یا جلوه‌ای  
 دیگر در چهره حکام جور بنی اسرائیل ظاهر شد و حامیان عیسی را از دم تیغ  
 کینه دیرینه گذراند ، اما با همه اینها نور معرفت خاموش نشد ، پس از  
 آن گرفت کفر در چهره ابوجهل و ابوسفیان ، ندای مخالفت با پرچمدار  
 توحید را سر داد ، هر چند این بار علم هدایت بدست اشرف مخلوقات و ختم -  
 انبیاء محمد مصطفی ( صلی الله علیه و آله وسلم ) بر سر ستم کشیده‌های  
 تاریخ و محرومین و مستضعفین ، سایه افکند ، اما باز هم شیطان و اذنب  
 او بعنوان ائمه نار با غضب حق خلافت و حکومت از پرچمدار ولایت علی بن  
 ابیطالب ( علیه السلام ) بر ادامه اغوای عباد کوشید و فرزند خلف شیطان  
 معاویه را در مقابل امیر مؤمنان و فرزند گرامی آنحضرت قرار داد ،  
 بالاخره در تداوم رویارویی جنود باطل بر لشکر حق در زمان حیات هریک  
 از ائمه ظاهرین ، جنود کفر به سهم خویش تلاش برایین داشتند تا نور حق را  
 خاموش نمایند اما علیرغم خواست باطل ملحدین شجره طیبه توحید که با  
 خون مطهر سالار شهیدان آبیاری شده بود با مجاهدتها و مبارزات فرزندان  
 گرامی ایشان پرورش یافت و بعد از دوران غیبت نیز ولایت جناح حق بدست

فقهاء عظام سپرده شد که البته در مقابل جناح باطل نیز از پای ننشست و تا به امروز که ولایت ابلسی در چهره دیگری ظاهر شده، این مقابله و رویارویی دو نظام حق و باطل وجود داشته و جوامع انسانی به لحاظ عدم تحرک جناح حق اکثراً تحت ولایت جناح باطل قرار گرفته اند و به میزانی که در تقویت جناح حق کوتاهی شده بهمان نسبت به قدرت سلطه نظام کفر افزوده شده است بنا بر این همانگونه که بیان شد مساله ولایت از زمان آدم علیه السلام ثانبی خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) و بعد از آن مطرح بوده و انسانها همواره با والی و ولایت آشنائی داشته اند .

اما گذشته از مطالبی که در باب لزوم ولایت برای فرد و اجتماع و بیان تاریخچه اعمال ولایت ذکر گردید لازم است به این نکته توجه شود که امر ضرورت ولایت از اموری است که عقلاً اثبات می شود و شاید نیازی به ذکر نمونه ها و ریشه های اعمال ولایت و الیان ، بعنوان شاهد بر مدعا نباشد .

حال ذیلاً بحث استدلالی ضرورت وجود ولایت ارائه می شود .

### بیان استدلالی ضرورت اعمال ولایت

در مورد دستگاه آفرینش و عالم خلقت دو تفسیر و دو دیدگاه وجود دارد که یکی جهان را ازلی و ابدی دانسته و در تحلیل خود نسبت بسسه عالم آفرینش وجود جهان را به وجود ماده متکی دانسته و ماده را اصل و اساس

ایجاد پدیده‌ها و موجودات می‌داند. این نظریه در مورد انسان نیز بهمین  
 — با کشف قانون جاذبه عمومی بوسیله نیوتون، جامعه آن زمان پاسخ علت  
 وقایع را در رابطه با اسرار علیت یافت. برای نیوتون علل عبارت بودند  
 از " نیروهای وارده بر اجسام برای ایجاد حرکت "

مثال مرسوم نیوتون برای توضیح مفهوم فوق وجود توپهایی در حال حرکت  
 است که بر یکدیگر ضربه وارد می‌آورند و در پاسخ به ضربه‌های دیگری به  
 حرکت در می‌آیند. بر اساس این تحلیل اگر جهان از ذرات بسیار ریزی،  
 مانند توپهای کوچک تشکیل شده باشد، باید تمام علل از کنش و واکنش  
 حرکت این توپها ناشی شده باشد و هر پدیده‌ای اعم از اتم یک سلول بدن  
 انسان تا بزرگترین کره آسمانی به صورت اجسامی در حال حرکت تلقی شده  
 که هر ذره آن بردیگری اثر می‌گذارد و آنرا به حرکت در می‌آورد، بر همین اساس  
 از انسان و رفتار وی نیز تفسیری مادی ارائه می‌شود. یعنی حالات روحی  
 و روانی انسان اعم از عشق و نفرت و ... با همان تفسیرهای مادی تحلیل  
 می‌گردد. بدین صورت که هیچ تفاوتی بین عشق و نفرت با دافعه و جاذبه که  
 صرفاً نیروهای فیزیکی هستند وجود ندارد، در حال حاضر بسیاری از نظریه‌ها  
 که پیرامون رفتار شخصی و رفتارهای سیاسی و اجتماعی انسان ارائه می‌شود  
 دقیقاً بر اساس فرضیه نیوتون درباره کیفیت حرکت ماده بنا نهاده شده. در  
 این فرضیات این مطلب بصورت اصل موضوعه پذیرفته شده که همه چیز طبق  
 قوانین معین و ثابت و قابل پیش‌بینی عمل می‌کنند.

نحوه نظر می‌دهد یعنی وی را موجودی مادی که تحت روابط خاص مجبور به فعالیت می‌باشد معرفی می‌نماید، از دید معتقدین به اصلت ماده رفتار انسان و حالات گوناگون وی نیز حاصل تاء ثیر و تاء ثرات مختلف مادی است که میتوان حتی حالات روانی وی را تحت روابط کثرتل نمود، بنابراین تحلیل انسان موجودی خواهد بود محکوم روابط که جبراً به حرکت خویش در جامعه ادامه می‌دهد. در حقیقت نقش وی در جامعه نیز همان نقشی است که یک سلول در بدن دارد، یعنی بوجود می‌آید، رشد می‌کند و در رشد بدن نیز مؤثر است، بعد از مدتی از بین می‌رود اما بدن به رشد خود ادامه می‌دهد، انسان نیز تحت روابط خاصی ایجاد می‌شود، در رشد جامعه خویش مؤثر است و بعد از طی دوران معینی از بین رفته در حالی که جامعه به حرکت جبری خود بسوی مقصد مادی در حرکت می‌باشد.

از این دیدگاه اعمال و رفتار انسان بواسطه جبری که بر آنها حاکم است خود بخود تشکل خاصی یافته و وجود اختیار برای بشر در این صورت بی‌مورد و بی‌معنا خواهد بود، لذا طبیعی است که لزوم وجود سرپرست و والی برای هدایت وی و جهت دادن به افعالش منتفی خواهد بود، البته ذکر این نکته حائز اهمیت است که هر چند لازمه پذیرفتن فلسفه مادی رسیدن بسسه نفسی ضرورت وجود والی و ولایت است، اما بدلیل پیچی این فلسفه وعدم کارآئی آن در عینیت، می‌بینیم که در جوامع امروزی کفار ولایت حتی با کوچکترین

مسائل فردی نیز اعمال می‌شود که در آینده به ارائه مطالب بیشتری در این زمینه خواهیم پرداخت .

نظریه و دیدگاه دوم جهان آفرینش و عالم وجود را مخلوق حضرت حق دانسته و این خلقت را عبث و بیهوده ندانسته و این ایجاد و خلق را برای غایتی معین و هدفی مشخص می‌داند ، لذا هر آنچه که ایجاد شده و اراده حضرت حق به خلق آن تعلق گرفته ، برای جهتی و بسوی هدفی می‌باشد که تمام مخلوقات بطرف آن هدف و مقصد در حرکت می‌باشند ، مطلب حائز اهمیت در اینجا این است که خداوند متعال جهان آفرینش و مافیها اعم از اشیاء و انسان را برای کمال خویش ایجاد نفرموده که خالق متعال مستغنی از کمال و رشد است . لذا غایت خلقت به خالق بر نمی‌گردد ، کمال در آنجا راه پیدا می‌کند تغییر و تبدیل در آن جریان داشته باشد ، بنا بر این غایت داری جهان آفرینش مبین این نکته است که خلق و ایجاد مخلوقات در جهت به کمال رساندن و افزایش فیض به مخلوق است .

بنا بر این عالم خلقت بسوی هدف و مقصد خود در حرکت بوده و لازمه حرکت داشتن این عالم تغییر پذیری آن و لازمه تغییر نمودن هر متغییری مرکب بودنش می‌باشد و هر آنچه که مرکب باشد لزوماً دارای اجزاء و اوصاف است زیرا در غیر این صورت و منهای مراتب فوق فرض تغییر و ترکیب برای عالم مستلزم خواهد بود .



حال با توجه به مطالبی که طرح شد ملاحظه می شود که بشر در چنین بینشی با انسان در مکاتب مادی کاملاً متفاوت است زیرا آنچه که در این دیدگاه بعنوان اصل مفروضه مطرح می باشد این است که خداوند انسان را اشرف مخلوقات قرار داده و هدف از این خلقت به کمال رسیدن مخلوق بوده است .

به تعبیر دیگر از دیدگاه متاء لهین خلقت انسان به منظور افاضه فیض از جانب حضرت حق به او می باشد که بشر با درک این افاضه و فهم اینکه از طریق انعام و اعطاء خالق موجودات لحظه به لحظه برهستی اش افزوده میشود مبتهج و مسرور و متلذذ می گردد . اما نکته مهم این جاست که درک از افاضه و انعام و اعطاء که بشر را به نشاط و سرور می رساند چگونه واقع می شود؟ آیا امکان دارد که انسان بی آنکه حاکم بر روابط باشد نسبت به این انعام و اعطاء وجود علم و آگاهی پیدا کند؟ قطعاً پاسخ منفی است ، بنابراین اگر هدف از خلقت افاضه فیض به مخلوق و اعطاء وجود بوی وبه کمال رسیدن او باشد ، علم و آگاهی به این مطالب است که او را مبتهج و مسرور می سازد و از این روست که حضرت حق قدرت اشراف بر خود را به بشر عطا فرموده و وی را حاکم بر روابط قرار داده است ، لذا با بیشتر شدن علم و آگاهی و افزایش این قدرت اشراف به میزان سرور و ابتهاج او نیز افزوده می شود .

از طرف دیگر پیدا پیش علم و آگاهی بدون وجود قوه اختیار در فسرده

میسور نمی‌باشد، اختیار در واقع همان قدرت حاکمیت یافتن بر روابط است و همان‌گونه که گفته شد اگر انسان درون روابط باشد هرگز قدرت حداقل شناخت را نیز پیدا نخواهد کرد، چرا که لازمه بدست آوردن حداقل آگاهی و شناخت داشتن قدرت سنجش و مقایسه روابط با هم و این سنجش و مقایسه تحت جبر امکان تحقق نمی‌یابد. (۱)

بنابراین وجود قوه اختیار در انسان و مختار دانستن وی در انتخاب مسیر حرکت، اقتضا می‌کند که بستر حرکت وی در عالم اختیار بگونه‌ای باشد که امکان اختیار دو طریق برای نیل به مقصود را داشته باشد. بهمین دلیل عالم دنیا با اراده حضرت حق بگونه‌ای ایجاد شده که از طرفی هم زمینه انتخاب راه حق را برای بشر فراهم نماید و هم امکان حرکت در مسیر باطل را برای وی فراهم سازد.

اما آیا بشر در این دار ابتلاء و آزمایش بی‌آنکه ملاک انتخاب و گزینش داشته باشد بصرف داشتن قوه اختیار می‌تواند در یکی از این دو راه قدم بگذارد؟ اگر چنین باشد که انتخاب مسیر تنها به قوه اختیار بازگشت نماید در این صورت اعتقاد به عقاب و ثواب بی‌معنا خواهد بود، بنابراین میتوان

۱- این مطلب در این مقاله صرفاً بعنوان اصل موضوعه پذیرفته شده عنوان گردیده، برای آشنا شدن به مطالب فلسفی بیشتر در این مورد می‌توان به مباحث نظری "دفتر جامع" رجوع نمود.

نتیجه گرفت که بشر بر سر این دوراهی حق و باطل یکه و تنهارها نشده، و خداوند متعال برای یاری وی در انتخاب راه صحیح و تشخیص خطا از صواب، با ارسال رسل و انزال کتب ملاک و معیار گزینش طریق صواب را در اختیار بشر قرار داده و در این مجامعت که حجت بر موجود مختار تمام می شود.

حال باید دید که آیا پیامبران تنها متکفل بیان راه صحیح از راه غلط

می باشند و در همین حد به امداد بشر می پردازند؟ آیا رهبری و ولایت پیامبران

در همین محدوده و به همین اندازه خلاصه می شود؟ آیا بشر خود می تواند

سرپرستی خویش را در مسیر حرکتی که از گذشته و آینده آن بی خبر است بعهده

بگیرد و یا اینکه پرورش انسانها نیز بایستی بدست کسی باشد که از طرف

خالق جهت یاری مخلوق مبعوث گردیده؟

قطعا ولی و سرپرست هم به معنای واسطه ای که خداوند عالم در نظام

هستی قرار می دهد وجود دارد و عم برای چگونگی و کیفیت گسترش اختیارات

انسانهای مختار از بظرف خدای متعال. بنا بر این سرپرستی حرکت انسانها

در رسیدن به قرب نیز جزء وظائف پیامبران قرار می گیرد نتیجه اینکه

ولایت تنها به کلمه ولایت تکوینی و وسیله جریان یافتن عنایت حضرت حق

به عالم تمام نمی شود، و چون انسان را در کیفیت بودنش در گذشته و کیفیت

شدنش در آینده مسئول می دانیم، این مطلب قیابلیت طرح می یابد که بشر

در امر چگونه بودن و چگونه شدنش نیز احتیاج به ولی و سرپرست دارد، و

به بیان دیگر ولایت بر کیفیت تغییر و شدن علاوه بر مرتبه‌ای از آن که خارج از اختیار انسان است بر مرتبه دیگری که درون دایره اختیار انسان قرار می‌گیرد نیز اعمال می‌شود، که به این نوع از ولایت نیز ولایت تکوینی<sup>(۱)</sup> گفته می‌شود. البته این نوع از ولایت با ولایت تشریحی همراه و همگام می‌باشد. در این مرحله ولی توسط پرست تلاش می‌نماید تا وضعیت موجود (الف) را بطرف وضعیت مطلوب (ب) سوق دهد، این عمل در حقیقت نوعی دخالت تکوینی است که در آن یک مرکب (جامعه) به کل دیگری تبدیل شده است و از این لحاظ با ولایت تشریحی همراه می‌باشد که مبنا و اساس این تغییر وضعیت<sup>(۲)</sup>

- ۱- تکوین در حقیقت به معنای بوجود آوردن و ایجاد می‌باشد و ولایت تکوینی به معنای حق تصرف در عالم است که این نوع از ولایت مخصوص خداوند تبارک و تعالی است که با اذن او در پاره‌ای از امور به عباد خاص نیز واگذار می‌گردد. و در بحث فوق چون والی اختیار تصرف در امور را معه و تغییر آنها را دارد به این نوع از ولایت وی نیز ولایت تکوینی می‌توان اطلاق نمود.
- ۲- ولایت تشریحی در حقیقت به معنای قدرت جعل قوانین و مقرراتی است که متناسب با ایجاد عالم توسط حضرت حق وضع می‌شوند، بعبارتی تشریح اقتضای تکوین می‌باشد. حق تشریح از آن خداوند متعال است که در مرحله ارسال رسل این حق تقنینی به ایشان واگذار می‌گردد.

رسیدن به قرب بیشتر با استفاده از احکام شارع است .  
 لذا بطور خلاصه نتیجه مباحث فوق در باب اثبات عقلی ضرورت ولایت را  
 می‌توان چنین بیان داشت .

گفته شد که خداوند متعال بشر را بعنوان اشرف مخلوقات خویش برای  
 رسیدن به کمال خلق فرموده و برای اینکه وی از این اعطای وجود مبتهج  
 و مسرور گردد به وی قدرت حاکمیت بر رابطه و اشراف بر خود یعنی علم و آگاهی  
 را عطا فرمود که بدنیا ل این مطلب ضرورت مختار آفریده شدن انسان تمام  
 شد . پس از طرح اینکه به بشر قدرت اختیار و گزینش داده شده گفتیم که  
 بستر حرکت وی نیز متناسب با مختار بودن انسان دارای دو جهت حرکت و  
 دوزمینة فعالیت می‌باشد که یکی جهت حق و دیگری جهت باطل است و چون بشر  
 را در انتخابش مسئول دانستیم به ضرورت وجود یک ملاک و معیار که توسط  
 آن بشر بتواند راه صحیح را از طریق غیر صحیح تمیز دهد اشاره نمودیم که  
 در اینجا نیز ضرورت ارسال رسل ( والی ) برای هدایت انسان مختار از  
 طرف خدای متعال تمام شد .

اما آیا جریان ولایت با ختم جریان نبوت پایان می‌پذیرد؟ آیا موجود  
 مختاری که هر لحظه خطر سقوط در پرتگاه باطل وی را تهدید می‌نماید بیدیکه و  
 تنها گذاشته میشود و به حال خویش رها می‌گردد؟ مسلماً خیر، یعنی بهمان  
 دلیل که خداوند متعال با فرستادن رسول بشر را مورد تفقد قرار داد و

وی را در انتخاب طریق حق یا ری فرمود بهمان دلیل نیز این جریان امداد و هدایت قطع شدنی نخواهد بود . و بر همین اساس جریان ولایت و سرپرستی انسانها که به امر خدای سبحان از حضرت آدم علیه السلام آغاز گشته و تا زمان حیات نبی خاتم ( صلی الله علیه و آله وسلم ) ادامه یافته بود با رحلت ایشان قطع نگردید و این امر به عهده ائمه معصومین ( صلوات الله علیهم اجمعین ) گذارده شد و در دوران غیبت امام معصوم نیز این مهم به دو شکل محقق گردید ، یکی وکالت و دیگری نیابت که در این جا نیازی به توضیح در مورد ماء موریت و کلای چهارگانه و سیر حرکت ایشان نمیباشد ، اما با اتمام دوران وکالت ، جریان ولایت بعهد نواب عام امام معصوم یعنی فقها گذاشته شد و امر ارشاد و ابلاغ احکام و سرپرستی انسانها به ایشان واگذار گردید که این مسیر جریان نیابت تا به امروز که پرچم پرافتخار اسلام بدست ذریه رسول گرامی و یگانه مدافع جریان حق در زمین رسیده ادامه یافت .

البته ناگفته نماند آنچه که در باب جریان اعمال ولایت ذکر گردید مشخص کننده روند این جریان در دستگاه الهی است ، در مقابل جریان ولایت و لاه حق ، جریان ولایت والیان باطل نیز از ابتدای خلقت انسان تا به امروز وجود دارد که سرپرستی آنها را شیطان و اذناب او که در هر عصر و زمان بصورت یکی از طوایف تلاش در تضعیف و نابودی جریان ولایت حق داشته اند

به‌عهده گرفته‌اند و تا به امروز که جهان بشریت گرفتار نفوذ و سلطه شیطانی این والیان باطل بر جان و مال و هویت انسانی ملل مستضعف دنیاست ادامه یافته.

حال پس از اتمام بحث اثبات ضرورت ولایت و اشاره به تداوم رویارویی دو جریان ولایت، ذیلاً به تشریح کیفیت اعمال ولایت والی خواهیم پرداخت و سعی بر این داریم تا نحوه سرپرستی و محدوده اختیارات والی را طی مباحثی روشن نماییم.





## بخش دوم

### کیفیت اعمال ولایت

در قسمت قبل گفته شد که از دیدگاه متاء لهن بشر موجود مختاری است که با استفاده از نیروی اختیار خویش یکی از دو طریق حق یا باطل را انتخاب نموده و در جهت نیل به مقصدی که اختیار نموده حرکت خویش را آغاز می‌نماید البته در این مورد متذکر شدیم که در امر انتخاب مسیر پیامبران الهی ضمن ارشاد و هدایت بشر و کمک به وی در گزینش طریق حق، سرپرستی وی را نیز بر عهده می‌گیرند و جهت کلی رفتار انسانها را بطرف کسب تقرب بیشتر سوق می‌دهند، و در نهایت آنانکه مطیع فرامین رسل حق شوند راه صلاح و فلاح را طی نموده و به سعادت دنیوی و اخروی نائل شوند و آنانکه از اطاعت منادیان حق سرباز زنند ناگزیر ولایت شیطان را پذیرفته و تحت

حاکمیت کفر برای کسب لذت‌های فانی دنیوی عمر خویش را سپری خواهند نمود . خلاصه کلام اینکه بهر حال بشریت تحت بی‌برق یکی از دو جناح حق یا باطل قرار خواهد گرفت البته حق اختیار با اوست . بهر حال وی ناچار است سرپرستی یکی از این دو وظیف را بپذیرد .

حال برای اینکه روشن شود این سرپرستی چگونه اعمال می‌شود ، لازم است ابتدا تا سیر جریان اختیار در فرد روشن شود ، تا بتوان مشخص نمود که جریان سرپرستی جامعه چگونه واقع می‌شود ، زیرا سرپرست جامعه در حقیقت در وحدت ترکیبی اختیارات افراد جامعه تصرف می‌نماید و این وحدت ترکیبی حاصل اختیارات تک تک افراد است ، لذا لازم است ابتدا تا به نحوه جریان یافتن اختیار در فرد و حصول رشد فردی پردازیم .

### \* چگونه جریان یافتن اختیار در فرد

نازالتزترین مرحله‌ای که در آن می‌توان از اختیار سخن گفت مرحله‌ای است که فرد وجود نیروئی بنام قدرت طلب محض را در خود احساس می‌کند ، یعنی بشر متوجه می‌شود که دارای قدرت و نیروئی است که توسط آن قادر است موضوعات متعدد و مختلفی را طلب نماید و بطور خلاصه بدست آوردن اشیاء متناسبت را اراده نماید . وجود چنین قوه و قدرتی در بشر غیر قابل انکار است یعنی اگر بعضی منکر لزوم وجود قدرت تصرف در عینیت و یا ایجاد حرکت در

خارج بشوند، اما قدرت طلب محض و صرف میل به ایجاد تغییر در خارج را نمی‌توانند انکار نمایند زیرا اگر قدرت طلب محض و صرف تمایل به موضوع و مطلبی هم قابل انکار باشد، در این صورت مساءله معاد و پرسش از اعمال و عقاب و ثواب بی‌معنا خواهد بود زیرا انسان به این دلیل عقاب خواهد شد که خلاف را طلب نموده و یا به این دلیل مستحق پاداش خواهد گردید که اعمال و افعال خیر را طالب بوده است، در حقیقت طلب محض سرآغاز حرکت انسان بطرف مطلوبهای اوست و لذا در مراحل مختلف قبلی، ذهنی و حسی امداد می‌شود تا به مرحله امداد در رفتار و بالاخره به مرحله تاءثیرگذاری بر جهان خارج برسد، و غرض از امداد در این مورد در حقیقت یاری شدن انسان از طرف خداوند متعال در دستیابی به تمایلات مختلفی است که وی بدنبال آنهاست، و چون دنیا محل ابتلاء و آزمایش بشر است زمینه حرکت در هر دو جهت حق و باطل برای طالبان این دو جناح فراهم می‌باشد، و امداد حضرت حق در مورد هر یک از این دو گروه نیز واقع می‌شود، به تعبیر دیگر این امداد تنها مختص کسانی که حق را انتخاب نموده باشند نیست و یا اینگونه نیست که تنها پیروان باطل مدد شوند، زیرا چنانچه تنها حامیان حق امداد گردند در این صورت حرکت بطرف حق جبری شده و مسأله اختیار زیر سؤال رفته و دنیا از محل ابتلاء و آزمایش بودن خارج می‌شود، و یا اگر بالعکس تنها کفار و حامیان باطل امداد گردند، دیگر وجود زمینه برای انتخاب حق

بی‌معنا خواهد بود اما نکته حائز اهمیت در اینجا این است که هر چند هر دو گروه امداد می‌شوند اما این امداد بصورت مطلق واقع نخواهد شد، به لسان دیگر هر طلب به میزان نسبتی که بین آن طلب و بین مشیت بالغه حضرت حق وجود دارد مدد خواهد شد یعنی هرگز اینگونه نیست که طلب انسان در محدوده‌ای خارج از حوزه اختیار وی نیز امداد شده و وی بتواند در سیرغائی جهان انحرافی ایجاد کند، و یا در این مسیر تصرف نماید، و لذا طلب در یک محدوده معین و یک نسبت خاص مرتباً حرکت می‌کند و گسترش می‌یابد و امداد می‌شود و این امداد یقیناً متناسب و سازگار با مشیت حضرت حق خواهد بود یعنی نه دامنه اختیار یک انسان متاءله آنچنان وسیع است که کفار را جبراً بطرف حق سوق دهد و نه قدرت کفار به حدی وسیع است که جبراً تمام انسانها را بطرف عصیان و طغیان و کفر بکشاند. بهر حال هرگز وضعیتی پیش نخواهد آمد که انسان از مختار بودن خارج شود و بدون اختیار بسه سمتی و طرفی سوق داده شود. هر چند دامنه اختیار انسان ضیق و سعه پیدا می‌کند و امکان غلبه جناح حق بر جناح باطل و یا معاذالله. احتمال غلبه جناح باطل بر پیروان حق نیز وجود دارد.

### مراحل امداد طلب در فسرود

پس از اینکه درباره وجود طلب محض در انسان و چگونگی امداد آن

توسط خدای متعال صحبت نمودیم اکنون به بحث پیرامون چگونگی سیر جریان طلب و مراحل مختلف امداد آن می پردازیم .

طلب در مراحل مختلفی جریان یافته و امداد می شود، و انسانها به هر اندازه که امداد شوند به مطلوب خویش درجهتی که اختیار نموده اند خواهند رسید، اولین پایگاهی که برای ورود طلب یا تشکل طلب در انسان وجود دارد، قلب است، که طلب در این رتبه و در این مرحله بصورت تعلق ظاهر می شود، در اینجا ابتدا با بشر نسبت به موضوع یا مطلبی علقه پیدا میکند و یک میل و گرایش درونی نسبت به آن برای وی حاصل میشود و یا از موضوع و مطلب دیگری متنفر می شود یعنی حب نسبت به یک چیز و یا نفرت نسبت به آن در مرحله قلب شکل می پذیرد، لذا انسان چیزهایی را دوست می دارد و از چیزهایی نفرت پیدا می کند .

بعد از مرحله قلب امداد گردیده و وارد مرحله ذهن می شود و انسان نسبت به موضوعی که مطلوب وی واقع شده است، نیروی فکر خود را بکار انداخته و اطلاعات مختلف پیرامون موضوع مورد طلب خویش را دسته بندی و تنظیم نموده و به محاسبه راههای دستیابی به آن می پردازد، یعنی در مرحله قلب انسان صرفاً نسبت به یک مطلب علاقه مند می شود اما با امداد شدن طلب و وارد شدن آن در مرحله ذهن به بررسی ابعاد مختلف موضوع می پردازد و با غنای نظر و با غنای طرق حصول به مطلوب می نشیند .

بعد از مرحله قلب و ذهن در مرتبه بعد با زهم طلب امداد شده و این بار به مرحله دیگری وارد می‌شود، اینبار قوه حس نیز هماهنگ با قوه ذهن و قلب برای دست یابی به مطلوب فرد فعال می‌شود و سپس فرد در رفتار نیز امداد شده و در جهت رسیدن به مطلوب حرکت می‌کند تا بالاخره به قدرت تاء شیرگذاری در جهان خارج و تصرف در عینیت می‌رسد.

اکنون برای تقریب به ذهن و روشن تر شدن موارد مختلف جریان طلب در قردا یه ذکر مثالهایی در این باب می‌پردازیم .

بعنوان مثال میل به پرواز در انسان ایجاد می‌شود و انسان طلب می‌کند تا چون پرندگان به قدرت پرواز در هوا دست یابد، این میل به پرواز که صرفاً یک طلب قلبی است، بخاطر شدت علاقه به پرواز از صورت طلب قلبی صرف خارج و به مرحله ذهن وارد شده، و در این مرحله انسان با جمع آوری اطلاعات به محاسبه و بررسی ذهنی راههایی می‌پردازد که تحقق طلب وی را مقدور می‌سازد. پس از عمل ذهنی این طلب در مرحله حس وارد شده و اعضاء انسان را در جهت نیل به هدف بکار می‌اندازد سپس حرکت انسان برای دستیابی به مطلوب آغاز شده و با تصرف در عینیت بالاخره قادر به پرواز میشود.

آنچه که تاکنون مطرح شد پیرامون سیر جریان یافتن اختیار در مراحل مختلف طلب تا رسیدن به یک مطلوب معین بود، اما باید دید که جریان یافتن اختیار در طلب‌های متنوع و متعدد فرد چگونه است، آیا با زهم سیر جریان

همانگونه است که در مورد یک طلب بیان شد، اگر طلبها همزمان بوده و یا در یک رتبه از ارزش قرار داشتند، در اینجا نقش قوه اختیار چگونه ایفاء خواهد شد، آیا برای بشر رسیدن به تمامی مطلوبهای هم عرض مقدور است؟ بعد مختلف این بحث را تحت عنوان تعدد طلبها تا حد مقدور بررسی می‌نمائیم.

### مرتبط بودن طلبهای متعدد و مختلف فرد بهم

انسان دارای طلبهای متعدد و مختلف است که در رسیدن به آن طلبها تلاش می‌نماید، اما آیا این طلبهای متعدد انسان بهم مربوط می‌باشند و یا هیچ ارتباطی باهم ندارند از یک دیدگاه هیچ یک از طلبهای فرد با هم مرتبط نبوده و هر کدام جدای از دیگری دارای خلصت و ویژگی خاص خود می‌باشد، یعنی انسان در لحظه "الف" چیزی را طلب می‌نماید که این طلب وی با آنچه که در لحظه "ب" طلب می‌کند کاملاً متفاوت بوده و هیچگونه ربطی نیز بین این دو وجود ندارد.

مطلب دیگری که از این دیدگاه مطرح میشود این است که نه تنها طلبهای مختلف در یک فرد هیچ ارتباطی باهم نداشته و ندارند بلکه طلبهای انسانها در قیاس باهم نیز بدون ربط باهم می‌باشند زیرا افراد بشر دارای طبایع و سلائق مختلف بوده و هر کس به اقتضای طبع خویش چیزی را طلب می‌نماید.

در مورد ادعای اول بعنوان مثال ذکر می‌شود که انسان در یک لحظه رسیدن به ثروت هنگامی را طلب می‌کند و در لحظه دیگر دیدن پدرش را در لحظه بعد میل به ورزش پیدا می‌کند و یا هم از افراد لاابالی متنفر می‌شود، هم از روزهای بارانی و هم از بیماری وضعف و هم از شراب و... که بین مطالب مورد نفرت وی نیز هیچ ارتباطی مشاهده نمی‌شود.

در مورد ادعای دوم نیز گفته می‌شود که یک فرد نسبت به خوردن گوشت خوک و شرب خمر لذت می‌برد و در معاملات نیز ربا را ممدوح می‌شمارد در حالیکه فرد دیگری ممکن است نسبت به موارد فوق تمایلی نشان ندهد و بالاخره ممکن است آنچه که مورد خواست و طلب کسی باشد مورد گریز و نفرت دیگری واقع شود و هیچ ارتباطی نیز بین این میل و گریزها در یک فرد با تمايلات و طلبها در دیگری وجود نداشته باشد.

و خلاصه کلام اینکه لزومی ندارد که تمايلات بر اساس ایمان و اعتقاد و نظام ارزشی باشد و ممکن است که مومنان و موحدان یا کافر و ملحد هر دو از یک موضوع متنفر باشند یا هر دو به یک مطلب متمایل باشند و یا بالعکس و عبارت دیگر از این دیدگاه میلیها و نفرتها مربوط به خصلتها و ویژگیهای متفاوت انسان است، یعنی انسانی که دارای بیست خصلت و ویژگی خاص خود می‌باشد از هر وجهی و خصلتی نسبت به طلب چیزی متمایل پیدا می‌کند، اما آیا واقعا همین گونه است؟ آیا تمايلات و خواستها و کششها و یا نفرت و



گریزها هیچ ربطی بهم ندارند، آیا این مطلب در همه جا و برای هر قوم و ملت  
و مسلکی صادق است ؟

حال برای اثبات وجود ارتباط بین طلبهای یک فرد و یا طلبهای افراد  
با هم به ارائه دو دلیل می پردازیم .  
دلیل اول اینکه طلبهای متعدد همگی مربوط به یک فرد می باشند و  
همگی در ارتباط با رفع نیازهای متعدد یک انسان مطرح می شوند، هر چند  
طلبها متعددند اما یک قدرت طلب و یک قدرت اختیار است که این طلبهای  
مختلف را هماهنگ می نماید، و نهایتا طالب یکی است هر چند طلبها متنوع  
باشند و همین یکی بودن طالب کافیست که آنها را بعنوان ربط جامع طلبهای  
متعدد معرفی نمائیم .

دلیل دوم اینکه هر چند ظاهرا تنوع و تعدد طلبها موجب پدید آمدن  
این شبهه در ذهن میشود که انسان در هر لحظه چیزی را طلب می نماید و طلبهای  
وی در لحظات مختلف متفاوت بوده و هیچ ربطی بهم ندارند اما این شبهه  
با طرح این مطلب رفع می شود که در حقیقت انسان یک طلب را نسبت به  
طلبهای دیگر ترجیح می دهد و این رجحان و گزینش بین طلبهاست که تعدد  
آنها را سبب می شود و در همین جا است که وجود نسبت بین طلبهای انسان  
مجسوس و آشکار می گردد، لذا وجود تعدد طلبهای یک انسان نه تنهایی ارتباطی  
آنها بهم را اثبات نمی نماید، بلکه رجحان یافتن دسته ای از آنها بر دسته

دیگر توسط فرد ونسبت داشتن آنها بهم را به ثبوت می‌رساند وهمین وجود نسبت است که به فرد در تعیین اولویتها وترجیح بعضی از طلبها نسبت به دیگر طلبها کمک می‌کنند .

### طلب شامل محور انسجام طلبهای فردی

آنچه که می‌تواند بعنوان پایگاهی جهت تنظیم رابطه ونسبت بین طلبها معرفی شود در حقیقت طلب شاملی است که طلبهای دیگر انسان حول آن طلب جایگاه خویش را مشخص می‌نمایند و همه طلبهای جزئی دیگر فرد بصورت جاوه ومرتبه‌ای از آن طلب شامل درمی‌آیند و هیچ کدام بالذات مورد توجه نخواهند بود . این طلب شامل در حقیقت یکی از دو امری است که اختیار انسان در اولین مرحله با آنها مواجه شده و یکی را انتخاب می‌نماید که از این دو امر یکی هوی و دیگری تقوی و بیا کفر و اسلام و بیا جریان حق و جریان باطل می‌باشند . اینها همان طلب شاملی هستند که طلبهای دیگر فسرده در مقابل آنها جزئی وفرعی بوده و حول محور طلب شامل جایگاه خود را پیدا می‌کنند . و از پایگاه طلب شامل است که نسبت بین طلبهای جزئی فرد مشخص می‌شود و فرد طلبهای متعدد خویش را بکمک همان ملاک و معیاری که در آن بعنوان طلب شامل نام برده شد می‌سنجد ، ملاک موه من در تعیین نسبت بین مطلوبها پیش حب خدای متعال و تاء مین رضایت حضرت حق می‌باشد لذا حول

این محور است که جایگاه هر یک از طلبهای وی مشخص شده و نظام طلب وی شکل می‌گیرد و ملاک ملحد حب دنیا و ارضاء شهوات دنیوی است و لذا برای این اساس جایگاه مطلوبهای خویش را معین می‌نماید .

بنا بر این بصورت خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت که نظام طلب انسان حول محور طلب شامل تشکیل یافته و بوجود می‌آید .

### نظام طلب : نظام تعلقات ، نظام ادراکات (اطلاعات) نظام آثار

با توجه به بحث فوق نیروی اختیار یا قدرت طلب انسان در اولین وهله به یکی از دو جهت هوی یا تقوی برخورد کرده و لذا طلب هوی یا طلب تقوی بصورت طلب شاملی درمی‌آیند که طلبهای دیگر فرد در جهت نیل به آن طلبتت شامل قرار می‌گیرند و بطور کلی پسند انسان بطرف مطالبی سوق پیدا می‌کند که طریق رسیدن به طلب شامل برای وی سهل تر گردد و چون تعلق نتیجه طلب است یعنی بشر اگر چیزی را طلب نمود به آن چیز علقه پیدا می‌کند . بنا بر این کلیه تعلقهای وی نیز می‌تواند حول محور تعلق شامل شکل نظام بخود بگیرد و نظام تعلق را بسازد ، و چون جریان طلب پس از ایجاد تمایل و علقه وارد مرحله ذهن میشود بنا بر این کلیه ادراکات و اطلاعات نیز میتواند در جهت نیل به مطلوب شامل قرار گیرد و نظام اطلاعات را شکل دهد و پس از آن کلیه حواس نیز رفتاری هماهنگ با اطلاعات ذهنی و تمایلات قلبی پیدا

کند و در نتیجه آثار این هماهنگی در خارج ظاهر شود که به این آثار هماهنگ نیز نظام آثار می‌توان گفت .

بنا بر این نظام طلب انسان شامل سه زیرمجموعه نظام تعلقات نظام اطلاعات و نظام آثار می‌باشد که ذیلاً بطور اختصار به بیان آنها می‌پردازیم .

### نظام تعلقات

تعلق در حقیقت وجود یک نوع رابطه بین مُتَعَلِّق و مُتَعَلَّق است که پس از مرحله طلب ایجاد می‌شود و بعبارت دیگر تعلق همان کشش و میلی است که انسان نسبت به مطلوبی و موضوعی پیدا می‌کند، در اینجا ابزار تعلق قلب است .

در مورد تعدد تعلق نیز نمی‌توان چنین گفت که بین تعلقات مختلف هیچ ارتباطی وجود ندارند یعنی حقیقت مطلب این است که مُتَعَلِّق یکی است و این میل و علاقه‌های گوناگون همگی مربوط به یک فرد و یک شخص می‌باشند و بهمین دلیل می‌توان ادعا کرد که بین امیال گوناگون یک فرد نسبتی برقرار است و بهر طریق میزان علاقه و عشق به موضوعات مورد علاقه فرد یکسان نیست و وی در تخصیص عُلقه به این موضوعات قطعاً به تعیین اولویت می‌پردازد، و همین که بین این موضوعات نسبتی برقرار شد و میزان میل و علاقه به آنها متفاوت شد، می‌توان نتیجه گرفت که دیگر هیچ یک از این

موضوعات موردعلاقه فرد با لذات مورد توجه وی نمی‌باشند، و امر دیگری شامل برکلیه این تعلقهاست که باعث می‌شود تا فرد با در نظر گرفتن آن تعلق شامل بین این موضوعات جزئی به برقراری نسبت بپردازد، بنا بر این طالب و عاشق یکی است مطلوب و معشوق هم یکی، و در این صورت نظام تعلق نحوه ارتباطی میشود بین مطلوب شامل و طلب کننده و کل این نظام بصورت واسطه بین متعلّق و متعلّق در می‌آید در اینجا است که در صدها تعلقه فرد به تعلقها جزئی مشخص میشود. در حقیقت عشق و علاقه به این تعلقهای فرعی بخاطر رسیدن به متعلق اصلی و شامل است. بعنوان مثال در دستگاه مادی بشر دنیا و ما فیها را برای دستیابی به نهایت لذت جوئی از ماده دوست می‌دارد و یا در دستگاه الهی در صدها تعلقه و میل به امور دنیوی در ربط با کسب تقرب مشخص می‌گردد.

آنچه که در بحث نظام تعلقات حائز اهمیت و قابل ذکر است این است که علقه‌های هماهنگ در این نظام وارد میشوند. یعنی فرد نمی‌تواند در نظام تعلق خویش هم به مفهوم ایثار صداقت گذشت و فداکاری و انفاق و... میل و علاقه داشته باشد و هم به مفاهیم متقابل آنها مثل حرص و خودخواهی و نیرنگ و ریا و... یا هم به نظریه مخلوق بودن جهان و غایت داری آن دلیستگی داشته باشد و هم به فرضیه ازلی بودن جهان و اصلت ماده معتقد باشد، و یا هم علاقه مند به تلاش در جهت کسب لذت بیشتر از دنیا باشد و هدف را نهایت

لذت جوئی از ماده بدانند وهم دنیا را وسیله کسب تقرب دانسته و علاقه مند به سعادت اخروی باشد نتیجه اینکه در نظام تعلقات انسان علقه های هماهنگ با جهتی که در ابتدا اختیار نموده ( هوی یا تقوی ) وارد میشود، بهر حال قلب بعنوان پایگاه تجمع تعلقات رهبری حرکت فرد را بدست گرفته و افکار و اعمال وی را در جهتی خاص به جریان می اندازد.

### نظام ادراکات ( اطلاعات )

همانگونه که گفته شد نظام تعلق نسبتی است که بین طالب واحد و متعلق واحد تشکیل می شود، در مورد نظام اطلاعات نیز می توان چنین بیان داشت که پس از ایجاد هر علقه در قلب اطلاع و ادراک پیرامون آن در ذهن جمع آوری میشود و همانگونه که بین علقه های مختلف در رابطه با تعلق شامل نسبتی برقرار بود در اینجا نیز بین اطلاعات و ادراکات متفاوت که بدنبال ایجاد تعلق های مختلف در ذهن ایجاد شده اند در رابطه با اطلاع شامل نسبتی برقرار می شود، که در این جا ابزار محاسبه ذهن است.

بنابراین با امداد شدن جریان طلب در قلب و ورود آن بسینه ذهن، اطلاعاتی که متناسب با امیال گوناگون فرد وارد ذهن شده همانگونه که بین تعلقات بواسطه وجود تعلق شامل تعیین اولویت می شد در اینجا نیز بین اطلاعات و ادراکات حاصل شده حول اطلاع شامل ( جهان بینی ) تعیین

در مورد نظام اطلاعات ذکر این نکته ضروری است که در اینجا نیز مانند نظام تعلقات، اطلاعات و ادراکات هماهنگ با هم وارد این نظام میشوند یعنی ادراکاتی که مربوط به امور قلبی است با ادراک از امور نظری و ادراکاتی که از امور عینی وارد نظام اطلاعات فرد میشود همگی هماهنگند یعنی اگر درک از ایثار بعنوان یک مفهوم قلبی وارد نظام اطلاعات میشود این درک قطعاً با درک از فلسفه نظری که ایثار را ارزش می‌داند هماهنگ است و این دو درک یقیناً با درک از تنظیم امور عینی مثلاً درک از تکنولوژی بعنوان یک مقوله عینی بایستی هماهنگ باشد . بعنوان مثال فردی که نظام تعلق وی حول محور تعلق به خداوند متعال سازمان یافته اطلاعاتی هماهنگ با موضوع تعلق قلبی خویش را جمع آوری نموده و با برقرار نمودن نسبت‌های معین بین اندوخته‌های ذهنی خویش شبکه اطلاعاتی منسجمی را درست می‌کند که این اطلاعات وی را در مورد وضعیت جهان، مخلوق بودن آن، غایت‌داری هستی، نحوه عبادت و بندگی مخلوق و مطالبی از این قبیل آگاه می‌سازد ، نکته قابل توجه در این مورد این است که در این مرحله شخص مومن بدنیال کسب اطلاعات بیپهوده و اضافی نیست بلکه همراهی که بتواند درکامل کردن نظام اطلاعاتی وی هماهنگ با نظام تعلقاتش کارایی داشته باشد را کسب می‌کند و با در مورد ملحد می‌توان چنین بیان داشت که چون نظام تعلق قلبی

وی حول طلب شامل او که همان حب به دنیا و رسیدن به لذات مادی می باشد شکل گرفته لهذا، وی بدنبال کسب آندسته از اطلاعاتی است که با استفاده از آنها می تواند بهتر و سریعتر به مطلوب خود که همان شهوات مادی است برسد، بنا بر این ملحد نیز هیچ نیازی به کسب اطلاعاتی که موه من برای رسیدن به مطلوب خویش در خود احساس می نمود ندارد، لذا طبیعی است که مسائل معنوی و غیر مادی و از این قبیل هرگز در نظام اطلاعات یک کافر جایی نداشته و نخواهد داشت.

### نظام آثار

تا این قسمت از بحث گفته شد که جریان طلب پس از ورود به قلب و ایجاد علقه در فرد به مرحله ذهن وارد شده و ذهن اطلاعات متناسب با آن تعلق را جمع آوری نموده و اطلاعات مربوط به تعلقات مختلف فرد که همگی در جهت دسترسی به تعلق شامل کسب شده اند، نظام اطلاعات را حول محور اطلاع شامل که بعنوان مثال در نهایت مخلوق بودن دنیا یا اصل بودن ماده در پیدایش وجود است تشکیل می دهند پس از این مرحله و بدنبال محاسبه ذهن حواس به عنوان ابزارهای حرکت در جهت رسیدن به مطلوب بکار می افتند و رفتار فرد شکل می گیرد. اعمال و رفتار فرد نیز مانند ادراکات و تعلقات وی حصول محور طلب شامل آثار منظمی را بر جای می گذارد که چون این تئذ شیرگذارها



و ایجاد آثار در عینیت برای هدفی وجهتی می باشد و همگی در راستای تحقق

طلب شامل واقع می شوند، این نظام را نظام آثار می نامیم .

بعنوان مثال چون طلب شامل یک ملحد حب دنیا و دسترسی به مطامع

دنیوی می باشد در عینیت نیز حرکات و رفتار عینی او در جهت حب دنیا تنظیم

می شود لذا نوع خوراک ، مسکن و شغل و مدل لباس و ویژگی همسر، و . . . .

بالاخره سایر رفتارهای عینی او به نحوه ای انتخاب می شود که جهت آنهادر

نهایت بطرف کسب شهوات دنیوی و ارضاء هر چه بیشتر امیال نفسانی قنار

می گیرد، و لذا است که وی در شرب و اکل تلاش می کند تا هر چه بیشتر و متنوع تر

بخورد و بیاشامد، و در پوشیدن سعی بر این دارد تا از فرم و مدلی که خود و

دیگران را بیشتر متلذذ کند استفاده نماید در مال اندوزی کوشش می کند

تا قوه حرص خود را هر چه بیشتر ارضاء نماید و در هزاران مورد دیگر نیز

به همین نحو عمل می کند، لذا رفتار وی دقیقا حول محور تعلق به دنیا و

مادیات شکل می پذیرد . در مورد نظام آثار موه من نیز چون وی در نظام تعلقات

خویش اصل را تعلق و تقرب به خدای متعال دانسته و نظام اطلاعات و ادراکات

او نیز بر همین اساس شکل گرفته لذا رفتار و اعمال وی نیز در جهت تقرب به

حضرت حق تنظیم می شود، یعنی وی دنیا و مافیها را بعنوان ابزار تحقق

هدف و طریق نیل به آن دانسته و هیچ گاه خود این ابزار و طریق برای فرد

موه من موضوعیت پیدا نمی کند و پیراسته نمی شود، و اینجاست که در تمام مسی

اعمال و کردارش در طول حیات سعی برایین دارد تا خوردن و نوشیدن پوشیدن و سکنی‌گزیدن و انتخاب شغل و همسر و... اینها همگی در جهت تاءمین رضایت حضرت حق و به منزله طریق کسب تقرب در آیند. و بر همین اساس تعیین اولویتهای او در این امور انجام میشود و به چیزی بیشتر بها می‌دهد که وی را در تاءمین مقصود و کسب رضای حق بیشتر یاری دهد و موثرتر باشد.

بنا برایین تاکنون روشن شد که اختیاریه معنای قدرت طلب است که این طلب در مراحل مختلف قلبی، ذهنی و عینی جریان می‌یابد و در هر مرحله حول یک محور نظامی هماهنگ با همان مرحله را سامان می‌دهد، هماهنگ شدن سه نظام تعلقات، اطلاعات و آثار عینی رویهم مجموعه‌ای بنا نام نظام طلبها را تشکیل می‌دهد که این نظام یا حول محور هوی شکل می‌پذیرد و یا حول محور تقوی ایجاد می‌گردد.

پس از بحث پیرامون نظام طلبها و شناخت اجزای آن، در این قسمت به بررسی رابطه رشد در فرد با نظام طلبها می‌پردازیم:

### رابطه رشد فردی و نظام طلب

غرض از آنچه که تاکنون تحت عناوین مختلف، اختیار در فرد، طلب، طالب و مطلوب بیان شد. این بود که بتوانیم چگونگی سیر اختیار در فرد از نازلترین مراحل طلب در قلب تا تحقق آن طلب و خواست قلبی وی در

عینیت را ترسیم کرده و از این طریق به طرح بحث رشد در فرد و یا تکسدر اعمال و رفتار وی بپردازیم .

رشد در فرد چیزی جز گسترده تر شدن و منسجم تر شدن نظام طلب او نیست یعنی زمانی که تعلقات، اطلاعات و رفتار فرد هماهنگ با هم گسترش یا بد به چنین گسترش یافتگی هماهنگی می توان اطلاق رشد نمود. اما چرا ابتداها از گسترش یافتن و سپس هماهنگی این گسترشها صحبت میشود. دلیل این مطلب این است که چه بسا گسترش تعلق و یا اطلاع و یا رفتار در فرد حاصل شود اما هرگز جهت واحدی را نتوان برای آنها ترسیم نمود بعنوان مثال در تبیین مطلب فوق می توان نمونه هایی را ذکر نمود.

کودکی که نسبت به موضوعات مختلف و متعدد علاقه داردا ما هیچ یک از علقه های وی بهم مربوط نمی باشند، شوق و رغبت وی هر لحظه به چیزی متمایل میشود و بعد از مدت کوتاهی از آن دست می کشد در بین وسایل بازی و سرگرمی هر زمان به یکی از آنها علاقه مند میشود، در مورد خوراک، پوشاک و سایر موضوعات دیگر نیز چنین عمل می کند .

خلاصه کلام اینکه چون علقه های وی در جهت واحدی نیست هرگز به تقویت میل و علاقه خود نسبت به یک موضوع نمی پردازد بلکه بصورت متشتت و پراکنده به مطالب متفاوت تعلق پیدا کرده و یا از آنها دوری می جوید .

در مورد گسترش اطلاعات بدون هماهنگ نمودن آنها می توان فردی را

مثال زد که به یک کتابخانه بزرگ چند میلیون جلدی کتاب وارد شده و بی آنکه بدنبال کسب اطلاعات در زمینه خاصی باشد، شروع به خواندن سطر اول صفحه اول هر کتاب نموده و تعداد زیادی از کتب موجود در این کتابخانه را به همین سبک مرور می‌نماید، در اینجا هر چند اطلاعات کمی وی افزایش یافته اما هیچگونه انسجامی در این زمینه برای وی حاصل نشده است.

و یاد در مورد رفتار فردی همین مطلب را می‌توان بیان داشت، فردی را در نظر بگیرید که هر روز مشغول یک نوع کسب و کار است و تلاش می‌کند تا از تمامی رشته‌های موجود و پیشه‌های مختلف، هر روز مشغول به یکی از این شغلها شود، یکروز قدری با حرفه نجاری و روز دیگر کمی با شغل آهنگری روز سوم تا اندازه‌ای با لوله‌کشی و... در نهایت هر چند رفتار متعدد و کثیری داشته اما این اعمال هرگز وی را در رسیدن به یک هدف خاص و معین یاری نمی‌کند بنا بر این همانگونه که ضمن مثالهای فوق بیان گردید، رشد برای فرد در صورتی حاصل خواهد شد که تعلقات اطلاعات و رفتار وی همگی حول یک محور و همسو و هم‌جهت و در یک راستا گسترش یابد با توجه به این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که رشد انسان در گرو گسترش کثرات و به وحدت رسیدن (۱)

---

۱- وحدت و کثرت از مفا همی هستند که در این بحث جایگاه ویژه دارند، لذا بعضی بر این داریم تا اندازه‌ای به توضیح پیرامون این دو واژه و روشن شدن

آنها حول محور هوی یا تقوی می باشد. البته آنچه که ذکر شد پیرامون ناهماهنگی

دنیایا لبه پاورشی از مشاهده قبیل

رابطه این دوبا واژه نظام بپردازیم .

گاه مفهوم وحدت در باره یک شی بسیط بکار می رود (البته این مطلب که شی محدود نمی تواند بسیط باشد، در جای خود دارای بحث است، که در این جا لزومی به طرح آن احساس نمی شود) غرض از بکار بردن مفهوم کثرت و وحدت در اینجا وحدت و کثرت در یک مرکب است زیرا ما در این مقاله به وجود سه نظام تعلقات ادراکات و آثار اشاره می کنیم، نکته دیگر اینکه مراد ما از وحدت و کثرت آن وحدت و کثرتی نیست که در لسان عرفا در باب بحث وجود از آن یاد می شود، بلکه از این دو واژه در "وحدت ترکیبی" و "مرکب" سخن به میان می آید .

اگر کثرت را به معنای تعدد بیشتر اجزای یک نظام و وحدت را به معنای انسجام و یکپارچگی بدانیم چه رابطه ای بین "وحدت و کثرت" می تواند وجود داشته باشد؟ آیا می توان ادعا نمود که هر چه کثرت بیشتر شود وحدت نیز بیشتر شده است؟

گاه گفته می شود اعضاء موجود در یک مجموعه هیچ ارتباطی با هم نداشته و هیچ اثری بر هم نمی گذارند بلکه آثار اجزاء در هم ادغام شده و منتهجه ای را تشکیل

تعلقات، ادراکات و آثار بود. اما گاه ممکن است که نظام تعلقات در فرد

دنباله پاورقی از صفحه قبل

می‌دهند، بعنوان مثال در مجموعه‌ای بنام اتومبیل اعضاء و اجزاء شخصی

مانند باطری، دینام، کابراتور، کلاچ، ترمز و چرخها وجود دارند که آثار

نما می‌این اجزاء بر روی هم اثر جدیدی بنام اتومبیل را نتیجه می‌دهند.

از چنین دیدگاهی خود اجزاء با هم بی‌ارتباط بوده و خصلت هر جزء در مجموعه با

خصلت همان جزء در خارج از مجموعه هیچ تفاوتی با هم ندارند و بعبارتی

هویت اجزاء در مرکب حفظ میشوند، اما آیا برآستی اینگونه است؟

آیا اجزاء اتومبیل ایستا بعنوان یک مجموعه با اجزاء اتومبیلی کسه در

حرکت باشد هیچ فرقی با هم ندارند، آیا این اجزاء چه در حال سکون و چه در

حرکت و در سرعت‌های مختلف خصلت خودشانرا حفظ می‌کنند؟ آیا مقدار نیروئی

که بر محورهای انتقال نیرو در اتومبیل ساکن وارد میشود برابر است با

مقدار نیروئی که بر همین محورها در حال حرکت اتومبیل وارد میشود؟ آیا

اصطکاک در این دو حالت به یک نحو و به یک میزان وجود دارد؟ چرا در پاره‌ای

از مواقع محورهای انتقال نیرو می‌شکنند؟

شکستن محورهای انتقال نیرو در اتومبیل تحت فشار نیروئی که از موتور

بر آنها وارد می‌شود و نیروئی که در نتیجه اصطکاک چرخها با زمین بر این محورها

تشکیل شود و اجزاء درونی آن نیز هماهنگ باشند. اما رابطه خود این نظام با

دنباله‌ها و رقی از صفحه قبل

و اِردمی آید نشانگر این است که اثر و خلعت یک عضو درون مجموعه با خلعت عضو در بیرون همان مجموعه یکی نیست، آیا نیروئی که محورا انتقال را می‌شکند تنها به همان محورا انتقال وارد می‌شود و یا به نسبت بر تمام اجزاء اثر می‌گذارد؟ بنا بر این ما مدعی هستیم که برخلاف نظریه فوق علاوه بر ترکیب آثار اجزاء خود اجزاء نیز در مجموعه با هم ارتباط دارند و اگر تک اجزاء تشکیل دهنده یک مرکب، از طرفی به وحدت ترکیبی و از طرف دیگر با خودشان ارتباط داشته باشند، پیدا است که اگر تعداد اجزاء را بالا ببریم، ارتباط بین اعضاء یک مجموعه نیز کم‌کم کثرت پیدا می‌کنند، یعنی بر فرض اینکه مجموعه‌ای از ده عضو داشته باشیم، ده رابطه نیز خواهیم داشت و چنانچه یک عضو بر تعداد اعضاء اضافه شود و یا زده عضو داشته باشیم، یک رابطه نیز بر تعداد روابط اضافه خواهد شد، یعنی هر عضو با ده عضو دیگر رابطه پیدا می‌کند در صورتی که از دیدگاه قبل هر عضو تنها با نه عضو دیگر مرتبط می‌شد، حال باید دید که آیا کیفیت ارتباط نیز بیشتر می‌شود، اگر گفته شود که وجود هر عضو در هر مجموعه به معنای پذیرش اثر از اعضاء دیگر است و نمی‌تواند هویت سابق را داشته باشد در صورتی که تعداد روابط کم‌کم بیشتر شده باشد، اثرگذاری بر هم نیز بیشتر

دو نظام ادراکات و آثار قطع باشد که در این زمینه می‌توان عابدی را مثالی

دنباله پا ورقی از صفحه قبل

خواهد شد بنا بر این اجزاء می‌بایست کیفانیز تغییر کرده باشند پس اضافه شدن یک عضو به یک مجموعه به معنای افزایش نسبت تاثیر اجزاء خواهد بود، و بعبارت دیگر، تعداد اعضاء و کثرت آنها در وحدت و در پیدایش منتجه جدید اثرگذار است، یعنی در غیر این صورت اگر بنا باشد که عضوی به مجموعه اضافه شود ما در پیدایش اثر جدید سهیم و شریک نباشد این بدین معنا خواهد بود که این عضو جدید نه از اعضاء دیگر اثر پذیرفته و نه دیگران را متأثر نموده است، اما چنانچه اثرگذاری و اثرپذیری را قبول کنیم بایستی این مطلب را نیز بپذیریم که اضافه شدن اعضاء یک مجموعه به این معناست که هر عضو در هدف مجموعه بیشتر منحل می‌شود یعنی عضویت آن عضو در مجموعه بیشتر می‌گردد پس از این مطلب سئوالی که باقی می‌ماند این است که آیا پس از منحل شدن عضو در مجموعه هویت قبلی عضو از بین می‌رود؟ در اینجا پاسخ منفی است. در این مورد عرض می‌کنیم که عضو هویت دارد اما هویت آن هماهنگ تراست و تمامی اینها در صورتی قابل بلایت تحقق دارد که اضافه شدن یک عضو به مجموعه حول یک محور و بر یک اساس انجام گیرد تا بتوان گفت مجموعه رشد نموده است بنا بر این زمانی که اعضاء یک مجموعه انحلال بیشتری نسبت به وحدت ترکیبی و منتجه



زده بریده از مسائل اجتماعی به غاری پناه برده و کار او تنها عبادت و گفتن

دنباله پا ورقی از صفحه قبل

پیدا میکنند، عضویت آنها برای آن مجموعه بیشتر می شود و در این صورت ارتباط بین اجزاء نیز شدیدتر میشود، و خلقت و هویت منتهجه بیشتر از قبل بر اجزاء منعکس می گردد. غرض از شدت یافتن وحدت ترکیبی و رشد آن نیز همین است یعنی هویت اجزاء بیشتر از قبل، متاء ثرا از عضویت در مجموعه بشود.

(A)

بعنوان مثال در وضعیت اول عضو "الف" در مرکب عضو بودا مادر وضعیت دوم این مرکب عضو "الف" عضو تر شده یا منحل تر و وابسته تر به مجموعه شده است و لذا نفع آن برای مجموعه نیز بیشتر است.

این تحلیل را در باب معرفت بخوبی میتوان روشن بیان نمود، بدین معنی که برای اینکه شخص به جزمیت در معرفت برسد هر چه ابعاد مختلف یک تعریف را بیشتر درک کند انعکاس و اثر گذاشتن آن بر سایر تعاریف، باعث روشن تر شدن و واضح تر شدن سایر تعاریف نیز میشود و در این صورت ارتباط و انسجام و قدرت تاءثیر آن در معارف نیز در رسیدن به جزمیت بیشتر میشود، مثلاً وقتی که گفته میشود (لا اله الا الله...) ممکن است کسی تنها معنای ظاهری این کلام را درک کند اما دیگری پشت سر این کلمه هزاران هزار مفهوم را ادراک نماید.

ذکر است ، اما این باور قلبی و تعلق‌ی که در وی پیدا شده نتوانسته نظام اطلاعات و نظام آثار او را تحت تاءثیر قرار بدهد ، لذا به زهدگرائی و گوشه‌نشینی و فرار از زندگی جمعی مبتلا شده است . مسلماً چنین فردی هرگز نمی‌تواند بر جهان خارج خویش اثرگذار باشد . بنابراین آن باور قلبی و ایمانی که حوزه آن تنها به قلب محدود شود نمی‌تواند رشدآور باشد .

و یا ممکن است که نظام اطلاعات یک فرد منسجم و منظم باشد اما رابطه

این نظام با دونه نظام تعلقات و آثار قطع باشد در این زمینه می‌توان فیلسوفی را مثال زد که تنها به غسور در زمینه مسائل فلسفی و نظری و جمع‌آوری اطلاعات در این زمینه پرداخته اما از معنویات و عبادت و یا اثرگذاری در خارج بهره‌ای نبرده است ، و یا اینکه بطور کلی منکر اثر حرکات قلبی و یا آثار آن می‌باشد و رابطه بین ذهن و خارج را نیز قطع می‌داند ، در اینجا نیز نمی‌توان ادعا نمود که رشد حاصل شده است . همچنین ممکن است نظام رفتار و آثار تشکیل شود و هماهنگی درونی داشته باشد اما ارتباط این نظام با دونه نظام دیگر قطع باشد و هیچ‌اثری از تعلقات در رفتار وی مشاهده نشود .

در این مورد می‌توان کسانی را مثال زد که همه چیز را در محسوسات عینی می‌بینند ، یعنی تنها هم خود را صرف تاءمین خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و ... می‌نمایند و به هیچ یک از دو بعد دیگر کاری ندارند در این صورت نیسز

رشدی حاصل نخواهد شد .

بنا بر این بطور خلاصه می‌توان چنین گفت که رشد در صورتی حاصل می‌شود که سه نظام ، تعلقات ، اطلاعات و آثار هماهنگ با هم و در ربط با هم باشند .

### رابطه شدت با پیدایش رشد در فرد

اما این رشد چگونه حاصل می‌شود؟ این سئوالی است که برای پاسخ به آن عرض می‌کنیم که بین رشد فردی و راسخ بودن در طلب شامل رابطه مستقیمی وجود دارد، اما این به چه معناست؟ آیا وجود تعادل و انسجام در موضع‌گیریهای فردی رابطه‌ای با وجود شدت در اعتقادات دارد؟ پاسخ مثبت است . به میزانی که فرد در اعتقاد خویش راسخ بوده و به آن موء من باشد اعمال و رفتار و موضع‌گیریهای وی متعادل و منسجم خواهد بود و به هر اندازه که در اعتقاد خویش نسبت به مطلوب شامل سست باشد تشتت و تلون در موضع‌گیریهای وی بخوبی مشاهده میشود، لذا چه موء من و چه کافر ایندو به هر اندازه که نسبت به معتقدات خویش ثابت باشند بهمان اندازه به میزان اعتدال رفتاری آنها اضافه میشود و به اندازه‌ای که موء من در جهت تسلیم شدنش به حق و کافر در جهت لجاجت و عناد و پوشیدن حق محکم باشند بهمان اندازه نسبت سنجی ایندو دیرتر تغییر کرده و دیرتر در چار دگرگونی می‌شود، این ثابت بودن

و راسخ بودن که در اینجا سخن از آن بمیان می آید در حقیقت شدت علقه و کششی است که بین طالب واحد و مطلوب شامل واحد وجود دارد، و لذا این تعلق و کشش است که جایگاه مطلوبهای جزئی فرد را نیز مشخص می نماید، یعنی آنجا که موه من حقوق پدر و مادر و فرزند را رعایت می کند، این میزان رعایت وی بستگی مستقیم به میزان شدتی دارد که بین او و مطلوب شامل که همان تقرب باشد دارد، لذا اگر به رعایت حقوق ایشان می پردازد و یا حاضر میشود تا فرزند خود را فدا کند همه اینها حول یک محور ثابت انجام می پذیرد، و حول این محور و از این پایگاه جایگاه کلیه طلبهای جزئی فرد مشخص میشود و موه من و کافر به مطلوبهای جزئی خویش به اندازه خودشان بها و ارزش می دهند، یعنی موه من اگر حقوق والدین را محترم می شمارد زمانی که لازم باشد حاضر است مال را فدای آنها کنند، در مورد دیگری نیز بر همین اساس تلاش می کند تا در بذل مال صرف نکند زیرا شخص موه من در همه مطلوبهای جزئی به نحوی اثر طلب شامل را ملاحظه می کند و در همه چیز خدا را می بیند، لذا در مورد معصومین صلوات الله علیهم جمعین مشاهده می شود که اساس حسب و بغض ایشان شدای تبارک و تعالی بوده است، برای خدا دوست می داشتند و برای خدا غضب خویش را ظاهر می ساختند و وجود مبارک ایشان را هیچ چیز جز عشق به خدای متعال پر نمی کرده است، همین مطلب در مورد کفار در مورد حب دنیا نیز صادق است، اینان نیز چیزی جز ماده را نمی بینند و هر آنچه

که ملاحظه می‌کنند جلوه‌ای از ماده را در آن می‌یابند و دنبال این می‌باشند که از همه چیز در جهت رسیدن به لذت بیشتر و مطامع بیشتر دنیوی برسند ، لذا اینان در جهت رسیدن به آمال خویش که همان دنیا و شهوات دنیوی می‌باشد به مطلوبهای جزئی دیگر به اندازه‌ای بها می‌دهند که به دنیا پرستی و دستیابی به لذات دنیوی آنان لطمه‌ای وارد نشود ، اگر احتمالاً به پدر احترام می‌بگذارند ، برای کسب منافع مادی است و در این راه اگر لازم باشد حاضرند جدا و رانیز بفرشند تا از مرده پدر سودی برده باشند ، لذا از ایثار و گذشت و فداکاری در این دستگاه آنگونه که در نظام الهی تعریف میشود خبری نیست .

### آثار شدت و ضعف تعلق در حصول رشد فردی

شدت تعلق و کشش نسبت به مطلوب شامل وضعف آن در چگونگی رفتار طالب تاثیر مستقیم داشته و همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد میزان راسخ بودن فرد در اعتقاد نسبت به گزینش طلب شامل در چگونگی موضع گیری‌های وی مؤثر است ، و این راسخ بودن در حقیقت همان شدت علقه و کشش نسبت به معبود است که موجب میشود فرد در نسبت سنجیها بطور متعادل رفتار نماید ، و با بالعکس در نتیجه ضعف تعلق تشنیت و سستی در اعمال و رفتار روی پدید آید .

عما نگونه‌ای که شدت تعلق در رابطه بین مطلوبهای جزئی مؤثر نبود

ضعف تعلق نیز بر این روابط اثرگذار بوده و این ضعف در نسبت بین مطلوبهای جزئی فرد ظاهر خواهد شد و در این صورت است که چون نسبتها مشخص نیست در شرایط مختلف حرکت انسان انفعالی شده و شرایط بر وی غلبه پیدا می‌کند و لذا به مقتضای وضعیت و حالی که در آن قرار دارد رفتار می‌نماید. گاهی بر اساس تحریک شرایط خارج چیزی را رجحان می‌دهد که نیاپدترجیح دهد و به چیزی بها می‌دهد که ارزشی ندارد و به همین دلیل تاثیراتی را که بر خارج می‌گذارد تا تاثیراتی همگن و هماهنگ نخواهد بود و این جاست که او تابع شرایط خواهد شد نه شرایط تابع او، لذا تغییری که در وی حاصل می‌شود تغییر تئونی است نه تکاملی، اما اگر تعلق بین طالب و مطلوب شدید باشد این شدت در نسبت بین مطلوبهای جزئی با یکدیگر ظاهر شده و نظام تعلق مشخص تر خواهد شد، و بعلاوه مشخص شدن نسبتها فرد به هر چیز به اندازه خودش بها می‌دهد و نسبت آنرا با سایر امور بخوبی ملاحظه می‌نماید و ارزش هر چیز برای وی معین است. اینجاست که نظام تعلق محکم و ثابت شده و پس از اثرگذاری بر نظام اطلاعات و سازمان دادن آن نظامی نیز در بین آثار انسان بر شرایط درست می‌کند، این نظام هماهنگ موجب می‌گردد تا انسان حاکم بر شرایط شده و اشراعیال وی فعال و هماهنگ و متعادل گردد. در این صورت اوضاع و احوال گوناگون و شدائد و حوادث متفاوته موجب پیدایش دیگرگونی در اعمال و رفتار فرد نخواهد شد و حرکت و تغییری تکاملی و

رو به رشد خواهد بود نه تلونی و متشتت و لذا انسان در این موضوع از جایگاه یک تعلق کلیه تعلقها و نسبت آنها با هم را ملاحظه می‌کند و همه چیز را برای دستیابی به مطلوب شامل وسیله می‌بیند و همه را منحل از طلب شامل می‌یابد لذا هر وصف و قیدی را که برای مطلوبهای جزئی ذکر می‌کند باعث می‌شود تا تعریف آن و جایگاه آن مطلوب در رابطه با طلب شامل مشخص تر گردد و به عبارتی در بخش ادراکات کثرت قید برای فرد و وضوح تعریف را بدنبال خواهد داشت .

بعنوان مثال برای موء من دنیا و ما فیها که عبارت از همسر و فرزند و مسکن و شغل و خوراک و پوشاک و مرکب و ... می‌باشد هر یک دارای جایگاه ویژه‌ای بوده و هر یک نقش خویش را در رساندن فرد موحد به تقرب بعهده دارد لذا توالد و تناسل ، تاء مین مسکن انتخاب حرفه و فن و نوع خوراک و پوشاک و ... هر یک در جایگاه خودشان و به میزانی که در تحصیل تقرب موء من به حضرت حق نقش داشته باشند برای وی اهمیت دارند و نه کمتر و بیشتر ، و چون تمامی اینها حول یک محور قرار گرفته‌اند هرگز تعیین ارزش برای آنها بسی ملاک و بدون معیار نخواهد بود ، از این دید فرد موء من به خوراک به همان اندازه که برای شغل ارزش قائل است به آنها خواهد داد و یا ارزش فرزند در نظر او با قدر او ارزش مسکن یکسان نخواهد بود ، هر چند تمامی اینها از دیدوی وسیله نیل به تقرب خواهند بود .

در مورد کافر نیز همه چیز تحت الشعاع اصالت ماده قرار می‌گیرد و تمامی

حرکات وی اعم از علقه‌ها و تفکرات و رفتارهای عینی او همگی رنگ و بسوی پرستش ماده را بخود می‌گیرند، در نزد آنان طلب شامل نیل به نهایت لذت جوئی از ماده خواهد بود و لذا طلب‌های جزئی نیز حول همین محور جایگاه خویش را پیدا می‌کند و نسبتی که بین آنها بوجود می‌آید نیز حول همین محور برقرار می‌شود، لذا مشاهده می‌شود که برای نیل به مقصود کافر بر احتیاج از ارحس نام خویش خواهد گذشت، ترحم و دلسوزی و حفظ حرمت برای او معنائی ندارد، معطوف داشتن اندیشه و فکر در جهتی غیر از جهت مادی برای وی مفهومی ندارد، چیزی بنام معنویات در دستگاه قلبی و فکری و حسی وی جایی نخواهد داشت، لذا حس اصل می‌شود و رفتارهای عینی وی بگونه‌ای منظم می‌شود که منتجه‌اش در راستای پذیرش اصالت ماده و آثار آن باشد، لذا پدر، مادر و فرزند و همسر تا آنجا برای او قابل احترام هستند که در خدمت آن مال وی قرار بگیرند، در اینجا برخلاف محیط و فضای که موه من در آن زندگی می‌کنند همه اینها فدای پول می‌شوند نه پول فدای ارحام - چرا که پول ابزار کسب لذت است و ثروت بیشتر لذت بیشتر را برای وی بدنبال خواهد داشت، شاید در این دستگاه پدر دیگر به فرزندش به چشم فرزند نمی‌نگرد و چیزی بنام عواطف پدر و فرزند رنگ و روشی نداشته باشد، تشکیل خانواده فرضی معنوی را بدنبال نخواهد داشت، و مانند همه چیز دیگر، آنجا ضرورت پیدا می‌کند که بعنوان ابزاری در کسب لذت کارایی داشته باشد، و بالاخره در این جا نیسز



جا بگاہ هر چیزی در رابطه با هدف شامل معین میشود. مهم‌نهایت کسب لذت است. و در این میان چنانچه سگ ابزار نیل به مقصود باشد اهمیت و احترامش قطعاً بیش از پدر و مادر خواهد بود و چون چنین است، چنانکه همسر را ایفا ننماید، و یا در قلب صاحبش جای فرزند را پر نکند، لذا دست محبت را بجای سرفرزند برگرداند سگ می‌کشد و بر آستنی در چنین فاجعه‌ای چرا ارزشها درست در جهت مخالف ارزشهای جوامع مسلمین نباشد که حق هم‌چنین است. بهر حال در مرد و دستگاہ هر چه فرد به محور مطلوب شامل نزدیک تر باشد شدت تعلق وی بیشتر میشود، لذا مشاهده میشود که شدت وضع تعلق اثر مستقیم در ایجاد انسجام یا عدم تعادل در رفتار و موضع گیریهای فردی خواهند داشت.

### رابطه شدت یا پیدایش وحدت و کثرت در نظام طلب فسرود

تا این قسمت از سخن گفته شد که انسان در مسیر حرکت خویش بسوی غایتی که برای آن خلق شده است به مطلوبهای متعددی برخورد می‌نماید که می‌تواند با بهره‌گیری صحیح از آنها بعنوان ابزاری در نیل به هدف نه‌غایت و کمال دست یابد و در این مسیر حرکت بطرف کمال هر چه شدت تعلق وی به معبود بیشتر باشد می‌تواند هماهنگ‌تر حرکت نموده و در عین اثر گذاری بیشتر و کثرت بیشتر به وحدت بیشتر که لازمه کمال وی است برسد، حال بینیم مفهوم

در تعریف رشد و کمال می‌توان کمال را در حقیقت با لارفتن نسبت تاثیر دانست، و با لارفتن نسبت تاثیر به این معناست که رابطه‌هایی که قبلاً دارای آثار کمی بودند، اکنون اثر بیشتری را داشته باشند، و اثرگذاری بیشتر رابطه‌ها موقوف به بیشتر شدن تعداد آن روابط است، یعنی اگر یک موجود کثرت بعد پیدا نماید در همه ابعاد هماهنگ با غرض خاص اثرگذار بوده و در هیچ یک از این باها منفعل نخواهد شد. بعبارتی همانگونه که اشاره شد موجودی که قبلاً بر بیش از پنجاه بعد موثر نبوده، اکنون بر شصت بعد اثرگذار می‌باشد و این تعدد اثرگذاری در عین حفظ انسجام مجموعه وثابت بودن هدف روز به روز ابعاد جدیدتری پیدا می‌کند.

حال به بررسی این مطلب در سه باب ادراکات قلبی، ادراکات نظری و ادراکات حسی خواهیم پرداخت.

### رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام تعلقات فرد

در این بحث بدنیا ل روشن شدن این مطلب می‌باشیم که آیا با لارفتن میزان شدت حساسیتها باعث بیشتر شدن میزان تعلقات قلبی نیز می‌شود یا خیر؟

زمانی که تعلقات گوناگون فرد حول یک محور و در یک جهت قرار بگیرد

متناسب با شدت تعلق فرد به مطلوب شامل یا معبود جایگاه هر کیفیت قلبی در نظام تعلق فرد مشخص خواهد شد، و به میزانی که اجزای نظام تعلق فرد بیشتر گردد، فرد ناگزیر است که کثرات بیشتری را به وحدت برساند و این کار نیز جز با شدت بیشتری یعنی افزایش ایمان در فرد امکان پذیر نخواهد بود بنابراین می‌توان مدعی شد که کسی مؤمن تر است که بتواند جایگاه کیفیات بیشتر را در نظام تعلق خود مشخص نماید، یعنی اگر کسی قادر باشد که در همه ابعاد وجود خداوند متعال را بپرستد در حقیقت بندگی وی متکثرتر شده و چنین فردی از این نظر با یک صوفی که رهبانیت را اساس زندگی خویش قرار داده و اعظم اوقات عمر خود را به عبادت ظاهری می‌پردازد کاملاً تفاوت دارد، آیا می‌توان فردی را که در یک کوه وجدای از جامعه صوفی‌گری را پیشو خود ساخته، با فردی که در جامعه بوده و با همه ابعاد وجودی خویش در شرایط مختلف و حالات متفاوت معبود را پرستش می‌کند یکی دانست؟ مسلماً پاسخ منفی است، تفاوت این دو در این است که راهب و صوفی تحت تاثیر شرایط قرار دارد و فرد دوم بر شرایط اثر می‌گذارد، یعنی راهب می‌تواند ارزش و جایگاه کیفیات مختلف را در رابطه با خدا بیابد و لذا همه چیز را ترک گفته و تنها در یک بعد که همان عبادت و زهد فردی باشد بپردازد و چه بسا که اهمیت بسیاری از کارهایی را که ترک گفته و از آنها دوری جسته از چنین عبادتی مهم‌تر باشد.

بنا بر این شاید بتوان ادعا کرد که چنین کسی در مراحل ایمان هم نسبت به دیگران ضعیف تر باشد چرا که شدت بیشتری عابد و معبود است که کثرت و وحدت بیشتری را در نظام تعلق شخص ایجاد می‌کند و اگر کثرت تعلق نباشد با گوشه‌گیری و زهد فردی شدت تعلق و قوت ایمان نیز حاصل نخواهد شد، و به هر نسبتی که تعلق ضعیف باشد نسبت بین مطلوبهای جزئی فرد نیز سست خواهد شد.

(۱)

۱- البته ممکن است در این مرحله اشکالی مطرح شود که پرداختن به پاسخ این اشکال خالی از لطف نباشد، و آن اشکال این است که از نظر موه من هر چه تعلقات و تمايلات فرد نسبت به کیفیتهای دنیوی بیشتر گردد و کثرت بیشتری پیدا کند وی از نیل به کمال دورتر خواهد شد و نتیجه چنین مطلبی جز ایجاد حرص نفع‌دینگری برای موه من در بر نخواهد داشت لذا شاید به ذهن انسان برسد که ضعف و فتور تعلق در مورد دنیوی مطلوب موه من نباشد.

در پاسخ عرض می‌کنیم که این مطلب در صورتی صحیح و بجاست که کثرت بیشتر حول محور دنیا واقع شود و این درست‌ای است که موه منین به ملحدیسن وارد می‌کنند، زیرا آنها حول محور دنیا به کثرت می‌رسند، اما موه من دنیا را ابزار نیل به مقصود اخروی دانسته و تما می‌آنگه را که از مورد دنیوی طلب می‌نماید همگی حول محور تقوی به کثرت می‌رسند و چنین چیزی حرص نیست مؤمن

(۱) با بالارفتن شدت ایمان یک عارف و یا یک معلم اخلاق، کیفیات قلبی

مانند صفات حمیده و صفات رذیله برای وی تبیین شده و به هر میزان که شدت

تعلق وی نسبت به معبود بالاتر برود ابعاد مختلف صفاتی مانند عجب، ریا،

دنباله پا و رقی از صفحه قبل

اساس حب و تعلق خویش را دنیا قرار نمی دهد.

بنابراین یکی از عوامل مهم رسیدن مؤمن به کمال کثرت تعلقات حول محور

تقوی است هر چند این تعلقات مادی باشند، زیرا وی مادیات را برای بندگی

بیشتر طلب می کند و از طرف دیگر اگر چنین مطلبی در اندیشه کسی باشد و از خوف

مبتلا شدن به دنیا در کسب قدرت و به عزت رساندن مسلمین کوتاهی نماید در

این صورت جامعه مسلمین دچار انفعال شده و اسیر دست کفار خواهد شد چرا که

برای ایستادن در مقابل قدرت دنیوی کفار با یستی به امکانات مادی مجهز

شد و از این طریق به دفاع از حق محرومین و مستضعفین پرداخت که رسیدن

به چنین قدرتی با محدود کردن محیط زندگی مسلمین به یک غار و مشغول کردن

آنها به یک سری عبادات فردی و بریدن از دنیا امکان پذیر نخواهد بود.

۱- انسان ادراکات مختلفی دارد که متناسب با موضوعات مختلف و منشاءهای درک

متفاوت خواهد بود، وی از طریق سه منشاء قلب، ذهن و حس کیفیات موجود در جهان

خارج را که عبارتند از کیفیات قلبی (ترس، شجاعت، ایثار...) و کیفیات ذهنی

مانند (کل و جزء) و کیفیات عینی (اشیاء عینی) را درک می کنند.

ایثار، شجاعت و... در امور ادراکات قلبی برای وی روشن ترمی شود و با مطلع شدن نسبت به انواع مختلف شرک و ریا و پی بردن به وجود ابعاد بیشتی از افعال خیر و صواب، زمینه بندگی بیشتر و رشد بیشتر را بر خویش مهیا می نماید. بعنوان مثال اگر بشود برای مراتب عرفانی درجه بندی صدر الحاظ کنیم، فردی که در مرتبه ای قرار دارد که از صد گناه یا ثواب قلبی آگاهی دارد قطعاً از رفتن بطرف گناهها خودداری می کند و تلاش می کند که به تمامی مراحل آن ثوابها برسد اما همین فرد از گناه یا ثواب قلبی صدویکم بی اطلاع است لذا اختراز از این گناه قلبی صدویکم و میل بطرف ثواب قلبی صدویکم نیز برای وی ممکن نخواهد شد، بنا بر این طبیعی است که هر چه اطلاع و آگاهی نسبت به مراتب دیگر قلبی بیشتر گردد، احساس فقر و نیاز به خدای متعال برای فرد بیشتر پیدا میشود و کسی که صدویک مورد درک می نماید، قطعاً خود را نسبت به خدای متعال نیازمندتر از کسی می داند که صد مورد را ادراک نموده است، فردی که قدرت حساسیت روحی اش با لافتنه به هر مرتبه ای که میرسد روحش به تموج درمی آید و حالات و شدتهای خاصی برای او پیدا میشود. البته این نکته نیز قابل ذکر است که ادراک و توجه نسبت به یک دعاء در افراد متعددی که در مراتب کثرت این موضوع قرار گرفته اند با هم فرق دارد، یعنی ممکن است یک فرد در بُعد را ملاحظه کند و دیگری هزاران بُعد را بعنوان مثال وقتی این جمله از دعا (یا مَنْ هُوَ بِیْ عَهْدِهِ وَفِي) خوانده شود، یک تفسیر

ممکن است تنها در این حد بفهمد که " ای کسی که اهل وفا هستی، فرموده ای - طلب مغفرت کنید " منم استغفار می‌کنم ، و اطمینان دارم که تو در این عهد اهل وفا هستی ، اما فرد دیگری باشنیدن همین جمله هزاران هزار رحمت خدا را در دهن خویش می‌آورد و همه را با هم می‌باید و در عین حال که تمامی رحمت حضرت حق را با گفتن همین یک جمله می‌بیند ، در مقابل خود را نسبت به تمام می‌پیمانی که با خدا بسته بوده خجل و شرم‌منده می‌بیند، و اقرار می‌کند که نسبت به هیچکدام از عهدهای خودش اهل وفا نبوده است، و در این جاست که فرد احساس فقر شدید نموده و مضطرب میشود در عین حال که در این جمله هیچ کلمه‌ای که اضطراب را برساند مشاهده نمیشود، اما از جایگاه همین جمله تمامی جملات دعا را می‌بیند، و در این امور یقینا معصومین صلوات علیهم اجمعین ، حین گفتن هر یک از کلمات مابقی و تمام مسائل دیگر نزدشان حاضر بوده است و مسلما در هر یک از کلمات حالات و شدت‌های خاصی برایشان پیدا می‌شده و در حقیقت برای ایشان هر صفت ضریب در همه اوصاف از زاویه آن صفت دیده می‌شده، عین همین مطلب در امور دنیوی نسبت به ما صادق است ، وقتی که با کسی خصومت داریم به محض شنیدن یک کلمه عادی از زبان او بلافاصله تمام بدیهای وی را پشت سر این یک کلمه می‌بینیم و این نیست مگر بخواطری وجود شدت هوای نفس .

انعکاس همه اوصاف در وصف واحد و ملاحظه نسبت آنها از یک موضع موجب

می‌گردد که هر وصفی مشخص تر از قبیل در نزد نفس حاضر باشد و با العکس هر قدر که قدرت انعکاس اوصاف در هم کم و ساده شود و بتدریج بین اوصاف مشابه هم شباهت ضعیف شود و تعدد کم گردد، قدرت تمیز و سنجش نیز بهمین نسبت ضعیف میشود، مثلاً اگر ادراک از کلمات صبر و تسلیم و رضا کم باشد فرد ممکن است همگی را در یک جا کنار ببرد، زمانی که به او ظلم شود در هر شرایطی که باشد و این ظلم از ناحیه هر کسی که باشد وی در اینجا تنها کلمه تحمل را در مقابل آن می‌بیند، و این مطلب را حتی در آنجا که در راه بندگی خدا قدری دچار مشکل شود نیز بکار می‌برد و نام آنرا تحمل می‌گذارد، یعنی قدرت تفکیک این سه واژه صبر در جای خود تسلیم در جای خود و رضا در جای خود را نخواهد داشت.

### رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام ادراکات فرد

پس از بحث وحدت و کثرت در باب نظام تعلقات اکنون به بحث وحدت و کثرت در باب رابطه شدت با وحدت و کثرت در نظام ادراکات می‌پردازیم قبلاً اشاره نمودیم که تنها کثرت در اطلاعات نمی‌تواند فرد را در رسیدن به کمال و رشدیاری نماید بلکه این کثرت با یستی حول یک محور واحد و در یک جهت هماهنگ با دو نظام دیگر صورت پذیرد تا مقصود حاصل شود، کل مطالبی که در باب وحدت و کثرت در نظام تعلقات عرض شد در مورد نظام ادراکات نیز صادق است، در اینجا نیز کثرت قید و وضوح تعریف را بدنبال خواهد داشت و



هرچه اطلاعات حول یک محور بیشتر در هم ضرب شوند مفیدتر، دقیق تر و حساس تر خواهند شد، و لذا هماهنگی کلیه تعاریف و درسه بخش ادراکات قلبی، نظری و عینی نیز به میزان ضریب پیدا کردن این اطلاعات بستگی دارد و در این صورت در درون هر بخش که وارد شویم ملاحظه خواهیم نمود که هیچکدام از تعاریف یکدیگر را نقض نکرده بلکه موید هم می باشند.

نداشتن مبنا و اساس واحد در اطلاعات و نداشتن وحدت باعث میشود که بعضی از اطلاعات بعضی دیگر را نقض نمایند. بعنوان مثال استنباط فلسفی فرد از جهان آفرینش و مافیها این باشد که جهان خالق دارد، و خالق آنرا برای غایتی آفریده، انسان مختار است، ارسال رسل جهت هدایت بشر الزامی است، معاد حق است و... اما تفسیر او از مذهب تفسیری مادی باشد. و یا کسی در دستگاه فکری تجربی اش اصالت را به حس بدهد ما در عمل در امور اقتصادی بخواهد رتبا را ضارزش بداند، مسلماً چنین طلبی به معنسی وجودنا هماهنگی بین باور قلبی ادراکات ذهنی و آثار عینی خواهد بود زیرا اگر اصالت حس بعنوان مبنا پذیرفته شد قطعاً در اقتصاد را بر ارزشمند خواهد شد، زیرا قدرت عمل کرد عینی آن در جهت رشد تکنولوژی در جوامع کفار مشاهده میشود.

بنابراین علاوه بر هماهنگ بودن اطلاعات در یک بخش لازم است که کلیه ادراکات و اطلاعات در ابعاد مختلف اساس واحدی داشته باشند. و در

سورت وجود نظام اطلاعات و ادراکات و هماهنگ بودن این نظام با دونه نظام تعلقات و آثار می‌توان ادعا نمود که زمینه گسترش بندگی و رشد ایمان فراهم شده است. بنا بر این صرف کثرت در اطلاعات و ادراکات شخص وی را به کمال نخواهد رساند بلکه کثرت بیشتر همراه با وحدت محورثابت رشدآور است و اساسا رشد در هر موضوع منوط به اضافه شدن احتمالات و اطلاعات پیرامون آن موضوع می‌باشد. تکثیر اطلاعات در گروه بیشتر شدن احتمالات می‌باشد یعنی افزوده شدن کمی فرمول بدون افزوده شده احتمالات ممکن نخواهد بود چون برای اضافه شدن فرمولها و اطلاعات ذهنی یک سری سنجشها و محاسباتی صورت می‌پذیرد که قبلا لحاظ نمی‌شده برای انجام این محاسبات ظرف ذهنی یا قدرت ذهنی لازم است که به فرد کمک می‌کند تا ابعاد مختلف یک موضوع را بسنجد بنا بر این نتیجه اینکه افزایش و کشف و تاسیس یک اصل بدون سنجش و کثرت احتمالات نسبت به مرحله قبل ممکن نیست.

### رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در باب نظام آثار فسرده

بدنبال بحث پیرامون رابطه وحدت و کثرت در نظام تعلقات و نظام اطلاعات فرد، حال به بررسی این رابطه در باب نظام آثار فردی می‌پردازیم. در این قسمت نیز متذکر می‌شویم که شدت بیشتر فسرده کثرت آثار وی را بدنبال خواهد داشت که این آثار میتواند، آثار حرکات قلبی از قبیل

تهییج دیگران و ایجاد حرکت در آنها و یا آثار افعال ذهنی از قبیل ابداع یک فکر و ارائه آن و فعالیت‌های مختلف فکری و ذهنی که دیگران از آثار آن متاثر و بهره‌مند می‌شوند و یا آثار افعال حسی و تحرکات عینی از قبیل اثر انسان بر کیفیات و اشیاء گوناگون مانند کوه و دریا و سنگ و درخت و . . . . . غیره نام برد بنا بر این تاء تیرگذاری و تصرفات انسان یا بر انسانها و روابط آنها با هم واقع می‌شود و یا بر اشیاء عینی خارجی، و این تصرفات در ابعاد مختلفی که ذکر گردید چنانچه هماهنگ نباشد صرفاً تصرفاتی کمی خواهد بود که ارتباطی با هم ندارند، و این هماهنگی در نتیجه وجود شدت بیشتر بدست می‌آید که عامل پیدایش کثرت و وحدت در آثار افعال قلبی، ذهنی و یا عینی می‌گردد لذا با لایردن میزان تصرفات انسان در خارج بستگی مستقیم به ارتقاء سطح شدت از یک مرحله به مرحله بالاتر دارد. بعنوان مثال تصرفات انسان در اشیاء مادی به نحوه‌ای انجام می‌شود که وی را در رسیدن به هدفی که از آن تصرفات داشته یاری نماید. بعنوان نمونه انسان سنگ آهن را استخراج می‌کند، آنرا ذوب نموده و با استخراج آهن و بدست آوردن مشتقات مختلف آن برای خویش وسیله نقلیه می‌سازد و یا درخت را بریده و با انجام تصرفاتی در چوب آن اشیاء چوبی مورد نیاز خویش را در این زمینه تأمین می‌نماید و یا با وسائل و ابزار و آلاتی خاص زمین را خفزد و با استخراج نفت و تصفیه و تجزیه آن مواد فراوانی که در زندگی روزمره اش به آنها نیاز

دارد را بدست می‌آورد، اما اگر تمام این اعمال و تصرفات بصورت هماهنگ انجام نشود تنها تعدد و تکثری پیدا شده که وحدتی را بدنبال ندارد، بنا بر این ایجا در شد درامور عینی نیز در گرو بیشتر شدن شدت و یا زیادتر شدن نسبت تاء شیر در این امور است. بعبارتی اگر فرضا بخواهیم درامور عینی از رشد درجه صد به رشد درجه صدویک برسیم بایستی شدت درجه صد نیز به شدت درجه صدویک برسد و برای اینکار لازم است که کثرت درجه صد نیز به کثرت درجه صدویک ارتقاء پیدا نماید، و چون انسان بدنبال اثرگذاری بیشتر در عینیت است و این اثرگذاری و تصرفات وی در طبیعت بکمک تکنیک صورت می‌پذیرد، لذا اگر بنا باشد که از تکنیک نسبت تاثیر جدید گرفته شود، قطعا بایستی تعدد و توانین و رابطه‌های بین هستی که توسط انسان کشف گردیده‌اند بیشتر شود، بعنوان مثال رشد درجه صد را به کمک تکنیکی بدست آورده ایم، که در آن سطح از تکنیک صد بعد از ابعاد یک ماده را می‌شناخته‌ایم و بهمین دلیل قادر به استفاده از صدکاری از آن ماده بوده‌ایم، اکنون اگر بدنبال این باشیم که صدویک بهره‌وکاری از آن ماده بگیریم لزوماً باید اطلاعات ما از ابعاد این شیئی نیز به سطح صدویک فرمول افزایش یابد و کشف صدویک رابطه بدون شناخت کیفیت جدید ممکن نخواهد شد، و صسزف شناختی صدویک کمین فرمول کافی نیست، بلکه برای تاء مبین چنین هدفی الزاماً بایستی تعدد آثار بیشتر شده و در جهت خاصی نیز هماهنگ بشود، تسا

بتوان گفت که میزان بهره‌گیری از این ماده بیشتر از قبل شده است .

بنابراین اگر بالا رفتن آثار ضروری بوده، لازم باشد که نسبت تأثیر افزایش پیدا کند و بخش بیشتری از ماده در خدمت جریان اهداف انسان و در خدمت مطلوبیتهای وی درآید در این صورت حتماً بایستی کیفیتهای قبلی افزایش یابد در این مورد به ذکر مثالسی می‌پردازیم .

کشاوری که فرضاً در یکسال دویست تن گندم برداشت می‌کنند اگر بخواهد این مقدار را افزایش دهد مسلماً به شدتی بیشتر از آنچه که در استخراج دویست تن گندم بکار برده نیازمند است و یا کارگری که کالای تولید شده بدست وی از پنجاه درصد مرغوبیت برخوردار است برای افزایش سطح این مرغوبیت قطعاً بایستی به میزان شدت خویش در این امر بیافزاید و نیروی بیشتری را در این جهت بکار گیرد .

البته ناگفته نماند که معادله " شدت بیشتر حول یک محور واحد کثرت و وحدت بیشتر " تنها در مورد طالبان دنیا و ماده پرستان صادق نیست و علی‌رغم عقیده برخی که معتقدند ایمان بالاتر تعلق کمتر و قناعت بیشتر، عرض می‌کنیم که شدت ایمان است که تعلق بیشتر را به همراه دارد و تعلق بیشتر است که شدت را افزایش می‌دهد اما تعلقی که حول محور تقوی باشد، یعنی هر چه زمینه‌تاء مین رضای حق و تعبد نسبت بوی بیشتر فراهم باشد شدت تعلق به آخرت نیز در فرد بیشتر میشود . و این مطلب گستردگی زمینه‌بندگی

را طلب می‌کنند نه محدود کردن چنین زمینه‌ای به عبادت و صوفی‌گری و قهر از دنیا . خداوند متعال دنیا را برای هر دو گروه ملحد و مؤمن زمینه ابتلا قرار داده بنا بر این در هر دو جهت امکان تلاش و نیل به هدف وجود دارد ، ملحد تنها می‌سعی خود را در استفاده از امکانات دنیوی برای رسیدن به دنیا بکار می‌بندد و مؤمن نیز با یبستگی از مواهب موجود و امکانات و مقدرات دنیوی هر چه بیشتر در جهت نیل به کمال استفاده نماید . لذا ما معتقدیم که تعدد طلب فرد باعث تعدد، تعلق وی و تعدد تعلق ، عامل پیدایش اطلاعات جدید و ادراکات ذهنی و تعدد ادراکات ، زمینه اثرگذاری بیشتر بر جهان خارج را می‌طلبد و اینها همه زمانی که حول محور تقوی باشد زمینه قرب بیشتر را فراهم خواهد نمود . کما اینکه هرگز نمی‌توان شدت ایمان یک صوفی یا عابد و راهب گوه نشین را معاذ الله ، بالاتر از شدت ایمان سیدالشهدا<sup>۱</sup> در حرکت جمعی ایشان و دعوت بسوی حق دانست ، آنحضرت در ابعاد فراگیری به مفهوم عبادت و بندگی معنا بخشیدند و تعبیرا به معنای عزلت و زهدگرایی فردی نمی‌دانستند لذا هر چه زمینه فعالیت بیشتر شود به شدت ایمان و میزان بندگی افزوده خواهد شد .

هر چند تاکنون بیشتر به تبیین رابطه بین شدت و کثرت پرداختیم اما تلویحا به وجود چنین رابطه‌ای بین شدت و وحدت نیز اشاره نمودیم و در پاورقی بحث "رابطه شدت و رشد" نیز به این مطلب بصورت مشروح پرداخته

شده که شدت بیشتر کثرت بیشتر و چون این کثرت حول یک محور ایجاد شده بنا بر این وحدت بیشتر را نتیجه می‌دهد .

بنا بر این از بحثهای فوق می‌توان نتیجه گرفت که پیدایش رشد و کمال برای موء من در گرو پیدایش شدت تعلق نسبت به خدای متعال است و هر چه این شدت تعلق بیشتر باشد موء من به سطح بالاتری از رشد و کمال ارتقاء خواهد یافت و در مورد کافر نیز شدت تعلق وی به دنیا و میزان دل بستگی او به ماده است که او را در ارضاء بیشتر شهوات مادی یاری می‌کند و زمینه افزون طلبی مادی او را گسترده تر می‌نماید و هر چه بر شدت حب و علاقه او به دنیا اضافه گردد قدرت سلطه وی بر ماده و لذت جوئی اش از امکانات مادی بیشتر می‌شود .

این شدت تعلق می‌بایست در همه افعال و رفتار فرد (اعم از رفتار قلبی ذهنی و عینی) جریان پیدا کند و باعث پیدایش کثرت و وحدت هر چه بیشتر در تعلقات ادراکات و آثار وی شده و در نتیجه به اتخاذ موضع فعال وی بیانجامد که حاصل آن رسیدن به مرتبه‌ای از رشد برای فرد می‌باشد .





## فصل دوم

### کیفیت جریان یافتن اختیار در جامعه



جامعه بعنوان مانع یا راه‌گشای حرکت فرد در

نیل به کمال

تاکنون گفته شده که رشد فردی حاصل جریان یافتن قوه اختیار فرد در مراحل قلب، ذهن و هماهنگ شدن سه نظام تعلقات، و نظام ادراکات و نظام آثار می‌باشد، و مقدار این رشد نیز مستقیماً بستگی به میزان وجود شدت تعلق از عابد بطرف معبود می‌باشد، بنا بر این اگر موانعی بر سر راه چنین جریان واقع شود و یکی از نظام‌های فوق تشکیل نشود در حقیقت فرد به مطلوب خویش دست نیافته و در نتیجه رشدی برای وی حاصل نشده است، اما این موانع کدامند؟ شاید ابتداً اینگونه بنظر برسد که هیچ مانعی بر سر راه رشد فرد و نیل وی به کمال وجود ندارد، چراکه با توجه به مطالب مطروحه در بحث اختیار یا قدرت‌الطلب، انسان دارای نیرو و قدرتی است که می‌تواند به خواست و طلب خویش جامعه عمل بپوشد و همین که برای دست‌یافتن به مقصود خویش حرکت کند تا آنجا که این خواسته وی هماهنگ با جریان مشیت حضرت حق باشد امداد می‌گردد، بنا بر این رسیدن به مطلوب در گرو

میزان تلاش فرد در این راستا می‌باشد و مانع دیگری غیر از این نمی‌تواند فرد را از نیل به کمال بازدارد، حال با کمی دقت در این مورد سعی بر تبیین این مطلب داریم که "عوامل دیگری نیز در پیدایش رشد و کمال فردی مؤثرند .

یکی از محدودیت‌هایی که می‌تواند بعنوان یک عامل مهم در این زمینه بشمار آید عدم وجود امکانات و شرایط مناسب برای تحقق طلب فردی می‌باشد که این عوامل اعم از عوامل طبیعی و یا اجتماعی مانع از حرکت فرد در نیل به هدفش می‌شوند .

در مورد موانع طبیعی بعنوان مثال می‌توان به سیرماجرای پرحادثه میل و طلب قلبی انسان به پرواز و حرکت در فضا تا مرحله تحقق چنین طلبی اشاره نمود، زمانی که انسان چنین اندیشه‌ای را در سر پروراند و در جهت تحقق این میل باطنی تلاش خویش را آغاز نمود، ابتدا یک مانع طبیعی به نام قوه<sup>۱</sup> جاذبه زمین بر سر راه وی قرار گرفت که ناگزیر شد برای دست یابی به موفقیت در امر پرواز که هدف اصلی وی بود، بدنیاال پیدا کردن راه‌های غلبه بر قدرت جاذبه نیز باشد که پس از تلاش‌های بسیار و کشف قوانین طبیعی موفق به تحقق عینی طلب خویش گردید، بنابراین کشف قوانین طبیعی و مسلط شدن و حاکمیت پیدا کردن بر روابط مادی به ساخت ابزارهای رفیع نیاز می‌انجامد و از این طریق مطلوب حاصل می‌شود .

سهم‌ترین عاملی که می‌تواند دامنه حرکت فرد در رسیدن به کمال را محدود نماید و یا این حرکت را تسریع نماید جامعه است. آنچه مسلم است این که زندگی افراد بشخص صورت انفرادی و جدای از هم دچار مشکل می‌شود و اصولاً انسان اجتماعی خلق شده و بواسطه وسیع بودن دامنه‌هایش و تعدد ابعاد وجودیش، ناگزیر از پناه بردن به زندگی جمعی و همیاری دیگران در مبارزه با مشکلات حیات خویش است.

این زندگی جمعی همانگونه که از طرفی به حرکت انسان در جهت رفع نیازهایش سرعت می‌بخشد اما از طرف دیگر دامنه‌های اختیارات فرد را نیز ضیق نموده و به اختیارات افراد حدمی‌زند یعنی فرد در یک واحد اجتماعی مجبور است قیودی را بپذیرد و به یکسری از مقررات که دامنه اختیار وی را محدود می‌نمایند گردن نهد، حال برای تبیین این مطلب که آیا انسان بدون رابطه اجتماعی می‌تواند اثرگذار باشد و اینکه آیا گسترش تاثیر بر شرایط در زندگی فردی ممکن است که بحث در مورد جامعه و ویژگیهای آن می‌پردازیم.

### جامعه دهد پرورش و زمینه ساز رشد فردی

جامعه یک نظام و مجموعه حقیقی است که حاصل و منتهای اختیارات انسانها است. برخلاف عقیده بعضی که جامعه را اعتباری می‌دانند، جامعه موجودی حقیقی و دارای اثر است، و یا به تعبیر دیگر وحدت ترکیبی آنها را اختیارات

افراد است که جامعه را تشکیل می‌دهد، اما باید دید این جامعه که خود  
منتجه و حاصل اعمال و رفتار و اختیارات تک تک انسانهاست چگونه در پاره‌ای  
از موارد بصورت مانعی در سر راه تحقق طلب افراد درمی‌آید و در مواردی  
دیگر زمینه حرکت افراد را توسعه می‌دهد؟

آثار فعل انسانها مستقل از خود آنها - تحت روابط خاصی با رز و ظاهر  
شده و عینیت می‌یابد و همین اثر فعل است که قسمتی از شرایط پیرامون وی  
را تشکیل می‌دهد، در اینجا است که انسان می‌تواند جهت حرکت و رفتار خود را  
بگونه‌ای قرار دهد که آثار افعال وی تسهیل کننده رفتارهای بعدی او بوده  
و در جهت تحقق خواسته‌ها و ایده‌آلها پیش یا شدویا ممکن است همین آثار  
افعال وی شرایطی را ایجاد نماید که حرکتش در دست یابی به مطلوب دچار  
وقفه گردد و زمینه رشد و وضیق شود، در حرکتهای اجتماعی نیز چنین است  
یعنی انسانها تحت روابط خاصی که خودشان آن روابط را اختیار نموده‌اند  
افعالی را انجام می‌دهند که آثار این افعال زمینه‌های خاص و شرایط مشخصی  
را برای حرکت و رشد فردی ایجاد می‌کنند که این شرایط ایجاد شده گاه به  
حرکت فرد سرعت می‌بخشند و گاه امکان تحرک وی را محدود می‌نمایند. لذا

---

۱- در ذات اختیار این معنا نهفته است که موجود مختار را اختیار دارد فعلی را  
انجام دهد و یا از انجام آن سرباز زند، اما پس از انجام فعل قادر نخواهد

حرکت فردی نمی‌تواند بدون تاء شیرپذیرفتن از حرکت جامعه و یا بدون کمک گرفتن از شرایط مناسب به نتیجه برسد، بهر حال رشد فردی وابسته به رشد اجتماعی است و تا زمینه اجتماعی نیل به کمال فراهم نباشد رشد در فرد نیز محقق نخواهد شد. چراکه شرایط تحقق کمال را جامعه فراهم (۱)

دنباله پا ورقی از صفحه قبل

بودن آثار و اثر تبعی آن جلوگیری نماید، اثر فعل علی رغم خواست انسان ظاهر شده و بعنوان یک کیفیت عینی بر خود انسان تاء شیر خواهد گذاشت، بعنوان مثال فرد مختار است که دست خود را در آب وارد کند یا اینکه چنین کاری را انجام ندهد، اما همینکه دست را وارد آب کرد، نمی‌تواند از تر شدن آن جلوگیری بعمل بیاورد و این مطلب در مورد همه افعال انسان صادق است، عبارتی آثار فعل، مستقل از خواست انسان تحت روابط خاصی ظهور پیدا می‌کند.

۱- توجه به این نکته ضروری است که در این تحلیل شرایط بعنوان تسهیل کننده و یا ضیق کننده رفتار انسان مطرح میشود، اما در تحلیل مادی از انسان رابطه انسان و شرایط بگونه‌ای طرح میشود که در نهایت به سلب اختیار از انسان و محکوم بودن وی تحت روابط و یا آخره مجبور بودن وی می‌انجامد، اما از نقطه نظری که انسان را موجودی مختار می‌داند و وی را حاکم بر شرایط می‌انگارد در ضمن اینکه حاکمیت بشر بر شرایط را به معنای نفی قانونمندی ماده نمی‌پندارند، در همین حال از این دیدگاه، انسان می‌تواند با توجه به قانونمندی حاکم بر ماده به نسبت خاصی شرایط را به نفع خویش تغییر دهد.

می‌نماید، و در حقیقت جامعه مهد پرورش افراد است.

از طرف دیگر محدودیت‌هایی که برای فرد وجود دارد موجب می‌شود تا وی نتواند بیش از یک کار را بعهده بگیرد، در غیر این صورت اگر بخواهد متکفل انجام چند عمل بشود در انجام هیچ یک از آنها موفق نخواهد بود و رشدی حاصل نخواهد شد و همان‌گونه که در بحث تمحّض فردی اشاره خواهد شد، رشد یافتن فردی و متخصص شدن وی تمرکز فعل حول یک بعد و یک موضوع را می‌طلبد، و تلون افعال تشنّت را به همراه خواهد داشت، اما در همان یک بعد هم چنانچه زمینه اجتماعی بررسی آن وجود نداشته باشد، حرکت فرد دچار وقفه خواهد گردید.

### تفرق و تعدد تخصصها لازمه پیدایش رشد جمعی

با طرح مطالب مشروح گذشته پیرامون رابطه "شدت" با "وحسدت" و کثرت" در سه نظام و ارتباط این بحث با رشد فردی، روشن می‌شود که بحث وحدت و کثرت از بحث‌های جوهره‌ای شناسائی کمال است و با طرح چنین بحثی است که طریقی رسیدن انسان به رشد و کمال مشخص و آشکار گشته و علت بروز و ظهور تلون و تشنّت در اتخاذ موضع‌های فردی مشخص می‌گردد، با تبیین این رابطه بین شدت و ایجاد کثرت و پیدایش وحدت حول یک محور است، که مشخص می‌شود تمحّض و تمرکز در ابعاد مختلف یک موضوع و کثرت و افزایش علّیه و



اطلاعات پیرامون یک موضوع به افزایش پیدایش آثار پیرامون آن موضوع می‌انجامد و معنی و مفهوم رشد فردی نیز در همین قسمت روشن میشود. چرا که رشد در فرد را با الارفتن سطح تعلق و اطلاعات و تخصص در یک بعد از ابعاد موجود می‌دانیم، و مدعی هستیم که پیدایش کثرت تعلق و اطلاع پیرامون ابعاد مختلف موضوعات متفاوت هرگز کمال را برای فرد دنبال نخواهد داشت و نتیجه آن جز ظهور تفرق و تشتت و عدم انسجام در امور فردی چیزی نخواهد بود، و این از خصائص ویژه دست‌یابی به کمال و رشد فردی است که ما اینکه در بحث جامعه خلاف این ویژگی را برای جمع قائلیم، و بهمین دلیل است که زمینه برای طرح این سؤال فراهم میشود که اگر تمرکز و تمحض پیرامون یک موضوع و یک بعد است که رشد فردی را نتیجه می‌دهد، آیا این تمحض می‌تواند

پاسخگوی نیازهای متنوع فرد باشد؟

در حقیقت این جامعه است که در ابعاد مختلف زمینه رشد فرد را برای وی ممکن و تکاملش را مقدور می‌سازد، جامعه برخلاف فرد نمی‌تواند تنها در یک بعد و حول یک محور متمرکز شود بلکه در اینجا تنوع تخصصها مطلوب است نه تمحض، جامعه قادر است در ابعاد مختلف و پیرامون موضوعات متنوع و متعدد به فعالیت بپردازد و آنچه که عامل انسجام فعالیت‌های اجتماعی می‌گردد همان وحدت جهت است و خلاصه اینکه هر چند پرداختن به امور مختلف و متمرکز نبودن بر یک امر عامل ایجاد تفرق است اما در امور اجتماعی بهر

میزان که قدرت تجزیه با لبرود قدرت تاء ثیرجا معه نیزباً لا خواهد رفت ، و  
 زمینه برای رشد افراد نیز فراهم خواهد گردید ، و همانگونه که در فرد  
 هماهنگی سه نظام تعلقات ، اطلاعات و آثار لازمه دست یابی به رشد است ، در  
 جامعه نیز آثار همین افعال می باشد که مجموعه های از تعلقات ، اطلاعات و  
 آثار عینی را بوجود می آورد ، نتیجه آثار افعال انسانها در جامعه در سه بخش  
 خلاصه می شوند ، وحدت ترکیبی تعلقات قلبی افراد که بصورت نظام تعلقات  
 جامعه ( سیاست ) و وحدت ترکیبی ادراکات نظری افراد که بصورت نظام  
 اطلاعات جامعه ( فرهنگ ) و وحدت ترکیبی نظام آثار افراد که بصورت نظام  
 آثار عینی ( اقتصاد ) در می آیند و همین مجموعه ها هستند که بصورت زمینه های  
 برای جریان یافتن اختیارات فرد در جامعه نمود پیدا می کنند ( در بحثهای  
 آینده پیرامون این سه نظام توضیحات بیشتری را ارائه می دهیم ) .

حال برای تبیین بیشتر مطلب و تقریب بذهن به ذکر مثال در زمینه  
 وابستگی رشد فردی به فراهم بودن زمینه اجتماعی می پردازیم ، در جوامع  
 کفرآلود غربی که تمامی مظاهر دنیا پرستی به تمام و کمال در آنها جلوه  
 کرده است و هر ندائی که بگوش میرسد حاکی از پر بودن فضای این ممالک از  
 طنین شوم انکار است ، چگونه یک مسلم و موه من که نظام ارزشی اش کاملاً با  
 بایدها و نیایدهای ماسحدین بنیاداً متغایب است ، می تواند هم‌انگونه که  
 در محیط پرورش خویش سلوک می نموده ، رفتار نماید . مسلماً زمینه برای

بدست آوردن آنچه که مورد پسندوی است ضیق بوده و در زندگی روزمره اعم از امور عبادی و یا غیر عبادی پیوسته تحت فشار می باشد ، در آن ممالک دیگر کسی خود را عبد حق نمی داند که عبادت نماید ، واحدی خود را غرق در نعمت های خدا نمی بیند تا حمد و ثنا بگوید و قطعاً چنین است زیرا از حنجره افراد جامعه ای که از حلقوم آنها گوشت خوک و شراب پائین می رود جز صوت عصیان خارج نخواهد شد . در آنجا دیگر مومنین هر غذائی را نمی توانستند استفاده نمایند و تهیه پوشاک مناسبی که با در نظر گرفتن موازین مورد نظر وی دوخته شده باشد کار دشواری است . تهیه مسکنی که با آرامش خیال بتوانند در آن زندگی کنند و اهل خویش را از انظار ناپاک اغیار محفوظ بدارند بسادگی ممکن نیست . اصولاً روابط سازمانی و ارتکازات جمعی آن جوامع و روابط انسانی بگونه ای است که ادامه حیات را برای یک مومنین معتقد مشکل می سازد و چنین فردی برای اینکه از این فشار خارج شود یا بایستی به جمع مومنین برگردد یا اینکه با آنها هم آواز شود ، یا مجبور است خود را با هوای مسموم محیط کفر که از تمامی نقاط آن آوای تکفیر و ندای عصیان بگوش می رسد دمساز و هماهنگ نماید و یا برای استنشاق رائحه روح بخش ذکر و دعا و ثنا به جمع انسانی برگردد که از هر گوشه دیارشان ندای تکبیر و شهادت به وحدانیت خدا و خاتمیت پیامبر اکرم ( ص ) و حقانیت ائمه اطهار ببلند است . هر چند دعا این نیست که اختیاز فرد مومنین در چنان شرائطی کاملاً

سلب شده و مجبور به ترک معتقدات خویش میشود اما سخن این است که زمینه بندگی و اطاعت ضیق شده و موء من را در شرایط دشواری قرار می‌دهد که تدریجاً ممکن است بواسطه فشار وارده، از ترک مستحبات به ترک واجبات کشیده شده و در منجلا بکفر غوطه ور گردد.

حال با توجه به آنچه که ذکر شد، آیا برای جریان یافتن اعتقادات و التزامات در عینیت به بستر مساعد نیازی نیست؟ آیا رشد مایلات و خواسته های انسانها زمینه نمی‌خواهد؟ مسلماً نه تنها وضعیت و ساختار عینی مادی جامعه در فراهم نمودن زمینه رشد موء اثر است بلکه حالات روحی و قلبی جامعه نیز گاه میتواند مانع ایجاد چنین رشدی شده و یا برعکس زمینه را برای پیدایش آن بیشتر و بهتر فراهم نماید، در این مورد می‌توان به وضعیت روحی جامعه مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم (صلوات الله علیه) اشاره نمود که اگر پذیرش عمومی و ارتکازات جامعه مساعد نمی‌بود هرگز شرایطی فراهم نمیشد که غیر معصوم حق مسلم معصوم را غصب نماید و هدایت جمع را بدست گیرد.

و یا بالعکس در جامعه فعلی در اواخر سلطنت ظالمانه ستم شاهی، اگر جو عمومی غالب بر علییه دستگانه تشکیل نگردیده بود و قلوب موء منین پذیرای حاکمیت ارزشهای حق برجا معده نشده بود هرگز این جایگزینی صورت نمی‌گرفت و حاکمیت طاغوت متزلزل نمی‌گردید.

بنابراین بعنوان نتیجه می‌توان گفت که شرایط ایجاد شده در هسیر

جامعه‌ای حاصل عملکرد خود انساها درجه‌ها رچوب نظام ارزشی خاصی است که افراد آن جامعه اختیار نموده‌اند، و در حقیقت این وحدت ترکیبی اختیارات افراد است که بصورت یک هویت و منتهی بنام جامعه ظاهر می‌شود که خلعت و آثار آن غیر از خلعت افراد و آثار تک تک آنها می‌باشد، هر چند قوام جامعه به فرد است، یعنی جامعه بدون وجود افراد که همان اجزایش می‌باشد هویتی ندارد، اما پذیرش این مطلب موجب نمی‌شود تا هویتی مستقل از افراد برای جامعه قائل شویم.

حال برای روشن شدن سیر جریان طلب اجتماعی به تشریح موارد ذیل می‌پردازیم

### مراحل امداد طلب در جامعه

همانگونه که در بحث مراحل امداد طلب در فرد گفته شد، طلب فرد طی مراحل مختلفی انجام شده تا به تحقق عینی می‌انجامد در مورد جامعه نیز بصورت مختصر می‌توان چنین عنوان نمود که طلب جمعی با گذر از مراحل امداد می‌شود تا به صورت اشراعی ظاهر شود.

در بحث فرد ابتداً طلب در اولین مرحله وارد مرحله قلب می‌شود، و سپس امداد می‌گردید، حال آیا در جامعه نیز می‌توان مدعی شده که طلب سیر جریان خود را از قلب آغاز می‌کند؟

در اینجا نمی‌توان از قلب به همان تعبیری که در مورد فرد از آن صحبت

می‌شد سخن گفت .

اما می‌توان از پذیرش عمومی جامعه نسبت به یک مطلب سخن گفت. بنا به این تعبیر جامعه ابتدا می‌پذیرد که به طلبی دست یابد سپس اطلاعات متناسب با آن طلب را جمع آوری می‌نماید و پس از آن با بکارگیری عناصر فعال خویش جهت تحقق آن طلب تلاش نموده و به آن هدف نائل می‌شود. البته در جامعه نیز ذکر این نکته شایان توجه است که طلب جمعی به میزان نسبتی به آن طلب و مشیت غالبه حضرت حق وجود دارد، امداد خواهد گردید . بعنوان مثال ، دردنیای کفرسلطه بر ممالک فقیر و مستضعف مطلوب کفار واقع می‌شود، و پذیرش عمومی به سمت چنین مطلبی میل می‌کند، لذا ولایت کفر تمام می‌تلاش خود را برای بکارگیری نیروهای مختلف در جهت کسب اطلاعات مورد نیاز بکار می‌گیرد، و با هماهنگ کردن اطلاعات خویش و در جهت تحقق طلب عمومی که همان سلطه باشد، جامعه را در این جهت به فعالیت وامی‌دارند. و در عمل با بکارگیری تکنیک و تاکتیکهای خاص فرهنگی، سیاسی اقتصادی به میزانی که در این راه شدت بخرج داده‌اند امداد شده و بر جوامع محروم مسلط می‌شوند ( البته قبلاً توضیح داده شد که طلب آنها نمی‌توانستند مشیت حضرت حق را عوض نماید) حال مسلمانان اگر در جوامع اسلامی نیز خارج شدن از ولایت کفر و نجات محرومین مطلوب آنها واقع شود، قطعاً به میزان

شدتی که در این راه داشته باشند امداد خواهند شد .

### مرتبط بودن طلبهای متعدد و مختلف جامعه

همانگونه که طلبهای متعدد فرد بهم مربوط بودند طلبهای مختلف جامعه نیز از طریق خود جامعه جهت معینی که جامعه بعنوان طریق نیل به هدف خویش انتخاب نموده بهم مربوط میباشند .

در این جا نیز هر چند طلبها متفاوت و مختلف هستند اما همگی طلبهای یک جامعه با یک ویژگی خاص میباشند یعنی با طلبهای جامعه کفر میباشند و با تمایلات جامعه اسلام . بعنوان مثال طلبهایی که در جامعه مسلمین مطرح میباشند همگی دارای نقاط اشتراک و ویژگیهایی هستند که اسلامی بودن آنها سبب ارتباط این طلبهای مختلف میگردد ، یعنی طلبهای گوناگون جامعه مسلمین ولو متعدد هستند اما همگی مربوط به این جامعه میباشند که اینها کاملاً با طلبهای قلبی پذیرفته شده اطلاعات نظری و رفتار جامعه ملحدین متفاوتند .

مطلب دیگر در اثبات وجود ارتباط بین طلبهای متعدد جامعه نسبتهاست که بین این طلبها برقرار بوده و به جامعه امکان تعیین اولویت بین آنها را میدهد .

طلب شامل و محوری که طلبها و تمایلات گوناگون جامعه حول آن هماهنگ و منسجم میشوند در حقیقت یکی از دو جهتی است که پذیرش جامعه در اولین مرحله آنرا گزینش می‌کند که این جهت و سمت خاص یا هوی است و یا تقوی، بنا بر این طلبهای دیگر جامعه در مقابل این دو طلب اصلی جزئی و فرعی می‌باشند و نظام طلب جامعه نیز حول یکی از این دو محور تشکیل می‌گردد.

### نظام طلب جامعه

#### ۱- نظام تعلقات جامعه (سیاست)

تعلق در این قسمت در حقیقت همان کشش و میلی است که جامعه نسبت به مطالبی یا موضوعات خاصی پیدا می‌کند، میل و علاقه عمومی جامعه نسبت به امور قلبی، مثل گرایش به معنویات و میل به تهذیب نفوس و رشد ملکات فاضله در جامعه مسلمین و یا کشش جامعه بسوی شهوات مادی و گرایش به طرف فساد اخلاق و زیر پا گذاشتن ارزشهای انسانی و میل به بی‌بندوباری... در جامعه ملحدین از موضوعات قلبی هستند که جامعه بدانها تعلق پیدا می‌کند. و پسامیسل عمومی جامعه نسبت به یک فلسفه و منطق نظری که مضدای آن در جامعه کفار علاقه به فلسفه اصالت ماده است و یا در جامعه مسلمین دل بستگی به



فلسفه و دستگامی که غایت دارای جهان را به ثبوت می‌رساند می‌باشد، اینها از جمله مورد ذهنی هستند که جامعه بدانها دل‌بستگی و علاقه پیدا می‌کند در مورد علاقه جامعه به امور عینی نیز می‌توان در جوامع غیر اسلامی از دل‌بستگی جمعی به رفاه مادی در تمام زمین‌ها اعم از علاقه به انواع مشروبات و ماء کولات و گرایش خاص جامعه به نوع مشخصی از شهرسازی و زندگی شهری و صنعت و تکنیک و ... نام برد .

و یا بالعکس در این مورد از علاقه و میل جوامع اسلامی نسبت به نوع خاصی از اطعمه و اشربه که در تهیه آنها دستورات شرع رعایت شده باشد و یا مساکنی که از موازین اسلامی در ساخت آنها استفاده شده و یا صنعت و تکنیکی که در جهت اعتلای اسلام بکار گرفته شود و ... نام برد .

بنابراین کل تعلقات جامعه در سه بعد می‌تواند حول یک محور و بر یک مینا که همان هوی یا تقوی است شکل گرفته و تشکیل گردد البته همانگونه که در بحث نظام تعلقات در فرد صحبت شد در نظام تعلقات جامعه نیز علقه‌های هماهنگ وارد میشوند و نظام را تشکیل می‌دهند، یعنی اینگونه نیست که محور نظام تعلقات قرب به حضرت حق باشد اما تعلقات فرعی و امیال گوناگون جامعه در جهت بعد باشد، و یا به تعبیری اگر چنین ناهماهنگی مشاهده شود این امر دلیل نظام نداشتن تعلقات منسجم نبودن جامعه می‌باشد .

به تعبیر دیگر ممکن نیست که میل و علاقه جامعه در امور نظری به فلسفه

اثبات وجود حضرت حق باشد اما در عمل نسبت به آثار عینی مکتب اصالت ماده  
علاقه مند نباشد؛ لذا اگر زمانی چنین چیزی مشاهده شود این دلیل برنامه‌ها  
نگی جامعه می‌باشد.

بهر حال اگر تمام می‌تعلقات و تمایلات جمعی حول یک محور و بر یک  
مبنا و در یک جهت خاص قرار بگیرند نظامی را تشکیل می‌دهند که این نظام  
می‌تواند در نقش پتانسیل شامل به حرکات فکری و عینی جامعه نیز جهت  
داده و جامعه را به کمال مطلوب برساند ( البته درباره چگونگی این سمت‌دهی  
در بحث اعمال ولایت ولی نکات بیشتری روشن خواهد شد ) و به همین دلیل  
می‌توان نظام‌تعلقات را از باب عمل تنظیم افکار و اعمال جامعه در یک  
جهت خاص مترادف با سیاست یا مدیریت گرفت و یا وحدت ترکیبی آثار افعال  
فلسفی افترا در جامعه را سیاست نامید .

### نظام اطلاعات جامعه ( فرهنگ )

پس از اینکه میل عمومی جامعه به مطالب یا موضوعی تعلق گرفت، اطلاعات  
مورد نیاز در جهت تحقق طلب مورد علاقه جامعه جمع آوری شده و کار محاسبه و  
سنجش و برقراری نسبت بین اطلاعات بدست آمده در جامعه آغاز می‌شود .  
اطلاعاتی که در جامعه نظام اطلاعات جامعه را تشکیل می‌دهند یا مربوط  
به ارتکارات می‌باشند و یا در مورد آموزش نظری و یا پیرامون امور عینی .

بهر حال کلیه اطلاعات جمع آوری شده حول محور طلب شامل نظام اطلاعات را تشکیل می‌دهند .

در این نظام نیز اطلاعات و ادراکات هماهنگ راه می‌یابند، که هم در درون نظام با هم همسو و هم جهت می‌باشند و هم نظام ادراکات را با نظام تعلقات هماهنگ می‌نمایند، بدین صورت که جامعه بدنیال گزینش مطالبی می‌رود که مورد پذیرش عموم قرار گرفته و جمع آوری این اطلاعات در تحقق مطلوب جامعه مؤثر می‌باشد .

کل نظام اطلاعات ( ادراکات ) جامعه که بعنوان منتهی ادراکات و اندیشه‌های افراد قلمداد می‌گردد را می‌توان فرهنگ جامعه لقب داد، بعبارت دیگر وحدت ترکیبی آثار افعال ذهنی افراد را می‌توان بعنوان فرهنگ جامعه قلمداد کرد زیرا سطح تفکر و میزان آگاهی یک جامعه را نشان می‌دهد بنا بر این بخاطر نسبت و رابطه‌ای که بین دو نظام تعلقات ( سیاست ) و نظام اطلاعات ( فرهنگ ) وجود دارد می‌توان آثار و بارجهت تعلقات جامعه را در فرهنگ هر جامعه ملاحظه نمود، اگر جهت تعلقات بسوی تقوی باشد مسلماً اطلاعات و ادراکات متناسب با تقوی نظام اطلاعات ( فرهنگ ) را تشکیل خواهد داد و اگر جهت و سمت تعلقات هوی و طلب دنیا باشد یقیناً جهت اندیشه و تفکر عمومی جامعه نیز همسو و هماهنگ با هوی و دنیا خواهد بود .

بدنیال شکل گرفتن ادراکات جامعه و انجام کار محاسباتی اذهان  
اعضاء جامعه در جهت و سمتی که تمایلات جمع آنرا انتخاب نموده است ،  
کلیده افعال جامعه در جهت دستیابی به مطلوب بکار می افتد و رفتار جمعی  
در ابعاد متفاوت و گوناگون اما با اتخاذ یک سمت و جهت معین که همسان  
جهت مشخص شده در نظام تعلقات است فعال میشود و در نتیجه این فعالیتها  
اثر یا آثار مطلوب ظاهر میشود ، که در حقیقت این فعالیتها همان وحدت  
ترکیبی آثار افعال عینی افراد جامعه میباشند که می توان آنرا مترادف با  
کلمه اقتصاد دانست ، در این قسمت نیز افعال و حرکات جمعی متناسب با  
جهت فرهنگ و در راستای سیاست جامعه و بر حول محور طلب شامل تشکیل می یابد  
طبیعی است که با متاء شدن حرکت جمعی از جهت تعلق شامل ، آثار بر  
جامعه نده از فعالیتهای عمومی که گفتیم از آن می توان بعنوان اقتصاد  
جامعه نام برد نیز بصورت تبلور خصلت آن جهت در می آید . بعبارتی چنانچه  
طلب شامل دنیا ولذات دنیوی باشد مسلما آثار رفتار و اعمال جامعه  
( اقتصاد ) نیز به گونه ای از مطلوب گزینش شده متاثر میشود یعنی از  
مایحتاج فردی جوامع گرفته تا ابزارهای رفع نیاز اجتماعی آنان به  
مورثی در می آید که متناسب با طلب شامل که همان نهایت بهره وری از ماده

است، باشد. لذا طبیعی است که صنایع در این جهت بکار بیاورد و محصولات

آنها نیز برای به لذت بیشتر رساندن مصرف کننده تولید شود.

اما چنانچه طلب شامل تقوی و تقرب باشد فعالیتها و امور جامعه در

این سمت و جهت بکار نمی افتد و نظام اقتصاد چنین جوامعی تجلی گاه ارزشهای

مکتب حق خواهد شد.

### رابطه رشد در جامعه و نظام طلب

اگر جامعه را بعنوان منتهی اختیارات افراد بپذیریم تطبیق رشد

در فرد و رشد در جامعه کار مشکلی نخواهد بود، ملاحظه رشد در جامعه نیز از

تطبیق شناسایی رشد در نظام تعلقات جامعه (سیاست) نظام ادراکات جامعه

(فرهنگ) و نظام آثار عینی جامعه (اقتصاد) امکان پذیر می باشد، و در

این جا نیز معادله شدت بیشتر وحدت و کثرت بیشتر برقرار خواهد بود، در

جامعه نیز شدت ایمان به معبود به پیدایش کثرت تمایلات جامعه و پیدایش

کثرت اطلاعات حول محور طلب شامل و بالاخره به افزوده شدن آثار عینی

جامعه منتهی انجامد.

شما تنها برای این شدت تعلق جامعه باعث رشد نیاز جامعه در کسب امکانات

معنایی با بندگی خدا یا بندگی دنیا و نتیجتاً گسترده گی رابطه با جهان را

بدنیال خواهد داشت. یعنی پیدایش اشرف دید در گسترش زمینه عینی بدون

کشف روابط جدید ممکن نخواهد شد و برای افزایش نسبت تاثیر عینی در جامعه لازم است ادراکات عینی یا علوم تجربی نیز مرتبا دامنه وسیع تری پیدا کنند و لازمه رشد این ادراکات عینی نیز رشد ادراکات نظری خواهد بود. عبارتی نمیشود از ریاضیات فیثاغورثی انتظار بهره‌گیری و کارایی نسبیت را داشت لذا ضرورتا ماشین محاسبه عوض خواهد شد، با بالا رفتن سطح ادراکات عینی و ادراکات نظری، سطح تعلقات جامعه نیز ارتقاء پیدا کرده و عکسها جامعه نسبت به طلب شامل یعنی تقرب یا کفر و رزیدن نسبت به حق بیشتر میشود، و بالاخره شدت حول یکی از دو محور هوی یا تقوی به کثرت تعلقات حول یکی از این دو محور نیز خواهد انجامید و تعلقات اجتماعی نیز که منتهی به تعلقات فردی است افزایش خواهد یافت. فعالیت هماهنگ و موزون سه نظام تعلقات (سیاست) نظام اطلاعات (فرهنگ) و نظام آثار عینی (اقتصاد) موجب پدید آمدن هماهنگی در نظام طلب شده و گسترش این هماهنگی، رشد درجه را بطرف جهت خاص نتیجه خواهد داد، البته هماهنگی که در مورد رشد فردی و رابطه آن با نظام طلب فردی آن گردید تنها گسترش یافتن نظام فوق الذکر رشدآور نیست بلکه هماهنگی آنها در این توسعه شرط حصول رشد می‌باشد چه بسا دامنه عملکرد جامعه‌ای در یکی از ابعاد وسعت یابد اما این افزایش و کثرت در جهت و سمت واحدی صورت نگرفته باشد و در نتیجه رشد حاصل نشود، بنابراین میتوان رابطه بین ایجاد رشد در جامعه و گسترش

هماهنگی در نظام طلب جمعی را رابطه مستقیم دانست، اما این گسترش هماهنگی

که عامل پیدایش رشد و کمال است چگونه واقع میشود؟

### رابطه شدت تعلق با پیدایش رشد در جامعه

پرسش فوق را می‌توان چنین پاسخ داد که میزان راسخ بودن جامعه نسبت به طلب شامل با مقدار کمالی که برای جامعه حاصل میشود، رابطه دارد و به بیانی حصول رشد مستقیماً با میزان شدت جمع در نیل به طلب شامل بستگی دارد. از همین جا میتوان دلیل بروز تشتت و تلون در اتخاذ مواضع جمعی را مشاهده نمود و علت به انفعال کشیده شدن جوامع و خارج شدن آنها از مسیر کمال را کشف کرد. به میزانی که جوامع مسلمین در راسخ بودنشان نسبت به حق شدید و پایبند به معتقدات خود باشند به همان میزان در نیل به کمال که همان کسب تقرب است موفق خواهند بود و یا به اندازه‌ای که کفار و ملحدین در عقاید باطل خویش شدید و پایبند باشند و بر کفر خود اصرار ورزند به همان اندازه در نیل به مقصود موفق تر خواهند بود.

این رابطه مستقیم بین ضعف تعلق و بروز تشتت و تلون در عملکرد یک جامعه نیز وجود دارد و به میزانی که سستی و فتور در بین صفوف جامعه رخنه نماید به همان میزان از انسجام و وحدت و یکپارچگی آن در نیل به مقصود کم میشود بنا بر این با شدت تعلق بین طالب (جامعه) و مطلوب شامل

( هوی یا تقوی ) انسجام بیشتر شده و حصول کمال سهل تر خواهد بود و یا ضعف  
تعلق تلون در موضع گیریهای اجتماعی نیز حاصل شده، و در جامعه منفعل  
چیزی بنام رشد معنا و مفهومی نخواهد داشت .

### رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام طلب جامعه

قبلا در رابطه با بحث فوق در قسمت فردگفته شد که کمال در فرد در  
حقیقت به معنای بالارفتن نسبت تاثیر وی در امور مختلف و ابعاد متفاوت  
هماهنگ و هم جهت با هم می باشد، در این قسمت در مورد جامعه که بعنوان منتهی  
اختیارات افراد تلقی شده است نیز همین تعبیر را می توان بکاربرد و رشد  
و کمال در جامعه را به معنای افزایش نسبت تاثیر رفتار جمعی در ابعاد  
مختلف بسوی یک هدف مشخص دانست . افزایش نسبت تاثیر در جامعه نیز  
در حقیقت همان بیشتر شدن اثر رابطه ها است و اضافه شدن این آثار نیز  
موکول به بیشتر شدن تعداد روابط در جامعه می باشد . بعبارتی کثرت یافتن  
هماهنگ ابعاد در راستای غرض خاص موجب پدید آمدن جامعه ای فعال میشود .  
اما این افزایش آثار چگونه حاصل میشود؟ در این قسمت از بحث  
برآنیم تا رابطه شدت تعلق جامعه به مطلوب شامل واحد را با پیدایش کثرت  
و وحدت در نظام طلب جامعه روشن نمائیم که بدین منظور به بررسی این  
رابطه در هر سه نظام می پردازیم .



## رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام تعلقات جامعه (سیاست)

قبلا اشاره شد که شدت تعلق یک تبدیل کیفیت و جریان‌ی است از وضعیت اول پرستش به وضعیت دوم که آثار آن اولاً نظام تعلق و ثانیاً شرایط رابطه نسبت در خود متحول می‌کند و زمینه رشد تعلق به طلب شامل در جامعه یافتند و افزایش می‌نماید. حال آیا این کلی تنها در مورد فرد صادق است؟ آیا اینکه در جامعه نیز میتوان آثار بالا رفتن شدت ایمان جمع در بیشتر شدن تعلقات را مشاهده نمود.

مستلماً میزان شدت تعلق به طلب شامل (هوی، تقوی) در هر جامعه‌ای ثابت و تغییرناپذیر نمی‌باشد بلکه کیفیت پرستش مداماً از یک سطح به سطح دیگری افزایش می‌یابد و اثر این افزایش پیدایش تعلقات جدیدی است که بنوعی باعث بیشتر شدن روابط تعلق بین جامعه و طلب شامل می‌باشد و این روابط هر چه بیشتر شوند به مانند زنجیرهای ارتباطی عمل می‌کنند که جامعه را در جهت رسیدن به طلب شامل منسجم می‌نمایند به لسانی می‌توان گفت که شدت چیزی نیست جز نسبتی که بین وحدت و کثرت وجود دارد، یعنی نسبتی که بین تعداد آثار و انسجام و وحدت آنها در جهت خاص وجود دارد.

بهر حال کثرت تمایلات جامعه حول محور هوی یا تقوی ریشه در شدت ایمان جامعه نسبت به معبود خود دارد بعنوان مثال در جوامع کفار هر چه

بر شدت پرستش دنیا افزوده شود بر تعداد تعلقات آنان نسبت به دنیا نیز افزوده میشود، تعلقاتی که همگی در جهت نهایت بهره‌وری از دنیا قرار دارند، بنا بر این همه چیز دوست داشتنی و مورد علاقه جوامع کفار خواهد شد اگر بتوانند آنها را در رساندن به لذت مادی اغنا نماید، و به هر چیزی که بتواند این مقصود را تاءمین نماید علاقه و تعلق پیدا میشود.

بنا بر این میتوان دریافت که در جوامع کفار شدت پرستش معبود در جامعه است که شدت علاقه عموم به مطالب مادی را فراهم می‌نماید و همین شدت ایمان است که موجب پدید آمدن علقه‌های جدید میشود. و تکثیر و تعدد تعلقات بدون ارتباط با هم بوجود نمی‌آیند بلکه همگی در این جهت که میل به پرستش دنیا را در جامعه بالا ببرند و افزایش دهند قرار دارند بنا بر این شدت در این جوامع موجب پدید آمدن کثرت تعلق توأم با وحدت جهت است. در مورد جوامع مسلمین نیز چنین رابطه‌ای برقرار است اما شدت ایمان به حق در این جوامع موجب شدت علاقه به دنیا در مسلمین نمیشود بلکه موجب میشود تا مسلمین ابزار بیشتری در جهت گسترش زمینه بندگی حضرت حق داشته باشند و بنا بر این شدت ایمان در جوامع الهی موجب کثرت تعلق به معبود یا مطلوب شامل میشود، بعبارتی پیدایش کثرات در جوامع مسلمین به معنای بیشتر مبتلا شدن آنها به دنیا نیست بلکه آنها را زمینه بندگی را در ابعاد بیشتری برای خویش فراهم نموده‌اند.

لذا بعنوان جمع بندی بحث رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام تعلقات متذکر میشویم که افزایش ایمان جامعه به هوی یا تقوی موجب افزایش تعلقات اجتماعی حول یکی از این دو محور خواهد شد که در این مورد با مقایسه وضع روحی و روانی جوامع و ملل مختلف فعلی با وضعیت این جوامع در گذشته میتوان این افزایش تعلقات را مشاهده نمود، مثلاً با نگاهی به وضعیت الگوی مصرفی جامعه پنجاه سال قبل در کشور خودمان با وضع فعلی آن بخوبی میتوان دریا قنت که تعلقات جامعه چگونه افزایش یافته، در گذشته افراد هیچگونه نیازی را نسبت به وسائل امروزی احساس نمی کردند و هیچ تعلقی نیز بدانها نداشتند مثلاً در آن زمان افراد هرگز خود را نیازمند به یخچال و تلویزیون و کولر و اتومبیل و... غیره نمی دانستند اما امروز این وسائل بصورت جزء لاینفک زندگی متوسط خانواده ها درآمده و احساس نیاز بدانها چنان شدید شده که انسانها ادا محیات منهای این ابزار و ادوات را بسیار مشکل می بینند و تعلقات تنها در این زمینه ها گسترش نیافته بلکه در ابعاد مختلف توسعه آنها بوضوح قابل مشاهده است.

این مطلب در جوامع غربی بخوبی محسوس و قابل مشاهده است، رشد سرسام آور ایجاد نیاز در این جوامع و سپس تولید انبوه ما یحتاج، تعلق شدید به دنیا و مافیها را در این جوامع موجب گردیده است.

## رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام ادراکات جامعه ( فرهنگ )

با بالا رفتن شدت ایمان و اعتقاد به خدا یا تقوی و یا شدیدتر شدن در امر پرستش دنیا و افزایش تعلقات مادی در جهت دنیا و یا در جهت آخرت، طبیعتاً ابعد نظام اطلاعات ( فرهنگ ) جامعه نیز وسعت یافته و ظرف اطلاعات عموم گنجا پیش حجم بیشتری از اطلاعات مرتبط را پدید خواهد نمود، तथा وتی که در این مبحث بین نظام اطلاعات فرد و نظام اطلاعات جامعه وجود دارد در حقیقت همان متنوع بودن موضوعات ذهنی در جامعه می باشد که بنا به اقتضای زندگی جمعی رشته ها و موضوعات متعدد و متنوع فکری و ذهنی قابلیت ایجاد می یابند موضوعاتی که هر چند مختلف می باشند اما همگی در جهت واحد به ارتقاء سطح فرهنگ جامعه کمک می کنند. زیرا گفته شد که مراد از فرهنگ وحدت ترکیبی افعال ذهنی افراد می باشد، لذا در جامعه نیز این وحدت ترکیبی بواسطه وجود شدت در تعلق نسبت به طلب شامل وسعت ابعاد می یابد و افزون شدن تعلقات جامعه را لحظه به لحظه نیازمند اطلاعات جدیدتر برای فائق آمدن بر مشکلات نوظهور می نماید.

## رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام آثار جامعه ( اقتصاد )

بدنبال تبیین رابطه شدت با پیدایش وحدت و کثرت در نظام تعلقات و

ادراکات در جامعه، به بیان همین رابطه در نظام آثا رجا معه می‌پردازیم.

متذکر شدیم که با شدیدتر شدن حب و بیشتر شدن میل جامعه در نیل به

طلب شامل که کثرت تعلقات را بدنبال داشت، اطلاعات و سطح بینش عمومی

نیز افزایش می‌یابد و هماهنگ با آن ابعاد وحدت ترکیبی آثا رافراد (اقتصاد)

جامعه نیز گسترش یافته و در این قسمت نیز رابطه شدت بیشتر وحدت و

کثرت بیشتر نقش خود را ایفا می‌کند. اگر قبلاً برای شخم زدن زمین از

نیروی بدنی گاو استفاده می‌شد اکنون از نیروی تراکم و احتراق برای آن

مقصد استفاده می‌شود و یا اگر قبلاً برای برقراری ارتباط بین انسانها از

پیکهای مخصوص استفاده می‌گردید و مدت زمان انتقال یک پیام از نقطه‌ای به

نقطه دیگر شاید حدود چند ماه طول می‌کشید، اما بتدریج با شدیدتر شدن

حرکت انسان در این بخش، زمینه‌عینی این تحرک نیز گسترش یافته و کار

به جایی رسیده که امروزه می‌بینیم یا استفاده از تکنولوژی ماهواره‌ای و

مخابراتی، فاصله زمانی انتقال یک پیام از دورترین نقطه در شرق زمین

به دورترین منطقه در غرب شاید خود چند ثانیه بیشتر طول نکشد.

لذا عرض می‌کنیم که پیدا شدن شدت تحرک در هر زمینه‌ای بستبر لازم

عینی خودش را می‌طلبد و لذا در مورد ارتباطات ملاحظه می‌کنیم که گسترده‌تر

شدن تکنیک برقراری ارتباط بین جوامع بشری باعث بالا رفتن میزان حرکت

جمعی در این جوامع نیز شده است و هر فلسفه‌ای که برای ضرورت زندگی انسانها

با هم پیدا شده پشیمان این مطلب می باشد که گستردگی جا معه مطلوب است و لازمه این گسترش برقراری ارتباط بوده و تحرک این ارتباط بوسیله ایجاد امکانات خاصی ممکن خواهد بود، بهر حال زمینه برقراری ارتباط باید فراهم باشد چه این ابزار، ابزار انتقال انسانها و یا وسیله انتقال اطلاعات آنها باشد و این مطلب تنها مربوط به مسأله ارتباط انسانها با هم نیست بلکه در موارد کلی دیگر نیز از قبیل مسائل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز چنین فرضی قابلیت طرح می یابد.

در مسائل فرهنگی می توان از پیچیدگی تکنیک و ابزار انتقال فرهنگ و وسائل مدرن آموزشی ورشته ها و شعب مختلف ایجاد شده در موضوعات مختلف پدیدایش مراکز تحقیقاتی بزرگ در دنیا و رشد روز افزون موضوعات متنوع درسی و ابزار و ادوات آموزش از راه دور و خلاصه از دانش کیهان شناسی گرفته تا شناسایی موجودات میکروسکوپی اعماق اقیانوسها و از قله کوهها گرفته تا قعر دره ها و ... همه و همه حکایت از کثرت ابعاد در بخش فرهنگ می نماید که مسلما شدتی بدنیبال آن وجود داشته است.

در مورد مسائل سیاسی در دنیا کنونی می توان از پیچیدگی روابط سیاسی در اداره نظامهای موجود و ایجاد شبکه گسترده و تودرتوی روابط دیپلماتیک و راههای متعدد هدایت و کنترل جمعیتها و طرق گوناگون بسط خدمت گرفتن آنها در جهت اهداف سلطه گران و حاکمان و پیدایش شیوه های

متنوع دزدی و چپاول و حیلنه و کلاه برداری و غارت اموال دیگر ملل و رشد

بینشهای متزورانه کفرو نفاق و استبداد نام بزد .

و یاد در مورد مسائل اقتصادی میتوان از رشد روز افزون ابزار تولید و

گسترش روبه فزونی بازارهای مصرف با استفاده از تکنولوژی پیشرفته در این

زمینه ها و روز افزون شدن رقابت ضاحیان کالا و استفاده از طرق نوین در

جهت تحریک قوه محرص انسانها تا مبرد . بعنوان مثال بنابه آنچه که نقل

می شود ، انبار مواد خام کمپانی تویوتا در ژاپن فقط برای دو ساعت ظرفیت

دارد و هیچ نیازی به انبار کالای تولید شده ندارد ، و وقتی که از دیگر شرکتها<sup>ی</sup>

رقیب این کمپانی از چگونگی وضع تولید آنها در مقایسه با کمپانی تویوتا

سوال می شود پاسخ می دهند که ما احساس عقب ماندگی می کنیم ، چون مجبوریم

مواد خام را تا مدت ۸ ساعت در انبار مواد خام نگهداری نمائیم ، و از نظر

آنان کارخانه ای در امر تولید و توزیع موفق است که پول در آن لحظه ای از

جریان نیافتد و رشد تولید از رشد تکنولوژی عقب نباشد .

در مورد دیگری برای تقریب به ذهن و تبیین معادله شدت بیشتر و حدت

و کثرت بیشتر می توان مثال دیگری را در این مورد ذکر نمود .

ذائقه انسانی که حدود صد سال قبل زندگی می کردند با ذائقه

انسانهای امروزی کاملاً متفاوت بوده . قبلاً ذائقه افراد تعداد معدودی

ها  
از مزه ها را می شناخت و آنها را . چشیده بود و این مزه ها محدود به همان خوراکی

و آشامیدنیهای متناسب با همان دوران بود، اما امروز با شدت یافتن طلب انسانها در رسیدن به لذت بیشتر مادی، ذائقه انسانها با غذاهای جدیدی آشنا شده و به تعداد مزه‌های مختلف و اغذیه‌ها و آشامیدنیهای مختلف افزوده شده و به همین نسبت انسان به آنها احساس نیاز می‌نماید شاید در گذشته یکی دو نوع ماست یا پنیر بیشتر وجود داشت و ذائقه انسان در همان حد این مزه‌ها را می‌شناخت اما بطوری که گفته میشود امروزه در خارج حدود دویست و پنجاه نوع پنیر یا ماست با استفاده از اسانسهای میوه‌های مختلف درست میشود که ذائقه انسانها را با مزه‌های جدید آشنا می‌نماید. آنها کثرت ابعاد در این زمینه‌ها حاکی از وجود شدت دنیائی نیست، قطعا چنین است یعنی رشدی که حاصل شده در نتیجه وجود شدتی هماهنگ با این تعدد و کثرت می‌باشد، اکنون نیازهای جدید را بوجود آورده‌اند و دنیا پرستان در جهت رفع این نیازهای مادی حاضرند، آنگونه در برابر مطامع دنیوی برقصند که دنیا می‌پسندد و این جایست که به جهت وسرور و حزن و اندوه ایشان نیز در این جهت شکل می‌پذیرد، لذا آنجا که دست خود را از رسیدن به مطامع دنیوی کوتاه می‌بینند مضطرب و نگران و غمگین می‌شوند و آنگاه که خود را در کسب این لذات موفق می‌بینند می‌شهبج و مسرور می‌گردند. اکنون خلاصه و نتیجه آنچه تاکنون در این قسمت گفته شد را ذیلا بیان می‌نمایم.

بیان میل نسبت به سیر جریان طلب در جامعه تیز همان بیانی است که در



مورد فرد عنوان نمودیم، در جامعه نیز سه نظام تعلقات، ادراکات و آثار وجود دارند، تفسیر ما از رشد در نظام تعلقات اجتماعی همان تفسیری است که در مورد نظام تعلقات فردی بیان نمودیم. یعنی همانگونه که شدت ایمان فرد به کثرت تعلق وی حول محور واحد می انجامد، در جامعه نیز هر چه شدت ایمان جمعی افزایش یابد، میزان تعلقات جمع حول یک محور افزایش خواهد یافت، این کثرت تعلقات که در شکل نظام تعلقات (سیاست) ظهور دارد

موجب پیدایش نظام ادراکات اجتماعی (فرهنگ) در همین راستا می شود و این نظام زمینه را برای پیدایش نظام آثار عینی (اقتصاد) هماهنگ با دو نظام دیگر فراهم می نماید که هماهنگی این سه نظام و افزایش مداوم این هماهنگی نتیجه بیشتر شدن شدت ایمان یا رشد یافتن جامعه خواهد بود.

### عصول رشد در گرو سرپرستی والی است

تا این قسمت گفته شد که پیدایش رشد در گروه هماهنگ شدن سه نظام حول یک محور است اما چه کسی عمل هماهنگ نمودن را انجام می دهد آیا این ایجاد هماهنگی نیاز به متصدی و مسئول ندارد؟

پاسخ به این سؤال را با بررسی کیفیت هماهنگی اعمال و افعال فردی

آغاز می کنیم.

هماهنگ کننده افعال و ادراکات و کنترل کننده رفتار فردی خود فرد

است که با کمک قوه اختیار خویش ، تعلق اصلی و محور فعالیت خود که همان خدا یا دنیا است را مشخص نموده و سپس به تنظیم امور فردی بر حوال چنین محوری می پردازد . تعیین اولویتهائی که فرد انجام می دهد و گزینشهای وی نشانگر این است که او بکمک قوه اختیار خویش امور فردی را شکل و فرم می دهد و این عمل به یک معنا همان سرپرستی یا اعمال ولایت در امور فردی است ، به عبارتی جهت حرکت ، مقصد و میزان شدت برای طی مسیر در نیل به مقصود بوسیله اختیار فرد معین میشود .

درجا معنی تنظیم امور و تشکل افعال انسانها نیاز به سرپرستی و اعمال ولایت دارد . زیرا همانگونه که قبلا ذکر شد جا معه یک موجود اعتباری محض نیست ، و بصورت یک وجود مستقیل از افراد دارای هیت است که بصورت منتهی اختیار را تک تک افراد شکل می پذیرد ، ثفا و تسی که می توان بین فرد و جا معه در این قسمت بیان داشت این است که فرد دارای قوه اختیار می باشد و همین قوه و نیروی اختیار است که امور وی را هماهنگ می نماید ، اما جا معه موجودی مختار نیست و لذا ضرورت وجود یک مسئول و متصدی تنظیم امور که قادر باشد کشرات متعدد را حول یک محور به وحدت برساند درجا معه بمراتب در حدی بیشتر از طرح بحث ضرورت ولایت در فرد جا پیدا می کند ، برای شبیهین بیشتر ضرورت وجود والی درجا معه می توان به وضعیت سرپرست در خانواده بعنوان کوچکترین واحد اجتماعی اشاره نمود .

در خانواده نقش سرپرستی و ولایت اعضا، بعهده پدر بوده و او است که به تنظیم امورات پرداخته و با تعیین هدف مشخصی برای این جامعه ابتدائی تلاش می‌نماید تا خانواده را در رسیدن به هدف معین شده یاری دهد. و اگر پدر نباشد بهر حال ولایت را دیگری بعهده خواهد گرفت، زیرا به هر صورت تنظیم امور متفاوت و مختلف و هماهنگ نمودن آنها امری است ضروری و هر کس ولو فرد در زندگی شخصی خویش از تشنگی و تلوون دوری جسته و تلاش می‌نماید تا در بنسب این موضوعات موضع فعال اتخاذ نموده و به نتیجه مطلوب برسد.

در خانواده نیز بعینت تعدد افراد اختلاف سلیقه‌ها با رزوظاهر است و تنوع مقله‌ها و طلب افراد طبیعی است اما اگر بنا باشد در این واحدا جماعی هر کس طبق سلیقه و نظر خویش عمل نماید و هیچگونه نظم و ترتیبی وجود نداشته باشد، در این صورت زندگی جمعی تقریباً غیر ممکن خواهد شد. لذا دوام و بقای این واحد کوچک اجتماعی در گروه هماهنگ شدن امور مختلف آنها و همسوس شدن و هم جهت شدن آنهاست که پدر بعنوان سرپرست خانواده چنین نقشی را ایفا می‌نماید.

در مورد کجا معنی نیز ضرورت وجود والی و سرپرست بطریق اولی احساس می‌شود یعنی اطلاق کلمه جامعه به جمعی صدق است که حرکت جمعی خود را در جهت رسیدن به یک هدف معین و تحت سرپرستی والی خویش دنبال می‌نمایند و همانگونه که در مورد خانواده ذکر شد در مورد جامعه نیز تعدد مشاغل و تنوع

تخصصها و مختلف بودن طبایع و سلاطین و آداب و رسوم اقوام و قبیلله‌هایی که جامعه را تشکیل داده‌اند بسیار نگر نیاز مبرم این عده به یک هماهنگ کننده می‌باشد که در نتیجه تنظیماتی که می‌کند بتواند روز بروز انسجام جامعه را بیشتر کرده و با همسو نمودن نیروهای مختلف با کارایی‌های متفاوت در جهت به کمال رساندن جامعه نهایت بهره را ببرد.

نکته‌ها و اهمیت و قابل توجه در بحث سرپرستی جامعه این است که بهر حال هرگز نمی‌توان جمعی را یافت که بدون هدایت کننده و سرپرست و بی‌هدف اجتماعی را تشکیل بدهند، و این مطلب همواره در طول تاریخ زندگی جمعی بشر بوضوح قابل مشاهده بوده و بخاطر وجود خصلت جمعی زیستن در بشر، وی همواره بصورت جمعی و گروهی ادامه حیات می‌داده و پیوسته در هر جمعی یک جهت دهنده و هدایت کننده آن گروه را سرپرستی و رهبری می‌نموده و اصولاً لازمه همزیستی هماهنگی تمايلات متنوع و خواسته‌های مختلف افراد گروه و جمع و بکارگیری تخصصهای متعدد فردی در جهت رفع نیازهای اجتماعی می‌باشد، و در غیر این صورت بدون وجود عنصری بنام رهبری که عامل انسجام جامعه و مایه قوام و دوام حیات هر اجتماع است پدید آمدن زندگی جمعی معنا و مفهومی ندارد، بهر ترتیب رشد جمعی زمانی حاصل میشود که حرکات و کثرات جمع در یک سمت بدست یک سرپرست هماهنگ شوند، و ناگفته نماند که جریان سرپرستی و هدایت جامعه لحظه‌ای قطع شدنی نیست، و افراد جامعه

چه بخوانند و چه نخواهند تحت ولایت، هدایت گران نورویا اغفال کنندگان جمع بطرف ظلمت قرار خواهند گرفت و انسانها به میزانی که از پذیرش ولایت و راه حق سرباز زنند به همان میزان حاکمیت کفر را پذیرا گشته اند. چنانکه از ابتدای تاریخ حیات بشر این اعمال ولایت و سرپرستی ادامه داشته که در مقدمه مروری گذرا را بر تاریخچه اعمال ولایت داشتیم.

اما آیا در جهان امروز این ولایت و سرپرستی بدست کیست؟ آیا در جهان کنونی که شعاری فریبنده آزادی انسانها فضای زندگی بشر را پر نموده است، جهان بشریت برآستی آزاد از هر قید و بندی است؟ آیا چنین مطلبی ممکن است یا اینکه بهر حال بشریت جهان سوم بی آنکه خود بداند و بخواهد به سمت وجهتی که مدیریت نظام جهانی فراسوی او قرار داده در حرکت است؟ برای مشخص شدن وضعیت سرپرستی انسانها و روشن شدن این مطلب که آیا ولایت در جهان کنونی بدست ائمه ناسپرده شده و یا اینکه ائمه نور سرپرستی انسانها را برعهده دارند، به بررسی اوضاع جوامع انسانی از دورانی که چهره دین و خدا جوئی و حق طلبی مخدوش گردید می پردازیم.

### گذری اجمالی پیرامون سیر حاکمیت کفر بر جهان

اکنون با گذری اجمالی به تاریخ، سیر تلاش ائمه ناسپرده برای محو دین را از قرن نوزدهم آغاز می کنیم و مختصراً به چگونگی وضعیت سرپرستی جوامع

بشری از آن روزگار تا حال حاضر می‌پردازیم تا مشخص شود که ولایت جوامع بشری در این عرصه‌ها به چه کیست و بشریت امروزه به کدام جهت سوق داده می‌شود جهت حق یا جهت باطل ؟

قبل از قرن نوزدهم و در دوران سیاه‌قرون وسطی که از آن می‌توان بعنوان دوران حاکمیت جاهلیت عقائد فاسد و تحریف شده نام برد بنا به شهادت یک دانشمند مسیحی<sup>(۱)</sup> شرک و بت پرستی بدرون جامعه نصرانیت راه یافت<sup>(۲)</sup> و اصول بت پرستی و دیانت بهم درآمیخت و از این اختلاط و امتزاج دین نوینی پدید آمد که نصرانیت و بت پرستی بطور تساوی در آن نمودار بود با توجه به این مطلب وضعیت مسیحیت در آن دوران میزان نفوذ و ورود - تحریف و انحراف در این آئین الهی مشخص می‌شود، لذا می‌توان دریافت که آنچه در خارج بنام مسیحیت بوقوع پیوسته بود تنها پوسته‌ای از این شریعت الهی بود، در آن دوران قسمت اعظم شئون زندگی مردم تحت حکومت قوانین روم و جاهلیت باستانی آن زمان بود و دستگاه عظیم کلیسا زیرپوشش دین حکومت تحمیلی خویش بر مردم را ادامه می‌داد و با نفوذ بی‌حد خود خراج کمرشکن و باج‌های طاقت فرسا بر جان و مال مردم تحمیل می‌نمود و ایشان

سنت

۱- در ایپردا نشمند آمریکا فی که کتابی بنام "نزاع میان علم و دین" را نگاشته است .

۲- اطلاعات از کتاب جاهلیت قرن بیستم تا ۹ لیلیف محمد قطب بدست آمده

رأبه خضوع و خشوع ذلت بار و سجده در برابر كاهنان و كشيشان و ادارمى ساخت  
 و به بهشت فروشى و گناه بخشى و توزيع اسناد غفران مى پرداخت و با شكنجه  
 دانشمندانى چون كوپرنىك و گاليله آنرا و ادارمى ساخت تا از عقیده خویش  
 دست بردارند زیرا دستگاه کلیسا چهل را مهمترین سنگر خود در حفظ قدرت و  
 سلطه برتوده ها مى دانست و این همه فجایع و مظالم و انحرافات تحت عنوان  
 دین به مردم ارائه مى شد، در نتیجه طبیعتاً زمینه قیام بر علیه دین و  
 براندازی ارزشهای دینی فراهم مى شد .

با پیش آمدن جنگهای صلیبی و برخورد متعصبین مسیحی نما با اسلام  
 جامعه اروپا فرصت یافت تا خود را از تنفس در فضای اختناق و خفقانی که  
 کلیسا ایجاد کرده بود خارج کند اما خصومت با دین بحدی اوج گرفته بود که  
 چشم حقیقت بین اروپائیان را کور کرد اروپائی که علم و تمدن و آزادی را  
 از مسلمانان فرا گرفت بجای اینکه از موهبت تمدن اسلامی بهره ببرد، در  
 مقابل آن قد علم کرد و به خیال خام خویش پرده ظلمت و دوران سیاه قرون  
 وسطائی را با تیغ کین درید، اما به سیاه چال دیگری وارد شد، لذا در نتیجه  
 برخوردی که میان اروپا و عالم اسلام پیدا شد عصر رنسانس و نهضت نوین  
 اروپائی آغاز گردید، نهضتی که بر اساس مقابله با دین پایه گذاری شده  
 بود و هدف خود را نیز بر انداختن آن قرار داده بود.

با شروع عصر تحول پیشروی تدریجی بسوی لادینی آغاز و بتدریج ادامه

یافت تا اینکه دو رخداد بزرگ در قرن نوزدهم حرکت وسیعی را برای محور  
 آثار اعتقادات و باورهای مذهبی ایجاد نمودند که یکی از ایندو پیدایش  
 داروینیسیم و دیگری انقلاب صنعتی بودند .

داروین با نشر نظریه "تطوریا نشوء و ارتقاء" کوشید تا باور و  
 اعتقاد به هر چیز ثابت و تغییری ناپذیر را از اذهان بزداید که در این زمینه  
 موفقیت زیادی کسب نمود، همگام با هجوم نظریه "تطور" به قلعه دین  
 انقلاب صنعتی نیز انقلابی بزرگ در زندگی واقعی مردم ایجاد نموده و بنا  
 زندگی قدیمی آنها را تخریب و بنای نوینی که منفصل از عقیده بود به جای  
 آن برپا می کرد و سنگری مستحکم برای مبارزه با دین و دیانت ایجاد می شد  
 در این میان یهودیت جهانی نیز که از پدید آمدن نهضت اروپا ثنی  
 بر اساس لادینی مسرور شده بود همدوش با گسترش داروینیسیم و انقلاب  
 صنعتی در کوبیدن دین وارد میدان شد و با کمک سه تن از دانشمندان یهودی  
 خود یعنی ما رکس ، فروید و درکایسم در نشر نظریه "تطور" داروین پرداخته  
 و همواره تلاش می نمودند تا چهره دین را در نفوس و اذهان مردم زشت و آلوده  
 نشان دهد .

---

۱- درکایسم می گوید : دین موضوعی فطری نیست

ما رکس می گوید : دین آفیون ملتهاست

فروید می گوید : دین بر اثر سرکوبی غرائز وجود آمده است



یهودیت جهانی تنها فعالیت خود را به نشر نظریه "تطور" و فلسفه "نشوء و ارتقاء" محدود نمی سازد بلکه در راه اجراء نیات پلید خویش از انقلااب صنعتی نیز بهره برداری نموده و سرمایه داری را که خودیکنوع بدعت یهودی است که با خواران یهودی آنرا بدعت نهاده اند بر پایه فساد بنا می کند .

اقتصاد سرمایه داری به تولید هرکالا و اجراء هر نوع برنامه ای که مطامع و امیال حیوانی و شهوانی سرمایه داران یهودی را ارضاء نماید می پردازد . و نه تنها با تولید کالا بلکه با برپا کردن سینماها ، سالونهای مسه ، آرایشگاهها مراکز قمار و فساد و فحشاء تلاش می کند تا سراسر جهان را در فساد غوطه ور کند و با سرگرم ساختن مردوزن و کوچک و بزرگ به شهوات و امور نفسانسی بسه آرزوی دیرینه خود که تسلط بر بشریت و سوار شدن بر پشت الاغهای که از نظر آنان خداوند آنها را برای سواری دادن به نژاد برتر خلق کرده بود برسند ، بهر حال تدریجا تحولی در زندگی اروپائیان پدید آمد که نتیجه آن جایگزین کردن انسان بر کرسی پرستش بجای خدای واحد بود ،

انسانی که همه چیز از او بود .

این عقیده و ایمان با ورود ماشین به عرصه حیات بشر نضج و قوت یافت و همینکه اثرات آن در بر آورده شدن نیازهای متعدد انسان آشکار شد بشر خود را بی نیاز از هر خدای دیگری غیر از خود می دید که خدائی که با کشف روابط و دستیابی به علم و ساختن ماشین از نان سفره تا پوشاک و وسایله

نقلیه و ابزار تفریح و زمینه کار و... را برای خود فراهم می نمود، این خدای جدید ملموس تر و پرستیدنی تر و محسوس تر بود، لذا متناسب و هماهنگ با این خدا، اخلاق و تمایلات و عواطف جدیدی وارد اجتماعات بشری شد و انسان صانع بعنوان خدای جدید مورد پرستش قرار گرفت و مقام الوهیت از خدا و طبیعت به انسان منتقل گردید. در اینجا بود که نسل جدید مغرور، عبادت خدای یگانه نادیده را برای خود ننگ و عار می دانست و اخذ آداب و احکام زندگی و اخلاق را از چنین نیروی معقول و منطقی نمی دید، وی دیگر خود را رها شده از قید جهل و آزاد شده از بند خرافات و مسلط بر طبیعت و دارای قدرت احساس می کرد، لذا برای او عبادت خدای حقیقی و گوش دادن سخن او و گردن نهادن به او امر و نوا هیش مطلوب و شایسته نبود، بلکه شایسته این بود که چنان خدائی را مورد نقد و تحقیق قرار می داد و میزبان وی در این نقد و تحقیق "عقل و تجربه" بود، بنا بر این هر آنچه که مورد قبول و پذیرش و تجربه عقل قرار می گرفت حق بود و می بایست پذیرفته شود و هر آنچه غیر از این بود مردود و باطل شمرده می شد پس شایسته بود که قانون گذاری بر عهده انسان گذارده شود و انسان خود بر نامه و مشی زندگی خویش را تنظیم نماید، چرا که انسان احتیاجات و شرایط زمان و مکان خود را بهتر از خدای قرون وسطی می شناسد، و بنا بر گفته گوردن چیلد "نویسنده معروف آمریکائی در کتاب "بشر خود را می سازد" (۱)

" شایسته است که انسان زندگانی اش را بدست خود بسازد و

در این جهان هستی شریکی برای خود قرار ندهد "

و بر این منوال حاکمیت هوی و هوس بجای حاکمیت خدا و نذیر بشریت

آغاز شد و روز به روز پایه های باورها و اعتقادات الهی ضعیف و سست و لرزانتر

شد و گرایش جوامع انسانیها به کفر و انانسان پرستی و در حقیقت ماده پرستی

افزونتر گردید و عرصه برای تاخت و تاز طاغوتها مهیاشد، بالاخره اروپا و

دیگر جوامع بتدریج بسوی منجلاب مادیت کشیده شده و عقیده و هدف، روح،

عقل، اخلاق، فرهنگ، سیاست و اقتصاد، حکومت و... همه و همه رفته رفته

در این منجلاب غرق گردیدند، و تنها موضوعیکه به مرور جوامع انسانی را

بخود مشغول می نمود خوشگذرانی و بهره برداری مادی بود.

بدین ترتیب ولایت جوامع انسانی که با ظهور اسلام می رفت تا بدست

والیان الهی بیافتد، بعلت و سوسه شیطان در داخل با برانگیختن حس -

جاه طلبی پیروانش از آغاز با مانع روبرو گردید و بعدها در خارج با

پیش آمدن جنگهای صلیبی، و تهمتهای ناروایی که ز ما مداران کلیسا به

اسلام می زدند و وقوع کشتار علمی کلیسا و بالاخره رواج یافتن خرید و فروش

گناه از دست والیان الهی خارج شد و ابلیس در چهره داروین و فروید و

همفکران او عمود خیمه ولایت کفر را در دل جامعه اروپا بر قلوب بشریت

جاهل کوبید و اذنباب او عملاً کفر را برافراشته و سرپرستی بشریتی

که دچار استضعاف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شده بود را عهده دار شدند. با ظهور مارکس و رواج این عقیده که <sup>(۱)</sup> "نظام اقتصادی انسان بر اساس احتیاج اوست و همین نظام اقتصادی است که اخلاق و ادب و دین، منطق و حکومت را بوجود می آورد..." پرستش پول جای عبادت خدا را گرفت، و بر این اساس اروپای جهانگشای حریص برای دستیابی به برتری اقتصادی و فنی و تشکیلاتی و سازمانی حرکت خود را تحت ولایت ائمه نارسرعت بخشید بطوری که تا اواسط قرن بیستم هیچ یک از ملل آسیا، آمریکا و آفریقا نتوانستند در میدان مبارزه رقابت با آنان وارد شوند، و خصیصه جهانگشایی اروپایی بصورت نهضتی که بوسیله روح جدید علم تجربی هدایت می شد به پیشروی خود در واژگون نمودن ارزشهای الهی و بدست گرفتن ولایت عمومی انسانها ادامه می داد.

فرارسیدن تمدن صنعتی اروپا و نتایج حاصله از آن موجب توسعه نفوذ و تولید بیشتر شده با نتیجه تجسس با زارهای بیشتر و تسلط استعماری شدیدتری را ایجاد می نمود، با شروع مسابقه و رقابت صنعتی میان ملل اروپایی، دست اندازی به ما و راه حصارهای دنیای قدیم در قاره های

---

۱- نقل از مارکس از کتاب "باضعف مسلمین دنیا در خطر سقوط" تاء لیسف،

ابوالحسن علی الحسنی البغدوی - ترجمه مصطفی زمانی ص ۱۷۳

دور دست برای تاء مین مواد اولیه بیشتر و جلب مشتری آغا زگردید ، که به این ترتیب کالاهای مغرب زمین تقریباً در همه جا رسوخ کرد و موجبات غربی شدن همه جهان را فراهم ساخت و جریان استعمار غربی تا آنجا که جغرافیای کره ارض اجاز می داد روی زمین پراکنده شد و بتدریج سایه شوم بیرق ولایت کفر بر سراسر جهان افکنده شد و متقابلاً ولایت ازید والیان الهی خارج گردید با تداوم انقلاب صنعتی و پیدایش تغییرات عمده در وضع اقتصادی جوامع اروپائی راه نفوذ این کشورها بر دیگر مناطق جهان باز شد و نیاز به مواد اولیه جهت تولید محصولات غربی از یک طرف و تاء مین بازار مصرف این کالاهای تولیدی سرکردگان این جوامع را بر آن داشت تا زمینه سلطه بر جوامع غیر اروپائی و ملل مستضعف و اموال و منابع آنها را فراهم سازند . لذا در این راستا فلسفه سیاسی اقتصادی جدیدی در انگلستان که مرکز انقلاب صنعتی بود بوجود آمد و مکتب سرمایه داری ( کاپیتالیسم ) با حمایت آدام اسمیت ایجاد شد ، و این شخص در کتابی بنام " ثروت ملل " نظریات خویش در حمایت از سرمایه داران و مخالفت با دخالت دولت در امور آنان را در آن کتاب برشته تحریر در آورد .

از آثار اقتصادی زینا بارانقلاب صنعتی ، اروپائی توان جانشین شدن کارخانه به جای سیستم خانگی در تولید ، بین المللی شدن تجارت و توسعه آن ، یکنواخت شدن کار کارگران ، شناخته شدن ماشین بعنوان عامل

عمده تولید و... و بالاخره ایجاد تمرکز اقتصادی نام برد .

از آثار فرهنگی مغرب انقلاب صنعتی ، می توان از جانشین شدن ذهن انسان و به خدمت ماشین درآمدن او ، اعتماد همه جانبه بشر به این ابزار و سلب اعتماد و اتکال به نیروی دیگری غیر از ماده ، مغرور شدن انسان نسبت به قدرت خود و پیداشدن احساس استقلال در تمام ابعاد ، پایمال شدن اصول و ارزشها و اعتقادات و اخلاق ، ظهور اخلاق خاص متناسب با ماشین و... نام برد .

از آثار زیانبار سیاسی انقلاب صنعتی می توان تحریک قوه حرص و بیدار شدن حس تنوع طلبی در انسانها ، مصرفی شدن جوامع بشری استفاده از قوه قهریه برای کسب رونق بیشتر ، تعدی و تجاوز به ممالک دیگر و تلاش برای ایجاد بازار مصرف ، ایجاد نیازهای جدید و کاذب ، دست اندازی بر منابع مواد خام ممالک دیگر و بالاخره در یک کلام متوسل شدن به سیاستی بنام امپریالیسم برای حفظ حیات سرمایه داری ، در پیداشدن رقابت بین دولتها بر سر مستعمرات که از علل واقع شدن جنگ جهانی اول نیز بود را نام برد .

بعد از به بن بست رسیدن کاپیتالیسم و ظاهر شدن ضعف های این مکتب الحادی در برآوردن نیازهای بشر گروه دیگری از ولایة کفر و روش اقتصادی دیگری را بنام سوسیالیسم جایگزین سرمایه داری کردند که با شعار میارزه

با سرمایه دار شدن عده معدودی در جامعه و تاءمین رفاه عمومی برای همه گسترش یافت گروههای مختلف سوسیالیست با عقائد تقریباً مختلف روشهای خصوصی را در اداره امور جامعه ارائه می دادند تا اینکه کارل مارکس آلمانی نوعی از سوسیالیزم را بنام مرام کمونیسم در کتاب خود بنام کاپیتال به جامعه ارائه داد. وی معتقد بود که مسیر تاریخ در نتیجه تولید کالا و مبادله آن توسط مردم تغییر یافته است و کشمکشهای طبقاتی و تضاد بین این طبقات در نهایت منجر به سقوط کاپیتالیزم و حاکمیت کارگران خواهد انجامید و دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل خواهد شد.

اما از آنجا که نیاز جوامع انسانی تنها با ارضاء تمایلات مادی خلاصه نمی شود لذا هیچ یک از دو فلسفه بشر یافته و ناقص ملحدین نمی تواند پیاسخگوی نیاز انسانها در ابعاد معنوی باشد و اینجاست که نقص هر دو فلسفه و پوچی آنها آشکار می شود، کاپیتالیزم تلاش می کند تا ولایت انسانها را با اصل قرارداد ان شهوت و دست یابی به تمتعات مادی به عهده گیرد و سوسیالیزم کوشش میکند تا بر پایه غضب به کنترل انسانها و سرپرستی ایشان بپردازد، اما این دو ایسم در حقیقت دوسریک ریسمان هستند که در انتها بوسیله دست عصیان ابلیس بهم پیوند خورده و به گردن اذتاب وی انداخته شده اند.

امروزه پوچی و بی محتوایی این دو ایدئولوژی چنان آشکار شده که سردمداران و والیان کفر خود، برایین مطلب اقرار دارند، گورباچف سرکرده

استکبار شرق در کتاب پروستاریکا چنین می‌نویسد :

" کوششهای متکی بر خودکامگی و سلطه‌گرایی، موفقیتی را

نویدن نمی‌دهند... و قتش رسیده است که قدرتهای بزرگ دریا بند

که جهان را دیگر بنا بر برداشتهای خودشان نمی‌توانند

تغییر دهند، آن زمان سپری شده است" (۱)

اقرار به چنین مطلبی تنها از زبان حامیان کفر و عصیان در شرق شنیده

نمی‌شود، پرچمداران الحاد در جامعه سرمایه‌داری غرب نیز معترفند که انسانهای

بستوه‌آمده از فشارستم این دوا بر جنایتکار که به اصطلاح آنان جوامع

جهان سوم لقب گرفته‌اند بدنبال راه‌سومی هستند تا خود را از قید بردگی

غرب و شرق رها کنند چرا که ساکنان جهان سوم خوب می‌دانند که این دوشاخه

از ریشه یک شجره خبیثه تغذیه می‌کنند. در این رابطه نیکسون طراح

استراتژی " پیروزی بدون جنگ" معترف است که: (۲)

" انقلاب ایران از کمونیسم به همان میزان متنفر است که

لسیم

از کاپیتالیسم ابراز تنفر می‌کند، انقلاب ایران کاپیتالیسم

۱- نقل از اطلاعات ۱۴/۲/۱۳۶۷ شماره ۱۸۴۵۶

۲- "۱۹۹۹- پیروزی بدون جنگ" نام آخرین کتاب نیکسون رئیس جمهور

اسبق آمریکا است که بقلم وی نگاشته شده است.



و کمونیزم را دو طرف یک سکه ماتریالیزم می‌بیند!

و این اقرارها بیانگر وحشت و اضطرابی است که در قلوب شیطان‌نوی و لاه کفر ایجاد شده و می‌رود تا به خواست خدای متعال دست‌ظلم و جور این دیو سیرتان را از سر مستضعفین و محرومین گیتی کوتاه نماید، .  
 پس از مروری کوتاه بر سیر حاکمیت و لاه کفر و ترسیم روند این حاکمیت در این قسمت از نوشتار سعی برای این داریم تا نحوه و کیفیت حاکمیت و لاه کفر بر جهان کنونی را در حد مقدور بیان نمائیم .

### کیفیت حکومت و لاه کفر و محدوده آن

همانگونه که در گفتار پیشین اشاره شد جهان بشریت در قرن فعلی تحت سیطره دو قدرت استکباری شرق و غرب قرار داشته و ملل مستضعف جهان هر یک به نحوی از انحاء بطور مستقیم یا غیر مستقیم زیر فشار حکام جائر جنایتکار قرن قرار گرفته و هر لحظه که می‌گذرد بر میزان وابستگی‌های فرهنگی سیاسی، اقتصادی، آنان به این دو ابرقدرت دوران افزوده می‌شود .

سردمداران استکبار شرق تحت پوشش سوسیالیزم تا مین عدالت اجتماعی مساوات و برابری و با طرح شعار فریبنده همه چیزای یکی، یکی برای همه بادم زدن از برقراری جامعه‌بی طبقه‌ای که در آن همه بطور یکسان از تمامی مواهب زندگی برخوردار خواهند شد، سعی بر فریفتن و اغوای بشریت دارند

وسرکرده‌های نظام الحاد سرمایه‌داری غرب نیز با طرح شعار فریب‌ننده دفاع از حقوق بشر و تاءمین آزادی بیان و مطبوعات و مذهب و... در یک کلمه تحت پوشش دموکراسی تلاش می‌کنند تا اذهان ساده‌مئل جهان سوم را از اندیشه‌های دروغین و پرزرق و برق و بی‌محتوای خویش پرکنند و به چپاول سرمایه‌های آنان بپردازند .

سوسیالیست‌ها خوب می‌دانند که بانی جهت‌سودای خام‌ایجادیک جامعه بی طبقه را درس خویش می‌پرورانند چرا که تقسیم بائسویه فقر در بین طبقه محکوم نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای متعدد در ابعاد مختلف فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی مستضعفین و محرومین باشد و شاهد این مدعا مطالبی است که طاغوت ملحد شرق در کتاب خویش نگاشته است .

" با آنکه تبلیغات وایدئولوژی کوشیده‌است تا مالکیست دولتی را ، مالکیت اجتماعی جلوه دهد ، اما در شوروی کسی خود را صاحب و مالک ثروت و تولید نمی‌شمارد ، و این روحیه هرگز در شوروی جا نیفتاده " (۱)

ملاحظه می‌شود که هر چند تمامی سعی و لاه کفر در شرق برای این است تا وانمود

۱- نظری به کتاب آقای گورباچف " پروستریکار " نقل از اطلاعات شماره

نمایند که محرومین تحت ولایتشان تحت شعار مالکیت اجتماعی همگسی از حقوق مساوی برخوردارند، اما عملاً کار به جایی میرسد که مدرن‌ترین کاغذ انکار والحاد کرم‌لین به شکست این نظریه اعتراف می‌نماید .

در جامعه سرمایه‌داری غرب نیز شعار دروغین دموکراسی و آزادی همه جانبه برای همه افراد در جوامع غربی رنگ باخته و این مطلب خوبی محسوس است که در فلسفه حقوقی این جوامع مساوی‌المسحترم بودن آزادیهای فردی صرفاً یک ادعاست . در این جوامع مدعی‌اند که آزادی افرادی قیدی و شرط است و انسانها آزادند تا به هر نحو که بخواهند زندگی کنند، هر نوع و رنگ و هر جنس پوشاکی را بپوشند، هر نوع غذایی را مصرف کنند هر شغلی را که مایل بودند اختیار کنند و در هر مسکنی که مناسب دید سکن‌گزینند، اما آیا در عمل نیز همین‌گونه است؟ در پاسخ باید گفت در این جوامع به تمام اعمال و رفتار افراد جهت داده میشود، و ساکنین این جوامع آنگونه که ولایت کفر و جور در این جوامع بیسندند رفتار می‌نمایند. بعنوان مثال می‌توان از ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نگرشی کوتاه‌بر زندگی مردم را در این جوامع داشت .

در مورد مسائل فرهنگی واضح است که افراد نمی‌توانند هر آنچه که خود می‌پسندند جهت آموختن انتخاب نمایند . هر چند رشته‌های آموزشی و پرورشی متنوع و سطوح مختلف تحصیلی از کودکان گرفته تا دانشگاه و

مراکز تحقیقاتی و آکادمی‌های مختلف جهت آموزش و رشد افکار عمومی در این ممالک فراوان است. اما اینها تماما به منزله کانال خاصی هستند که اذهان جامعه را از طفولیت تا بلوغ فکری افراد در این کانال به جریان انداخته و آخر الامر به برکه و باتلاق تمتع از ماده هدایت می‌کنند، در این جوامع گردانندگان امور بطریقی برنامه‌ریزی می‌نمایند که زمینه تحقق اهداف خودشان فراهم شود و امکان ایجاد هر حرکت دیگری که در جهت مخالف خواست آنان باشد محدود گردد. از اینروست که از تعلیمات کودکانی که در استان‌های وسط و ابتدائی آموزشی تلاش می‌کنند تا در اذهان مستعد و آماده اطفال بذرهائی کاشته شود که محصول بدست آمده قادر به تغذیه نظام عصیان و طغیان اینگونه جوامع باشد و افراد را بصورت عناصری خادم و مطیع تحویل هیئت حاکمه دهد، در سطوح بالاتر آموزشی نیز هر چند ظاهرا افراد در انتخاب رشته‌های تحصیلی آزادند، اما این آزادی انتخاب تنها در محدوده چند رشته تحصیلی که منافع سردمداران کفر را تأمین می‌نماید وجود دارد، در دانشگاه و مراکز تحقیقی نیز موضوع تحقیق و پژوهش را دانشجو انتخاب نمی‌نماید. بلکه وی در مورد آنچه که به او دیکته میشود حق تحقیق و بررسی پیدا می‌کند. این در باب آزادی فکری و فرهنگی در مهد آزادی.

در بعد سیاسی نیز چنین است، افراد در همه جوامع هرچند

علی‌الظاهر سرنوشت خویش را خود تعیین می‌کنند و مدبران جامعه را خود تعیین

می‌نمایند، اما در باطن قضیه تصمیم بگیران و تنظیم‌گران امور زمینه را بگونه‌ای فراهم ساخته‌اند که افرادی با صفات و خصائل مورد نظر این تصمیم گیران جهت اشغال پستهای کلیدی جامعه امکان رشد داشته باشند و منافع اربابان زور و زور توسط این دست‌آموختگان حفظ و تاءمین گردد. ناگفته نماند که ابزار تبلیغات در این جوامع برای جلب قلوب و قریب نزد مردم تا سر حد امکان استفاده می‌شود و شرایط بگونه‌ای مهیا می‌گردد که افراد بدون اراده و اختیار خویش تسلیم جو موجود شده و تسلیم حاکمیت حکام جور می‌شوند. در بعد مسائل اقتصادی نیز ملاحظه می‌شود که وجود آزادی اقتصادی در جوامع غربی تنها یک ادعاست، زیرا در این بعد نیز هدایت رفتارهای اقتصادی جمع بدست کسانی است که تلاش می‌کنند تا از تمامی امکانات موجود در جهت تبیل به اهداف اقتصادی خویش استفاده نمایند، لذا برای این اساس قطعا اعتنا به مسائل اقتصادی و رفتارهای فردی ساکنین این جوامع بایستی بگونه‌ای تنظیم گردد که منتهی به نفع زورمداران سرمایه‌خوار حاکم باشد، و در این راستا بوضوح مشاهده می‌شود که آمیال اقتصادی، افکار اقتصادی و اعمال اقتصادی افراد به سمت تاءمین مقاصد و لاه کفر سوق داده می‌شود. به عبارتی دستگاه تبلیغات بعنوان ابزار تلقین بکار می‌افتد و به افراد القا می‌کند که چه چیز را بپسندند، چه نوع شغلی اختیار کنند، چگونه مسکنی را تهیه نمایند، مشخصات همسر مطلوبشان چیست، چه لباسی را بپوشند

چه نوع غذاهائی را مصرف کنند و... بعد از اینکه میل باطنی افراد بطرف پسندهای القائی جلب و جذب شد، افکار در جهت دست یابی به آنچه که دیکته شده است بکار می افتد و در عمل شرایط بگونه ای فراهم می گردد که افراد این جوامع بسهولت و راحتی بتوانند به امیال تلقین شده از طرف حکام خویش برسند.

حال با تمامی این اوضاع و احوال می توان قضاوت کرد که آیا دموکراسی به معنا و مفهوم واقعی کلمه در این جوامع وجود دارد؟ آیا می توان به عمل کنترل مخفیانه امیال و افکار و اعمال انسانها نام دموکراسی گذاشت؟ مسلماً پاسخ منفی است.

نکته ای که بدنبال طرح بحث فوق اشاره به آن ضروری می باشد این است که مقصود و منظور از طرح چنین بحثی این نیست که بخواهیم چنین وانمود کنیم که جا معه مطلوب و انسانهای خوشبخت انسانهای هستند که تحت ولایت و سرپرستی هیچ دسته و فرد و گروهی نباشند، خیر زیرا جا معه ای که والی نداشته باشد جا معه نیست و زندگی جمعی منهای وجود سرپرست و تنظیم کننده ممکن نخواهد شد. بلکه فرض این است که روشن شود که حتی در جوامع غربی نیز که مدعی آزادی بشر هستند، دستهای هدایت کننده و تنظیم گر چشم می خورد و شدت آنها در دست یابی و رسیدن به نهایت لذت جویی از ماده چنان است که روز به روز نفوذ ایشان در تنظیم امور افراد جزئی تر،

حساس تر و دقیق تر می‌گردد، و لذا سعی آنها بر این است تا از نیروی افراد جامعه خویش در نیل به مقصود مادی خویش نهایت استفاده را بنمایند، اما با توجه به آنچه که ذکر شد یک سؤال در ذهن مطرح میشود و آن این است که آیا اعمال ولایت و لایه کفر محدوده خاصی دارد؟ آیا احکام نظام الحاد تنها بر جامعه خویش و افراد این ممالک حکومت میکنند و بالاخره آیا دو نظام حق و باطل دارای دو محدوده و مرز معین هستند که هیچ یک از طرفین در محدوده و مرز دیگری وارد نشده و دخالت نمی‌نماید و یا خیر مطلب غیر از این است؟

### گسترش طلبی ذاتی ولایت الهی و الحادی

برای پاسخ به ابهاماتی که طرح گردید میتوان چنین آغاز نمود که طبق مباحث پیشین حرکت و رشد رابطه مستقیمی با هم داشته و در صورت پیش آمدن وقفه در حرکت هر دستگاه یا متحرک و یا نظام، رشد نیز متوقف خواهد شد، و از آنجا که پایه‌های نظام کفر و الحاد بر اساس حرص و افزون طلبی مادی بنا نهاده شده لذا نمیتوان محدوده خاصی را برای تاءمین مقاصد آنها مشخص نمود، و لایه کفر حیات خویش را در افزون طلبی میدانند و اصولاً شدت دنیائی آنها عامل ایجاد این افزون طلبی می‌باشد، در این جوامع آنکس که در طلب دنیا شدیدتر باشد ولایت را نیز او بعهده می‌گیرد و تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از ابزارهای گوناگون نفوذ خود و حامیانش را در میان توده‌ها

ند

افزون تر سازد و میل و رغبت آنها را در رسیدن به مطامع دنیوی برانگیزا  
اولین ابزاری که و لاه کفر برای تاء مین مقاصد خویش از آن بهره می جویند  
برنامه ریزی است . برنامه ریزی در حقیقت تلاش برای تبدیل یک وضعیت به  
وضعیت مطلوب است ، و در این راستا سردمداران نظام عصیان برای حفظ و  
ادامه سلطه خود بر بشریت ابتدائاً به شناسائی وضعیت جوامع بشری موجود  
ویژگی ها ، آداب و سنن و رسوم و خصائل مختلف آنها پرداخته و با بدست آوردن  
اطلاعات مورد نیاز خویش ، و آشنا شدن با نقاط قوت یا ضعف یک ملت با کمک  
کارشناسان خویش راههای نفوذ در این جوامع را بررسی نموده و نقشه هجوم  
فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی خویش را برای ممالک را ترسیم می نمایند . پس  
از آن با بهره گیری از ابزار تبلیغاتی تلاش می کنند تا اذهان ملت ها را با  
مطلوبه های که خود برای آنها در نظر گرفته اند آشنا کرده و میل و رغبت این  
جمعیت ها را در حرکت بسوی در باغ سبزی که خود تصویر آنرا نقاشی و طراحی  
نموده اند برانگیزانند و این جوامع را با پای خویش تحت بیبرق کفر بکشانند  
و در خدمت مطامع دنیوی سراج الحاد و عصیان قرار دهند ، و چنین خواسته های  
محقق نخواهد شد مگر این که تمامی امکانات ، اطلاعات و مقدرات خویش را در  
این راه بکار ببندند ، لذا قبل از هر چیز تصمیم گرفته میشود تا جامعه از  
ارزشهای اصیل خویش تهی گردد و استقلال شخصیت و ایده و عقیده این افراد  
متزلزل شود تا خود را محتاج تکیه بر غیر ببینند و غیر را ناجی خویش احساس کنند



برایین اساس راههای تحقیر این ملل بررسی شده و از طرق گوناگون سعی میشود تا نقاط قوت این جوامع نقاط ضعف و محسنا نشان عیب، ارزشهای آنان ضدا رزش، آداب و رسوم آنها ساده و ابتدائی، همت و غیرتشان، جهل و تعصب، پایمردی آنها در مقابل تجا و زات حماقت و خیره سری، ایستاده و عقیده اشان سدر راه حرکت و پیشرفت معادن و منابع آنها را بی ارزش و غیر قابل استفاده و... قلمداد نمایند با لآخره با از بین بردن هویت جوامعی که به اصطلاح خودشان جوامع جهان سوم لقب گرفته اند، برای آنها دایه دلسوزتر از مادر شده و به نجات آنها از جهل و فقر و بدبختی و تعصب و ضعف بشتابند. بعد از تحقیر نوبت به تحبیب می رسد، در این راستا تلاش سرکردگان جوامع الحادی مصروف این امر میشود که نظر ملتها را به خود جلب نمایند و جامعه غرب را کعبه آما ل ملل جهان سوم قرار دهند و با تلقینات دروغین قلوب ایشان را متوجه دنیای پر زرق و برق استکباری و الحادی خویش نمایند، و با اغوای نیروهای جوان دانشگاه رفته که در مملکت خود درس خود باختگی را از مکتب دشمن آموخته اند بلندگوهای تبلیغاتی به نفع خویش بسازند تا این نسل جدید مایه اسف و حسرت سالمندان جامعه، و الگو و اسوه ای برای اطفال و نونهالان باشند، و با لآخره پس از تحقیر و تحبیب تلاش کفر جهانی در جهت منحل نمودن ارزشها، باورها ایده ها، آداب و سنن و اخلاق ایمن جوامع ادامه می یابد، غیر از دانشگاه و مراکز علمی فرهنگی ویا بهتر

بگوئیم علمی سیاسی که یا در خارج و یا در داخل کشورهای دیگر بعنوان ابزار تحقق اهداف سران استکبار درمی آید، نوبت به بهره گیری از تکنولوژی بعنوان یکی دیگر از مظاهر تمدن میرسد تا در تاء مین مقاصد آنها بکار گرفته شود، و در این راستا ولأه کفر بدنبال استفاده از ابزار می باشد که بتواند براحتی زمینه تسلط آنها بر ممالک و جوامع مختلف را فراهم نماید. آیا چه چیز می تواند ندای کفر آلود و وساوس شیطانی آنها را به سرزمینهای دور دست برساند ؟

تکنولوژی ارتباطات ابزاری است در خدمت تحقق این هدف و عنکبوت استکبار، تا رهای جهنمی سلطه خویش را با بکارگیری این تکنیک بر سراسر جهان می تند و از این طریق بآینه اسارت در آوردن قلبها و فکرها و جوارح ساکنین این جوامع آنها را شیمه جان ساخته و می پلعد، و روز به روز بر پیچیدگی این تکنیک افزوده میشود که اینها همه نتیجه وجود شدت سی است که منادیان کفر را بآینه کثرت بیشتر در عینیت رسانده است. امروز سراسر جهان زیر پوشش امواج رادیو، تلویزیونی، مخابراتی و در یک کلام تبلیغاتی سران الحاد قرار گرفته و جوامع انسانی مداماً بوسیله این امواج زهرا گیسن مورد حمله و هجوم قرار گرفته و فرهنگ و ارزش و آداب و وضعیت زندگی آنها را مورد تاخت و تاز خویش قرار داده و عوامل قوام و ثبات این ممالک را در معرض سستی و نابودی قرار می دهد، در حال حاضر شبکه های الکترونیکی

ارتباطات مقدار زیادی اطلاعات را ظرف مدت کوتاهی در طول مرزها جابجا می‌نمایند و در آینده این شبکه‌ها قادر خواهند بود تا ۶۴۸ میلیون اطلاع را ظرف یک ثانیه منتقل سازند. (۱) آیا این وسعت دامنه برقراری ارتباط به چه منظور است؟ چرا تلاش آکادمی‌های علوم جوامع غربی مصروف این امر گردیده که با ساختن سه ماهواره و قرارداد دادن آنها در فاصله ۲۲۰۰۰ مایلیسی بتوانند سراسر جهان را تحت پوشش خود قرار دهند، چرا صنعت کامپیوتر به حدی توسعه یافته که در کشورهای جهان سوم در منازلی که حتی هفته‌ای یکبار غذای گرم و سرفره آنها دیده نمی‌شود و پاره‌های مقوا فرش آنها را تشکیل می‌دهد یک عدد ویدئو وجود دارد، چرا ۵۰ درصد کامپیوترهای دنیا حتی کشور ژاپن از شرکت آمریکایی آی بی ام تغذیه می‌شود؟ چرا ۶۰ درصد از ماهواره‌های موجود در دنیا مورد استفاده اهداف نظامی و جاسوسی جهان خواران قرار گرفته است؟ چرا ۷۵ درصد بازار ارتباطات در حال حاضر در کنترل ۸۰ شرکت بزرگ چند ملیتی درآمده است؟ چرا در حالیکه کشورهای صنعتی تنها ۲۵ درصد جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهد ۶۰ درصد از نسخه‌های مطبوعات، ۷۰ درصد مصرف کاغذ ۶۵ درصد سالن‌های سینما، ۶۵ درصد گیرنده‌های رادیو، ۷۵ درصد ایستگاههای انتقال برنامه‌های تلویزیونی را در اختیار دارند؟

براستی چرا ۹۰ درصد از اخباری که در سطح جهان منتشر می‌شود از طریق چهار خبرگزاری عمده آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، فرانس پرس و رویتر تاء مین میشود در حالی که تنها سه کشور مالکیت این چهار خبرگزاری را به عهده دارند و بالاخره چرا خبرگزاریهای نامبرده روزانه بیش از ۴۵ میلیون کلمه خبر از طریق وسایل ارتباط جمعی پخش می‌کنند. آیا اینها نشگانگراین امر نمی‌باشد که ولادت کفر و ظلم و جور در جهت دستیابی به مطامع دنیوی و استیلا بر تمام منابع و معادن دنیای تیره‌های زهرآگین فتنه و فساد خویش را در کمان امواج قرار داده و آنرا بسوی قلب جوامع جهان سوم نشانسه رفته اند تا ریشه حیات انسانیت در این ممالک را بخشکانند و نیروهای فعال این جوامع را به عناصری منفعل و بیگانه از خویش تبدیل نموده تا به سهولت در خدمت اهداف پلید آنها قرار گیرند، و اگر اچناناً منطقه و پسا کشوری هشیا را نه در صدمه مقابله با خواسته‌های این ابرقلدرها برآسد، در اینجا قدرت نظامی ابزار دیگری است که توسط آنها برای سرکوبی هر جنبش و انقلاب و قیامی که منافع آنها را تهدید نماید بکار گرفته خواهد شد، و بالاخره شدت کفایت در دفاع از منافع مادیشان موجب پیدایش کثرت در این بعد نیز شده بطوریکه به گفته نیکسون از آغاز قرن نوزدهم تا کنون طی ۱۳۰ - جنگ ۱۳۰ میلیون انسان بی‌گناه قربانی تجا و زطلسی‌های زورمداران دوران شده اند بنا به گفته سردمداران نظام کفر زمانی که آمریکا کشور را پس را با

سلاح اتمی مورد حمله قرار داد تنهاسه عدد بمب اتمی در اختیار داشت اما در حال حاضر طبق اعتراف نیکسون رئیس جمهور اسبق ایالات متحده هر یک از دو ابر قدرت در حدود ۱۰۰۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارند، آیا این گسترش روز افزون قدرت نظامی چه هدفی را دنبال می‌کند ؟

بهر حال تما می آنچه که میان شدنشانگر یک واقعیت است و آن این است که گسترش طلبی ذاتی ولایت الحادی است و حیات نظام کفر و الحاد در گرو همین افزون خواهی و زیاده طلبی است و گسترش طلبی در هر معیار و مبنای ارزشی که باشد نیازمند گسترده نمودن زمینه تلاش و فعالیت برای تحقق چنان هدفی است . در این رابطه قبلا نیز متذکر شدیم که عالم خلقت قابلیت تجزیه و ترکیب پذیری دارد و دنیا زانسان نیز بدلیل ترکیب پذیری عالم روز بروز بیشتر شده و انسان در جهت رفع نیازش شدت بیشتر پیدا میکند افزایش شدت تعلق ارتباط بیشتر با جهان را می‌طلبند و وجود ارتباط بیشتر نیاز بیشتر و شدت تعلق مرتبه بعد را درست می‌کنند و این عمل همچنان ادامه می‌یابد .

دلیل اینکه در حال حاضر غیر از کشور ایران هیچ ندائی در جانشینداری از حق بگوش نمیرسد و تقریبا تمامی بشریت در منجلا ب کفر و عصیان و نفاق غرق شده اند به خاطر قدرت سلطه جناح باطل است که توانسته زمینه توسعه و نفوذ و گسترش نیات پلید خویش را تا آنجا که ممکن بوده فراهم نماید ، لذا

بخوبی مشاهده میشود که در دنیا ی کنونی ولایت و سرپرستی جوامع بشری بدست شیطان و اذنا باومی باشد. جناح باطل به دلیل اینکه در امر گرایش به دنیا و پرستش ماده شدید بوده توانسته است روز بروز در ابعاد بیشتری از زندگانی بشر اثر گذاشته و با تحریک قوه حرص و دنیا پرستی و لذت جوئی مادی انسانها آنها را کما ملا تحت سلطه و سیطره حاکمیت شهوت در آورده و در مقابل جناح حق قرار دهد ، لذا روزانه در ابعاد وسیعی بر زندگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مردم جهان پنجه افکنده و از اعمال فردی و تنظیمات زندگی خصوصی افراد گرفته تا نحوه تشکیل زندگی جمعی آنها آشکارا دخالت می نماید و خلاصه اینکه حیات جناح باطل در گسترش طلبی وی است و زمانی که این گسترش طلبی متوقف گردد مرگ نظام کفر فرار رسیده است و بهمین دلیل است که ملاحظه می کنیم و ایان نظام باطل روز به روز بر شدت دنیائی خویش در دستیابی به اهداف و آمال مادی خویش می افزایند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی نمایند .

### آیا دنیا تنها زمینه ساز رشد نظام باطل است ؟

با طرح این سؤال و ارائه پاسخ آن زمینه ورود به بحث ولایت الهی را فراهم می سازیم ، ابتدا شا بنظر میرسد با توجه به سیر مطالبی که بیان گردید ، رشد و ترقی و پیشرفت کیمیائی است که تنها دست جا دوشی شعبده بازان

نظام کفر به آن می‌رسد و ترقی و تعالی در جوامع الهی چنین معنائی را نخواهد داشت، هر چند قبلا نیز مختصرا چنین مطلبی پاسخ گفته شده اما مرور به جواب را با طرح سئوالی چند خالی از لطف نمی‌دانیم امید آن داریم که پاسخ به این پرسشها اغناکننده اذهان کاوشگر باشد.

آیا دنیا تنها بستر رشد و توسعه و قدرتمند شدن نظام باطل است؟ آیا تنها حامیان جناح کفر امداد می‌شوند؟ آیا دنیا را با یتی به دنیا طلبان واگذار نمود؟ آیا خداوند متعال زمینه نیرومند شدن جناح حق را ایجاد نفرموده؟ آیا دنیا کشتزار آخرت نیست؟ آیا دنیا ابزار و وسیله‌ای برای کسب تقرب عباد نمی‌باشد؟ آیا این همه مواهب الهی و امکانات و منابع طبیعی تنها برای به قدرت رساندن منکرین حق خلق شده‌اند؟ آیا دنیا و مافیها تنها در خدمت ملحدین و مشرکین می‌باشد تا این دشمنان حق و حقیقت از آن بعنوان پایگاهی برای حمله به جناح حق و سلطه بر آنان استفاده نمایند؟ آیا از این همه نعمات و برکات الهی تنها یک تخته پوست به باغی شده بدست کفار و بیک گوشه خلوت غار نصیب حامیان حق میشود؟ آیا می‌توان هرگونه کوشش و تلاش در جهت اعتلای کلمه حق و به قدرت رسیدن پیروان آنرا گرایش به دنیا و بعد عن الله تلقی نمود؟ آیا با پایبندی به چنین عقایدی به تصرفات و ایوان جور و حاکمیت آنان در جهت باطل و سلطه بر جناح حق مشروعیت نبخشیده‌ایم؟ آیا می‌توان دست روی دست گذاشت و

شاهد هجوم کفر بود و بر این بی تفاوتی نام تحمل و صبر گذاشت و ساده -  
 لوحانه منتظر اجر چنین صبری بود؟ آیا سکوت در مقابل هجوم فرهنگی، سیاسی  
 اقتصادی کفر به پایگاه ارزشی نظام الهی اسلام به توعی اعلام رضایت بر  
 سلطه کفار و به معنای پذیرش حاکمیت طاغوت و طرد حاکمیت الهی... نیست؟  
 آیا می‌توان تماشاگر صحنه شوم نفوذ و ورود ارزشهای ضد الهی مکاتب ملحد  
 مادی در میان ممالک مسلمان بود؟ بتراستی کدام وجدان بیدار خدا پرست  
 میتواند نظاره گر برافراشته شدن بیرق منحوس کفر بر پهن دشت ممالک  
 اسلامی باشد؟ کدام دیده خدا ترس یا رای آن دارد تا فرود آمدن عمود زهر -  
 آلود الحاد و نفاق را بر پیکر نیمه جان جوامع مسلمین شاهد باشد؟ و  
 کدام گوش حق نیوش راضی میشود که اصوات گوش خراش بوقهای مبلغین  
 مکتب انکار، در فضای پاک جوامع اسلامی طنین انداز باشد؟ و کدام عقل  
 سلیم می‌پذیرد که بنده مخلوق سرتعظیم بر آستان ابلیس رانده شده از  
 درگاه حق ساید و دست نیار بسوی اذتاب مفلوک وی دراز کند؟ حال با  
 همه اینها آیا این ساده اندیشی نیست که تصور نمائیم ما براه خود می‌زویم  
 و آنها نیز در مسیر خویش حرکت می‌کنند. ما در محدوده دنیای خویش انجام  
 وظیفه می‌کنیم و آنها نیز آنگونه که خود می‌پسندند در پشت مرزهای  
 جغرافیایی خود زندگی می‌کنند؟ آیا می‌توان چنین پنداشت که نه آنها را  
 با ما کاریست و نه ما را با آنها. آیا می‌توان باور نمود که هیچ ارتباطی



بین دو نظام کفر و اسلام وجود ندارد؟ حاشا که چنین باشد و مسلم است که چنین  
 پیشش و برداشتی ساده اندیشی محض است.

### تجاوز ذاتی عمل به تفکر مادی است

آنچه را که نباید از نظر دور داشت این است که وجود نظام کفر منهای  
 گسترش فساد و تجاوز بی معناست و گسترش طلبی در نظام کفر در حقیقت  
 همان مفهوم تجاوز و تعدی را بدنبال دارد. و علت وجود چنین خصیصه‌ای  
 در نظام کفر که دنیا را اصل قرار می‌دهد طبیعی است. چرا که تجاوز به معنای  
 استرشاء و ایجاد آرامش در خود به قیمت ایجاد اضطراب و عدم آرامش در غیر  
 است و این ویژگی تنها مختص عناصر موجود در نظام باطل نیست، بلکه این  
 صفت بارز اندیشه‌ای است که ماده و آثار آن را اصل می‌داند، زیرا روشی که  
 به دنیای مادی و مافیها اصالت می‌دهد، محرک انسان را جز رضای نیازهای  
 مادی وی نمی‌داند، یعنی در چنین پنداری محرک انسان رفع نیازهای معنوی  
 و دستیابی به نعم بهستی و یا ترس از عقوبت‌های اخروی نمی‌باشد و هر چه  
 هست همه در همین دنیای مادی خلاصه می‌شود، لذا اگر رفع حوائج مادی ماده -  
 پرستان با محدودیت مواجه گردیدند مسلماً بدنبال این مطلب تنازع واقع  
 خواهد شد. بعنوان مثال در چنین نظامی هر کسی بدنبال این است که از  
 بهترین غذا، مناسب‌ترین مرکب، زیباترین پوشاک و مجلل‌ترین مسکن

بهره مند باشد. حال اگر در سر راه حصول اینها مانعی ببینند و محدودیتی را احساس نمایند و یا متوجه وجود رقیب گردد، کار به نزاع خواهد کشید، اگر چنین پنداشته شود که می‌توان یکی را بر سرزمینی حاکم و دومی را بر خطه‌ای دیگر به حکومت رساند، باز بر سر حاکمیت بر مجموعه آن دو سرزمین نزاع بوجود می‌آید و بدین ترتیب نیاز مادی انسان تا حکومت بر تمام عالم گسترش می‌یابد و این مطلب از تلاش برای تصرف یک لقمه نان تا دست‌یابی به بالاترین مقام و منصب حکومتی بوضوح مشاهده میشود لذا گذشت و ایثار برای کسی که تنها ماده و آثار و خواص آنرا اصل گرفته است جز برای دنیسا معنا ندارد، اهل دنیا بر سر مطامع دنیوی هرگز گذشت نمی‌کنند، بلکه در حقیقت رتبه‌ای از دنیا را با رتبه‌ای دیگر تعویض می‌نمایند، در چنین بینشی انسان حریص در کسب قدرتهای دنیوی بعلمت محدود بودنش در سلطه بیشتر بر منافع موجود تلاش می‌نماید تا محدودیت فردی خویش را با به خدمت گرفتن جامعه بعنوان ابزار تحقق هدف جبران نماید، بعنوان مثال کل جامعه در خدمت حزب سوسیالیست و حزب در خدمت شورای مرکزی و شورادر خدمت دبیرکل قرار می‌گیرد. بنا بر این محدودیت امکان و محدودیت قدرت هر دو به امکان تنازع ختم میشود و از طرفی چون در چنین تفکری انسان پس از رفع یک نیاز مادی، ایجاد نیاز جدیدتری در جهت ارضاء شهوت دنیوی را در خود احساس می‌نماید، پیوسته بدنبال رفع حوائج مادی و تلاش در جهت

رفع موانع موجود بر سر راه ارضاء این نیازهاست، نتیجه آنکه در چنین جامعه‌ای چگونه می‌توان پذیرفت که برقراری عدل و عدالت خوشایند باشد، چرا که عدالت به مفهوم واقعی کلمه در حقیقت منافع سردمداران چنین تفکری را تهدید می‌نماید، لذا این منطق مادی است که دست ابرقدرتها را در انعقاد قراردادهای ظالمانه علیه کشورهای تحت سلطه باز می‌گذارد و ایشان بخود حق می‌دهند که با استفاده از علم و قدرت خود ملل دیگر را به بند بکشند.

اکنون که روشن شد نظام باطل همواره در تلاش برای سلطه بیشتر برای بقاء و دوام خود می‌باشد و در این راه تمامی هم و غم خود را صرف برداشتن موانع موجود بر سر راه خویش می‌نماید، آیا نظام حق بعنوان جبهه مخالف نظام الحاد را تهدید نمی‌نماید؟ و آیا مانعی بر سر راه گسترش طلبی نظام باطل نیست؟ آیا نظام حق مخالف تجاوز که ذاتی نظام باطل است نمی‌باشد؟ آیا موجودیت نظام حق در گرو هدم و نابودی نظام باطل نیست.

آیا متقابلاً نظام حق نباید برای حفظ ارزشهای والای خود به مقابله با نظام باطل برخیزد؟ آیا صرف دفاع آنهم دفاع انفعالی و موضعی برای بقای نظام حق کافیست یا اینکه حیات نظام حق در گرو هجوم به ارزشهای پوچ نظام کفر دز همه ابعاد می‌باشد؟ و بالاخره آیا جامعه اسلامی و الهی نبیستی با ولایت و سرپرستی والی الهی در مقابل ولایه کفر قرار گیرد؟

آیا مسلمین نباید تحت یک بیرق متشکل شوند و برای حفظ حدود و ثغور مکتب حق حرکت اجتماعی-خویش در مبارزه با باطل را به نظم بکشند؟

چون بهر حال ولی رشد در شکل خاصی از روانشناسی برای پرورش افراد لازم است که در این مورد می‌توان به دیدگاه متصوفه در این مورد اشاره نمود. متصوفه حجیت را فقط به ادراکات معنوی می‌دهند هر چند این مطلب ناقص است چون رابطه ادراکات حسی و بخش نظری آن با ادراکات قلبی-قطعی قطع می‌باشد. اما نفی اصل این مطلب که ولی رشد برای پرورش افراد ضروری است نیز بدلیل نقص گفتار ذرا ویش صحیح نمی‌باشد، چون در جامعه مسلمین حداقل بیماران روحی یافت می‌شود که نمی‌توان علاج بیماری آنها را به علمای حسی که ماده و آثار آنها را اصل دانسته و روح راشقی مادی تعریف می‌کنند واگذار نمود. حال اگر علاج بیماری آنان نه توسط ذرا ویش که فاقد حجت هستند ممکن باشد و نه علمای حسی بتوانند این بیماری را علاج نمایند پس یک علم روانشناسی اسلامی لازم است که در آن هماهنگی سه ادراک برای اساس تبعیثیت از وحی ملاحظه شود و در این حالت است که ضرورتاً با بیستی علاج بیماری را بدست دکترین روانشناس اسلامی سپرد.

حال نه‌همین استدلال و با همین منطق و مبنایی که نقص بر طرف می‌شود کمال هم برای چریان حجیت پیدا می‌کند، یعنی این مدل پرورشی بسرای جا معه نیز بنا بیستی از سطح کودکان تا آخرین مراحل دانشگاه وجود داشته

باشد تا بتوان به کمک آن اعضاء جامعه را پرورش داد و بالاتر از آن همانگونه که ممکن نبود تا علاج بیماری روحی یک مسلمان را به یک درویش و یا به یک عالم حسی سپرد در مورد جامعه نیز اداره امور مسلمین را نمیتوان به مدیران حس گرا و مادی داد و از آنان در تغییر وضعیت کمک گرفت زیرا این مقوله مقوله دیگری است و علاج این بیماری بدست طبیب دیگر ممکن خواهد بود .

پرواضح است که جناح حق و خیل مسلمین باید برای گسترش عدالت در پهنه زمین و نشر و پخش ارزشهای والای الهی تلاش نمایند و همانگونه که معاندین و ملحدین تحت سرپرستی شیطان و عمله و ارکان وی برای نابودی جناح حق تلاش می کنند، پیروان مکتب حق نیز بایستی تحت سرپرستی یک والی الهی برای حاکمیت بخشیدن به اسلام و برپایی نظام اسلامی متشکل شوند .

و خلاصه اینکه همانگونه که گسترش طلبی ذاتی ولایت الحادی است ذاتی ولایت الهی نیز می باشد زیرا طبق مباحث فلسفی که گذشت، حرکت برای رسیدن به مقصد در هر دستگاری که باشد متوقف شدنی نیست و حیات هر نظام یا هر مجموعه ای در گرو تحرک و پویایی آن بطرف مقصد و مطلوب شامل می باشد و یا رشد و کمال در هیچ دستگاهی قفل شدنی نیست و اگر چنین باشد اطلاق کلمه رشد و کمال در آن موردی معنای وبدون مفهوم میشود و لازم برپایی هر

نظام تلاش در جهت گسترش زمینه فعالیت و تاءثیر گذاری بیشتر می باشد و کثرت بیشتر در عین وحدت بیشتر است که مایه قوام و دوام هر نظام می باشد لذا گسترش طلبی ذاتی ولایت الهی و یا ولایت مادی است . در این مورد قبلا نیز متذکر شدیم که انسان در شکل اجتماعی در جهت خاص ذاتا گسترش طلب است و گسترش نیاز به ارتباط با جهان در جوامع کفار بخوبی ملاحظه میشود که بصورت فعالیت روز افزون آنها در عملیات پژوهشی که همان حرص در فرهنگ مادی است ظاهر می گردد .

در اینجا تخصیصها نیز جهت خاص بخود می گیرند و گسترش می یابند که این گسترش تخصیص بدون گسترش رابطه ولایت با جامعه ممکن نخواهد بود . در نظام استکبار بدلیل همین گسترش طلبی و نفوذ و راه کفر است که در تخصیصها ایشان یک کشور را مجبور می کنند تا کثرت درست کنند ، یکی نفست تولید کنند ، یکی شکر و ... و تمامی این موارد در حقیقت در جهت تنظیم کار در جوامع زیر سلطه و گسترش نظام مدیریت کفر و بسط دامنه سلطه آنها است .

بهر حال تخصیص توان انسان و تسخیر مقدرات و نحوه تسخیری که کیفیت رابطه خاصی از انسان نسبت به جهان است مسخر ساختن و تحت سلطه گرفتن فرهنگ جوامع را لازم دارد که طبیعا سیاست و اقتصاد را نیز متأثر خواهد ساخت . و لذا استکبار و سلطه طلبی لازمه نظام شدت تعلق مادی است .

و شدت ولایت با گسترش طلبی رابطه مستقیم دارد اما در مقابل در نظام الهی شدت ولایت آن گسترش طلبی را که به است شمار ملت‌ها بیانجامد بدنبال نخواهد داشت بلکه ارتباط بیشتر با دنیا در حقیقت طریق عبودیت را هموارتر نموده و بندگی حق در زمینه‌های مختلف را میسور می‌سازد .

ناگفته نماند که از دیدگاه فلسفی ما حرکت باطل در نهایت ابتر و عقیم می‌باشد اما زمینه رشد و گسترش آن در این دنیا فراهم است و اهل باطل نیز به میزان طلب و شدتشان در رسیدن به هدف امداد می‌شوند .

با توجه به آنچه که در باب ولایت و لاه کفر و حدود اختیارات آنها گفته شد می‌توان دریافت که خطرناک‌بودی با چه سرعتی جوامع اسلامی را تهدید می‌کند و گسترش کفر چگونه بتدریج عرصه را بر مسلمین تنگ می‌نماید و جنگ‌های سلطه‌شوم آن به چه نحو گلوی منادیان حق را می‌فشرد . و اگر مسلمین از بستر اعتیاد به گرایشات ذهنی و اعتماد به فعالیت‌های حسی الحاد برنخیزند و چشمان خمار خیره شده به تمدن کفر را با اشک ندامت از تبعیت اغیار نشویند و روشنائی نبخشند و روح و جسم تشنه از تلقینات و تزریقات افیونی عصیان را با آب زلال توبه از سرسپردگی غیر حق غسل ندهند ، دیری نپاید که نه از تاک نشان باشد و نه از تاکنیشان بهر حال مباحث گذشته مشخص می‌نماید که حدود و اختیارات والی الهی چه میزانی دارد و محدوده آن تا کجاست که قبل از پرداختن به بحث مشروح پیرامون این

قسمت به ذکر مقدماتی پیرامون بحث ولایت الهی می پردازیم .

## کیفیت جریان یافتن ولایت والی الهی و محدوده اختیارات

### آن بعنوان سرپرست رشد

در این قسمت از بحث برانیم تا در حد توان در مورد خصوصیات والی الهی و رابطه آن با احکام اسلام مطالبی را عرضه بداریم .

قبلاً در بحث " بیان استدلالی ضرورت اعمال ولایت " بطور مختصر پیرامون انواع ولایت در نظام الهی اسلام ( ولایت تکوینی و تشریحی ) سخن گفتیم و سیر و اگذاری سرپرستی از سوی خدای متعال به پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و سپس به ائمه معصومین ( سلام الله علیهم اجمعین ) تا امام عصر علیه السلام را در حد اجمال بیان داشتیم ، و پس از اشاره به وظائف و کسب اربعه مساء له نیابت و اینکه نبوت قابل ختم است اما نیابت ختم پذیر نمی باشد را مطرح نمودیم . اکنون در این بحث به توضیح بیشتر پیرامون وضعیت سرپرستی مسلمین و رابطه آن با احکام الهی در دوران عینیت امام عصر ( علیه السلام ) می پردازیم .

در زمان غیبت امام معصوم و بعد از مساء له و کالت نیابت تحت یک عنوان و مفهوم کلی که مصادیق متعددی را شامل می شود یعنی بر عنوان " فقیه " ذکر می شود ، از مجموع روایات استفاده می شود که فقیه کسی است



که با فقه و روش استفاده از مدارک اسلامی و متن قرآن کریم و سنت و قول و فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) آشنا باشد، البته شرائط متعددی دیگر از قبیل عالم - عادل - جامع الشرائط و... نیز برای وی ذکر گردیده است.

بهر ترتیب در زمان غیبت امام عصر (ع) و ولایت به فرد خاصی واگذار نمی‌شود بلکه همانگونه که ذکر شد بر یک عنوان کلی بنا نمیشود. و امر ارشاد و ابلاغ احکام دین مبین بوی و واگذاری می‌گردد. باید توجه داشت که احکام همان راههای رسیدن به قرب الهی و صراطی هستند که فرد یا جامعه از طریق آنها و به لسان دیگر با عمل به آنها می‌توانند به سعادت دنیوی و اخروی دست یابند.

این احکام که همان احکام کلی الهی هستند به چند بخش تقسیم می‌شوند در بخش اول که احکام فردی باشند وظایف فرد و تکالیفی که یک فرد بایستی در زندگی فردی انجام دهد مشخص گردیده.

بخش دوم شامل احکام اجتماعی است که در آنها چگونگی روابط میان افراد با هم تعیین شده.

بخش سوم احکام مخصوص به وظایف حاکم اسلام تعیین گردیده.

حال این سئوالات که ولی فقیه بعنوان سرپرستی جامعه چگونه احکام الهی را در جامعه پیاده می‌کند و حدود اختیارات وی تا چه اندازه است؟ آیا صرفاً

ولی بعنوان ناظر بر اجرا عمل می‌کند و یک قانون گذار است آیا ولی مجری است و تنها در پیاده کردن و اجرای احکام می‌کوشد و به پیامدهای اجرای احکام کاری ندارد؟ آیا فقیه زمینه اجرای احکام را در جامعه ایجاد می‌نماید و بالاخره مسئولیت فقیه چیست؟ آیا این مسئولیت محدود به مواظبت بر اجرای احکام میشود و یا اینکه فقیه مسئولیت رشد و تکامل جامعه را بعهده دارد؟ . سئوالاتی هستند که از دیدگاه‌های مختلف می‌توان به آن پاسخ گفت .

### رابطه والی با احکام از نظرگاه اصالت شیئی

بنا بر مبنای اصالت شیئی یعنی نظرگاهی که خاصیت شیئی منطقی را اعم از این که مفهوم ذهنی باشد و یا کیفیات عینی مربوط به خود شیئی می‌داند ، حکومت و والی برای جامعه اسلامی ضروری است و اداره حکومت نیز بدست

---

۱- طرفداران اصالت شیئی در نظرات فلسفی خویش آثار را شیء را جزء ذات خود اشیا دانسته و معتقدند که خاصیت اشیا مربوط به خود اشیا است همانطور که چربی روغن مربوط به ذات خود روغن است یعنی روغن چون چرب است روغن است . از این نظرگاه هر شیئی فی‌نفسه و مستقل دارای خواص و آثاری می‌باشد که این خصلیتها و آثار مربوط به خود شیئی می‌باشند .

انبیاء و جانشینان آنها خواهد بود از این نظرگاه ولایت جزء اصول نمی باشد و از احکام فرعی می باشد، لذا در این دستگاہ هر جا که از والی سخن به میان می آید، منظور بیان حدود اختیارات یک قاضی برای والی است، ولایت بر این اساس جزء احکام فرعی است و با احکام دیگر فرعی در یک ردیف می باشد، و همانگونه که احکام فرعی دیگر با تلاش فقها به کمک علم اصول استخراج می گردند اصل ولایت و محدوده آن نیز از این طریق استنباط میشود.

### ولایت فقیه

بنا بر این زمانی که برای این اساس ولایت در ردیف احکام فرعی الهیه بوده و قدرت والی در حد قدرت یک قاضی باشد و وظیفه او نیز چیزی جز اجرای احکام نخواهد بود و در اینجا است که قوانین و احکام اصل میشوند نه ولایت بنا بر این فقه بعنوان والی شناخته میشود و فقیه ولایتی ندارد، در اینجا وظیفه والی تنها اجرای حدود احکام است و خود هیچگونه اختیار در وضع قوانین ندارد و هرگز نمیتواند طبق نظر و رای خود کاری را در جامعه انجام دهد، و با درجهت حفظ مصلحت نظام دستوری را صادر نماید.

### رشد از دیدگاه اصالت شیعی

از این دیدگاه پیدایش رشد با اجرای احکام لازم و ملزوم یکدیگرند.

و همانگونه که شی در ایجاد اثر اصالت دارد احکام نیز در پیدایش رشد اصل می‌باشند، لذا برایین میناهد فجامعه و حکومت اسلامی چیزی جز پیاده کردن احکام نخواهد بود و وظیفه‌والی از نظر معتقدین به ولایت فقه تنها تلاش در جهت اجرای هرچه بیشتر احکام الهی می‌باشد که ایمن عمل متضمن حصول رشد در جامعه خواهد بود. بنا براین هیچ حکمی از احکام الهی نیست مگر این که دارای مصلحت ملزمه باشد و هیچ حکمی از این احکام نیست که با تعطیل شدن آن مصلحتی فوت نشود و بنا بر همین اصل است که از نقطه نظر معتقدین به ولایت فقه نتیجه تزام دو حکم بایکدیگر وهمزمان شدن آنها، به اجرا در آمدن اهم و کنار گذاشته شدن حکم مهم خواهد بود. این مطلب در مورد مسائل فردی بوضوح قابل بیان است. بعنوان مثال، اقامه نماز حکمی فردی است که واجب شمرده شده و نماز دارای کیفیتی است که ذاتا تقرب الهی را بهمراه دارد، معراج موه من است. انسان راز فحشاء و منکرات باز می‌دارد، ذکر کشیر است، پایه وستون دین می‌باشد و... و بالاخره خود دارای مصلحت ملزمه است و این مصلحت و خاصیت ذاتی آن است که موجب این شده که به مکلف دستور اقامه آن داده شود. اما اگر همین حکم نماز با این حکم که حفظ نفس محترمه واجب است تزام پیدا کرد یعنی درست نزدیک غروب آفتاب که اگر در آن زمان نماز بجای آورده نشود مصلحت آن فوت خواهد شد، در همین وقت طفلی در معرض خطر فرقی شدن و خفگی در آب

قرار بگیرد ، در اینجا شخصی که تنها به اندازه اقامه نماز وقت دارد و این وقت وی تنها وقتی است که میتواند جان کودکی را از مرگ نجات دهد و می‌داند که ترک نماز حرام است ، اما با ترک آن واجب دیگری را انجام میدهد که حفظ نفس محترم باشد . هر چند نماز قضا شده اما جان انسانی از خطر مرگ رها نیده شده ، بنابراین وظیفه در چنین مواردی از دیدگاه قائلین به اصالت فقه‌کنا ر گذاشتن مهم به نفع اهم است هر چند با کنار گذاشتن مهم تفویض مصلحت شده است . اما آیا واقعا چنین است ؟ آیا مصلحتی از دست رفته ؟ و یا اینکه وظیفه یک چیز بیشتر نیست و مصلحت عمل به وظیفه است ؟ امکان وجود تزا جم در مورد قوانین اجتماعی نیز پیش می‌آید یعنی در اجتماع نیز ممکن است عمل به یک حکم و یک قانون به قیمت کنار گذاشتن و ترک یک حکم دیگر باشد در اینجا نیز اهم راجح است . بعنوان مثال مالکیت شخصی محترم است و هیچ کس حق عبور از زمینی که صاحب آن راضی به عبور از آن زمین نباشد را نخواهد داشت . اما کشور اسلامی مورد هجوم دشمنان قرار می‌گیرد و موقعیت بگونه‌ای است که مسلمین بایستی برای دفاع از حدود و ثغور کشور اسلامی از زمینهای نزدیک مرز عبور کنند و پا در مناطقی بگذارند که احتمالاً صاحب آنها راضی نباشد ، در اینجا حکم وجوب دفاع از حدود و ثغور اسلام به هنگام تهدید ، و تعرض دشمنان ، اجرا شده و محترم بودن مالکیت فردی کنار گذاشته میشود ، بهر حال در این مورد نیز مهم به نفع اهم

تعطیل می‌شود .

در مورد توزیع قدرت حاکم اسلامی نیز چنین مطلبی وجود دارد بعنوان مثال آنجا که حاکم اسلامی مکلف است در امر تعیین قاضی برای قضاوت در امور مسلمین این امر را به مجتهد واگذار نماید اما از طرفی حکم دیگری وجود دارد و آن این است که گرفتاری مسلمین بایستی حل شود و امور مسلمین زمین نماند حال اگر حاکم نتوانست فرد واجد شرایطی را بیابد که مسئولیت قضاوت را بپذیرد و یا اگر مجتهدی هم وجود داشته باشد از قبول این مسئولیت سرباز زند، در اینجا حاکم برای جلوگیری از معطل ماندن کار مسلمین امر قضاوت را به افرادی واگذار می‌نماید که مسئولیت را می‌پذیرند هر چند دارای شرایط ویژه قضاوت که مثلاً مجتهد بودن یکی از آنهاست نباشند .

بنابراین در موضع تزامم از دیدگاه قائلین به اصالت فقه حرکت متناسب با رشد آنست که مهم به نفع اهم کنار گذاشته شود، هر چند با کنار گذاشتن مهم بعضی از مصطلحات از دست خواهد رفت و بنا به همین برداشت در موضعی که احکام اجتماعی با احکام فردی تزامم پیدا کنند احکام اجتماعی را چنند و اگر بین احکام اجتماعی با احکام حکومتی تزامم پیدا شد ، احکام حکومتی را باید ترجیح داد . از این دیدگاه ولایت بدست فقه بوده و هر نوع حرکتی برای دست یافتن به رشد در چهار چوب احکام صورت می‌گیرد و وظیفه والی نیز اجرای احکام می‌باشد و در امرا اجرای احکام نیز کاری جز

شناختن مصادیق و تطبیق حکم بر آن مصادیق انجام نخواهد داد که البته در این عمل مصادیق شناسی کارشناسان و متخصصان امور، والی رایاری می‌کنند و بعد از آن کارشناسان و تخصص‌آنان در خدمت اجرای احکام قرار می‌گیرند (۱) تا به کمک آنها احکام اجرا شده و رشد حاصل شود.

بهر حال از دیدگاه اصالت‌شئی ولی مسئول اجرای احکام شرع در روابط اجتماعی است، جریان احکام اصل است و برای اجرای احکام نیاز به حاکم می‌باشد و وظیفه حاکم در این خلاصه می‌شود که چنانچه در اجرای احکام جمعی با احکام حکومتی تزاومی ایجاد شود احکام حکومتی را رجحان می‌دهد از این دیدگاه احکام حکومتی احکامی هستند مستقل و جدا دارای خاصیتی مربوط به خود و احکام جمعی نیز احکامی جدا و مستقل و بین اینها هیچ ارتباطی وجود ندارد و تمامی احکام دارای مصلحت ملزمه می‌باشند و در نتیجه بنا به عقیده معتقدین به اصالت‌شئی دفع ضرر با حفظ ضرورت آنهم به اندازه‌ای که ضرر بر طرف گردد لازم است.

### نارسائی‌های دیدگاه اصالت‌شئی

مهم‌ترین مطلبی که لازم است به آن توجه شود در این دیدگاه بدان معنایت

۱- باید توجه داشت که بنا بر بینش اصالت‌شئی کارشناسی و مکتب ارتباطی بهم ندارند و هر یک جداگانه برای خود دارای اثر و خصلتی هستند و هر نوع تخصصی می‌تواند در خدمت اجرای احکام درآید کسب این مطلب در جای خود نیاز به تأمل دارد.

نمی‌گردد، در نظر گرفتن شرایط جامع می‌باشد، بدین صورت که چون از این نظرگاه والی تنها مسئول اجرای احکام بصورت بریده و جدای از هم است، لذا هیچ ضرورتی احساس نمی‌شود که وی موقعیت زمانی و مکانی و اوضاع و احوال را مدنظر قرار داده و با گزینش احکام متناسب جامع را به سمت ترقی و تعالی مورد نظر اسلام سوق دهد، بلکه صرف اجرای احکام بدون ارتباط با هم مورد نظر والی می‌باشد، از این نظرگاه نسبت به ملاحظه دو مطلب غفلت می‌شود.

۱- برنامهریزی برای رسیدن به مرتبه‌ای که اضطرارها کم بشود ممکن نخواهد بود، زیرا عقیده برای این است که احکام بدون ارتباط با هم باید اجرا شده و اقتضا هر چه بود باید به آن عمل گردد، لذا طبیعی است که والی خود را مسئول بررسی آثار و عواقب اجرای یک حکم بر سایر مواضع و اعمال و موضعگیریهایی نداند و وظیفه مسلمین را تنها انجام تکلیف در امور جزئی جدای از سایر جزئیات و یا حتی کلیات و ترکیبات اجتماعی می‌داند.

۲- بطریق اولی برنامهریزی برای دستیابی به مصلحت بدست مسلمین نخواهد بود، در اینجا گفتن این که وجود اضطرار و عدول از موضعی به موضع دیگر در حقیقت به معنای ضیق کردن زمینه اجرای احکام است از نظر معتقدین به اصلت شیئی بی‌معناست و اگر گفته شود مصلحت گفتار تلاش در جهت نابودی مسلمین است و در این زمینه تمامی سعی گفتار بر این است که مسلمین را در شرایطی قرار دهند که مرتباً از موضع قبلی خویش عدول نمایند یا سخنانها این خواهد بود که در هر شرایطی قرار بگیریم به وظیفه عمل خواهیم



نمود و از دید آنها کلاً موضع گیری کفار از موضع گیری مسلمین جدا و این دو امر مجزای از هم می باشند، اما آیا در واقع امر اینگونه است؟ فراموش نکنیم که کفار طبق مصلحت کفر عمل می کنند و مصلحت کفر از بین رفتن اسلام است، آیا می توان ساده اندیشه عنوان نمود که برنا مه ریزی کفار برای حفظ مصلحتشان در حقیقت برنا مه ریزی برای هدم مسلمین نیست و این دورا بهم بی ارتباط دانست؟ از این نظرگاه برنا مه ریزی کفار برای تنظیم امور خویش هیچ ارتباطی به مسلمین و جوامع آنها ندارد و بفرض هم که آنها با برنا مه ریزی خود بخواهند اسلام را از میان بردارند، در این صورت مسلمین می توانند متناسب با برنا مه ریزی کفار نیز احکام شرایط اضطرار را عمل می کنند و هیچ تلاشی برای خارج شدن از اضطرار و برپا آوردن در عس و حرج های سخت تر لازم نمی باشد، چون بهر حال صرفاً اجرای احکام منفک از هم را رشد آور می دانند اما باید دید نهایت این کار به کجا می کشد، اگر مسلمین بنشینند و متناسب با هجوم کفار در تمام ابعاد و ضیق شدن زمینه حرکت خود بصورت انفعالی در هر شرایطی که قرار گرفتند صرفاً با تصور اینکه به تکلیف خود عمل می کنند، با این حال آیا کار به جایی نمی رسد که عرصه چنان تنگ شود که مسلمین جرات به زبان آوردن کلمه اسلام را هم نداشته باشند. زیرا انفعالی عمل کردن در مقابل کفار به این معنی است که آنها با برنا مه ریزی در جهت محو اسلام موضعی را اتخاذ می کنند که مسلمین در مقابل آنان به انفعال بیافتند و تنها قادر باشند حالت دفاعی ناقص در مقابل هجوم کفر بگیرند. بهر حال هر قدم

پیشروی آنها منجر به یک قدم عقب نشینی مسلمین از پایگاه خود می‌شود. و این همان پذیرش ولایت کفر است.

البته بدیهی است که غرض از طرح چنین مباحثی عنوان این مطلب نیست که با یدهدفی را بدون در نظر گرفتن رشد و نکس تعریف شده از سوی اسلام مشخص نموده و برای رسیدن به آن احکام الهی را با زیجه و ابزار دست قرار داد و یا مقصود این نیست که گفته شود عمل به تکلیف الهی رشدآور نمی‌باشد. و ادعا این نیست که اجرای هر حکم برکات و تفضلاتی را بدنبال ندارد، بلکه منظور این است که با بررسی یک جزء از یک ترکیب عمل به تکلیف ممکن نمی‌گردد، مطالب را با ید بصورت مجموعه و رویهم سنجید و چگونگی خارج شدن از اضطرارها و در دام اضطرارهای جدید نیفتادن، باز نشدن سبیل کفار بر مسلمین و مبتلا نشدن به شرائطی که زمینه اجرای احکام را ضیق می‌نماید نیز با ید پیشنی در نظر گرفته شود.

### رابطه والی با احکام از نظرگاه اصالت شرائط (۱)

پس از بررسی رابطه والی با احکام اسلام از دیدگاه اصالت شئی که از مبسای فلسفی اصالت شرائط بر این استوار است که آثار شئی را تابع شرائطی می‌داند که شئی در آن قرار گرفته و بر خلاف اصالت شئی که آثارش را از خود آن می‌داند، در اینجا آثار شئی تابع شرائط آن است. منطق اصالت شرائط که نسبت انبشتمین و منطق دیالکتیک نیز جلوه‌ای از آن می‌باشد در بخش انسان شناسی نیز انبشان و اخلاق و رفتار او را تابع شرائط می‌داند.

آندیدگاه درحقیقت فقه‌اصل بود اکنون به بررسی رابطه والی با احکام از دیدگاه کسانی می‌پردازیم که شرایط را اصل می‌دانند .

بر مبنای اصلت شرایط هر نوع حرکت و هر نوع اثری تابع شرایط و تابع قانون است و قانون در ایجاد اثر استقلال دارد . عبارت دیگر همه چیز بوسیله شرایط و محیط و قانون ایجاد شده و در این صورت دیگر طرح بحث وجود خالق بی‌معنا خواهد بود ، زیرا . از نظر قائلین به چنین نظریه‌ای همه چیز بوسیله شرایط و محیط و قانون ایجاد می‌گردد و جبر تاریخی و قوانین جایگاه هر چیز را معین می‌سازد و از توازن پذیرفتن چنین دیدگاهی مجبور دانستن انسان و مختار نبودن وی در تعیین مواضع است .

چون این منطق نمی‌تواند مخلوق بودن جهان را به اثبات برساند لذا اگر بخواهد خدائی را هم ترسیم و تصویر نماید ، خدائی که دستش مغلول قوانین است را معرفی می‌نماید ، و لذا بحث ولایت از پایداری که انسان را مجبور به حرکت در مسیری خاص و عمل تحت قوانین معینی می‌داند نیز معنا و مفهومی نخواهد داشت زیرا کسی که مختار نیست دیگر نمی‌تواند تحت ولایت دیگری قرار گیرد .

اما اگر بطور فرضی بخواهیم رابطه والی با احکام از این دیدگاه را بررسی نماییم ، بایستی مفروض ما این باشد که فردی که می‌خواهد رابطه والی با احکام را از نظرگاه اصلت شرایط بیان نماید معتقد به خداست اما

در عمل معتقد به حاکمیت شرایط است .

در این صورت اختیار فرد از نظر وی منحل در اصالت شرایط بوده یعنی بر نسبت بین فرد و دیگران شرایط حاکم است و توزیع اختیار در فرد بی-معنا خواهد بود، در مورد جا معه نیز بر روابط افراد با هم جبر حاکم است و حاکم در چنین دستگاهی محکوم نسبتی است که بین انسان و اشیاء و یا انسانهای دیگر وجود دارد . بنا بر این در جا معه ای که هم والی و هم جامعه محکوم جبر تاریخ باشند، قدرت غلبه حاکم غلبه با اختیار نیست بلکه جبرا بر مردم غلبه دارد، لذا طبیعتا این حاکم به کنار می رود و زمانی که شرایط برای حاکمیت فرد : دیگری مساعد شودی حکومت را بدست خواهد گرفت و خلاصه آنکه هر چه که مقتضای تاریخ باشد انجام میگیرد .

(۱)

وظیفه والی و محدوده ولایت والی از دیدگاه اصالت تعلق

از دیدگاه اصالت تعلق جهان مخلوق بوده و برای غایتی خلق شده و

۱- بحث پیرامون اصول و فلسفه پیدایش چنین نظریه‌ای ریشه در مباحث دقیق فلسفی داشته و در این بحث تنها از نتایج آن مباحث استفاده می‌شود از این نظرگاه جهان هستی مخلوق بوده و خداوند آنرا برای هدفی خلق فرموده و تغییر و حرکت بسوی این هدف ذاتی جهان هستی است و هستی به آن هدف تعلق دارد، هر اثر و حرکتی که مشاهده میشود در ارتباط با این تعلق می‌باشد. از این دیدگاه شئی و شرایط هیچکدام در ایجاد اثر اصل نمی‌باشند بلکه کیفیت تعلق هستی سبب ایجاد آن اثر می‌گردد و تعلق در ایجاد اثر اصل است .

بسوی آن غایت در حرکت است و به هدفی که برای آن خلق گردیده تعلق دارد. هدف نیز در این دیدگاه رسیدن به قرب است، بنا بر این رشد در این دستگاه نیز هماهنگی تمامی امکانات و نیروهای فردی یا اجتماعی در جهت کسب تقرب و دست یافتن به آن معنا میشود، از این زاویه انسان موجود مختاری است که اختیار و قدرت حرکت در هر دو جهت حق و باطل را دارد و به همین دلیل برای هدایت وی و جلوگیری از سوء اختیار وی وجود والی ضرورت پیدا می‌کند. در این بین حصول رشد و دست‌یابی به کمال در گروه تعیبت از والی است، زیرا اوست که با طریق نیل به کمال و کسب تقرب آشناست.

بنا بر این پیدایش رشد در خارج از محدوده ولایت خیلی بعید بنظر میرسد، زیرا همانگونه که قبلاً نیز متذکر شدیم، بیشتر شدن وحدت و کثرت در نظام تعلقات نظام ادراکات و نظام آثار عینی فرد حول محور تقوی است که رشد را نتیجه خواهد داد و چون پیدایش چنین رشدی در فرد موقوف به وجود زمینه‌های اجتماعی است و محدود بودن فرد به وی امکان پیدایش وحدت و کثرت در همه زمینه‌ها و هماهنگی سه نظام را نمی‌دهد لذا فرد بریده و جدای از جامعه نمی‌تواند طریق کمال را طی کند و چون در جامعه نیز همین وحدت ترکیبی اختیارات افراد است که صورت نظام تعلقات (سیاست) و نظام ادراکات (فرهنگ) و نظام ثار (اقتصاد) تجلی می‌نماید ضرورت وجود یک هماهنگ کننده بین این سه نظام تمام میشود. و همانگونه که فرد خود، هماهنگی را در امور فردی بمعهد

می‌گرفت تا به مطلوب می‌رسید در جا معه نیز این هما هنگی متمدی و مسئول می‌خواهد که از نظر معتقدین به اصالت تعلق بعد از اولیاء الهی و ائمه نور ولایت بدست فقیه واجد شرائط می‌باشد که مسئولیت هما هنگی سه نظام حوال محور تقوی و کسب تقرب برای جا معه را بعهد می‌گیرد. بنا بر این پیدایش رشد با عمل تبعیت جا معه از والی رابطه مستقیم داشته و در این بینش ولایت از آن فقیه می‌گردد و نه فقه یعنی سرپرستی را احکام بعهد نمی‌گیرند بلکه والی با توجه به شرائط و اوضاع و احوال جا معه مشخص می‌نماید که در حال حاضر چه دسته از احکام بایستی اجرا شود و بیا خود احکام اجتماعی را از موضع سرپرستی بنا ماحکام حکومتی صادر می‌نماید. از این دیدگاه کنا رگذاشته شدن یک دسته از احکام به منزله فوت مصلحت نمی‌باشد بلکه مصلحت کلی در حفظ نظام الهی خلاصه می‌گردد، لذا هر آنچه که در این زمینه بتواند برای حفظ نظام بکار گرفته شود همان مصلحت است نه چیز دیگری از این نظرگاه دست والی و حاکم نمی‌تواند بوسیله یکسری از احکام فرعیه بسته شود زیرا خود ولایت جزء احکام فرعیه نیست بلکه مقدم بر تمام احکام فرعیه می‌باشد، محدود و ولایت استنباط شدنی نیست، بلکه اثبات وجود ضرورت و حدود اختیارات آن بوسیله روشی عقلی انجام می‌پذیرد و آیات و روایات در این زمینه نقش ارشاد را بعهد دارند.

بنا بر این هرگاه ولایت از اصول مسلم باشد و جزء احکام فرعیه نباشد

نمی‌توان والی را محدود به چهار چوب احکام فرعی نمود، بلکه وی حاکم بر احکام فرعی است در اینجا است که ولایت، ولایت فقه نخواهد بود ولایت همان اختیاراتی را دارد که پیامبر صوا ه... و ائمه معصومین سلام... علیهم اجمعین داشتند و هیچ فرقی در این زمینه بین آنها و فقیه نیست هر چند لازم به تذکر است که مقام عرفانی پیامبر و ائمه از این نظر قابل قیاس با فقیه نمی‌باشد اما بحث بر سر محدوده اختیارات والی اسلامی در زمان غیبت است که از دیدگاه اصالت تعلق هیچ محدودیتی برای آن وجود ندارد و وی ولایت مطلقه دارد.

در اینجا چون فقیه ملزم به رعایت همه احکام نیست بلکه مصلحت کلی نظام را در نظر می‌گیرد بحث تراحم نیز وارد نمی‌شود. و انسان هرگز موظف نیست که در یک لحظه دو کار را انجام دهد بلکه مبتلابه او یک چیز است و اجرای همان حکم نیز مصلحت وی است در مورد جامعه نیز مبتلابه جامعه یک چیز است و در هر شرایطی بسته به اینکه جامعه اسلامی در چه وضع و احوالی بسربرد عمل به یکسری از دستورات فقیه واجب می‌شود.

در اینجا والی تنها مجری احکام نیست بلکه حق دخالت و تصرف در امور را دارد و این همان معنای سرپرستی و ولایت است. و نمی‌توان گفت که تنها بخشی از امور جامعه یا فرد بدست والی است، زیرا در این صورت بخش دیگر زندگی فردی یا اجتماعی را از سلطه ولایت خارج کرده و به خود فرد،

یا جامعه سپرده ایم که در حقیقت میتوان گفت در این بخش بدلیل نفوذ و قدرت سلطه جناح باطل ولایت را شیطان و اذنا با و بعهده گرفته اند. بنابراین چون تمامی ابعاد جامعه بایستی تحت نظارت ولی فقیه بعنوان سرپرست مسلمین باشد، نمیتوان اختیارات وی را در امر سرپرستی مسلمین محدود دانست. از کوچکترین مسائل فردی و خانوادگی مثل اخلاق رفتار، و نحوه سلوک آنها نحوه مصرف و... گرفته تا مسائل جمعی همگی بایستی تحت نظارت ولی باشد زیرا هر لحظه ممکن است که کفار با برنامه ریزهای ابله‌پرسی خود راه نفوذی را پیدا کرده و از آن طریق بر جامعه مسلمین حاکم شوند، و همانگونه که قبلاً گفته شد همانطور که در جوامع غربی شعار دمکراسی رنگ و روئی نداشته و ولایت کفار در تمامی ابعاد بدست والیان کفر و جور می‌باشد و اختیارات مطلق حاکم کفر در اشکال و ابعاد مختلف اعمال می‌گردد در جامعه الهی مسلمین نیز چون هر لحظه خوف سلطه کفار از ابعاد مختلف و در اشکال گوناگون بر این جامعه می‌باشد لذا نمیتوان حتی در یکی از ابعاد جامعه را بدون سرپرست قرار داد.

از طرف دیگر برای تقویت مطلب فوق عرض می‌کنیم که همانگونه که حیات کفر در گسترش طلبی و این گسترش طلبی ذاتی ولایت کفر بود، ایسین امر ذاتی ولایت اسلام نیز بایستی باشد، یعنی در جهان برای نیل به مقصود و کسب رشد و کمالات تنها حکومت حق بایستی حاکمیت داشته باشد و به هر...



اندازه که چهره کفر در دنیا خود را نمایان سازد بهمان اندازه اسلام در خطر  
 محو<sup>ت</sup> بودی قرار می‌گیرد. چه رسد به امروز که تمامی عالم تحت سیطره سلطه -  
 جویان کافر قرار گرفته و تمامی امور انسانها بدست آنها اداره و تنظیم -  
 می‌گردد. در دنیای امروز اگر والی مسلمین نتواند با قدرت در مقابل هجوم

عینی کفار بایستد حیات اسلام جدا در معرض خطر قرار خواهد گرفت.

بنا بر این چگونه با ساده اندیشی میتوان دست والی را محدود بنه  
 چهار چوب احکام فرعی نمود و از اصل حفظ نظام باز داشت اگر خوف از عدم  
 اجرای احکام فرعی منجر به سقوط کل نظام شود آیا این خوف رعبی نیست  
 که بدست شیطان برای انهدام نظام اسلام در دل مدعیان و طرفداران اجرای  
 احکام انداخته شده است، آیا امروز در دنیا چیزی بالاتر از حفظ اسلام می‌با  
 شد  
 آیا احکام اسلام مهم تر از خود اسلام می‌باشند؟ آیا ابتدا با بایست نظام

اسلام را حفظ نمود و بعد احکام آن را و یا مثل هزار و چند صد سال گذشته تنها  
 در نشر احکام فرعیه کوشید، آیا این حفظ اسلام است؟ آیا در زمانی که  
 پیکره مقدس اسلام مورد هجوم موریانه‌های حریص بی‌فوله‌های کفر قرار گرفته  
 می‌توان در فکر حفظ نقوش ایوان بود؟ امروز کفار نیز علنا اعلام می‌کنند  
 که اسلام جدی ترین خطری است که ما را تهدید می‌کند. حال آیا با این وجود

میتوان نظام را بدست فراموشی سپرد و با سردادن شمارا اجرای احکام موجودیت

این نظام الهی را بخطر انداخت آیا امروز جامعه ما نیاز به وحدت و انسجام

تمامی نیروها در تمامی ابعاد برای ایستادگی در مقابل کفراندارد؟ آیا همگی نباید با طاعت از رهبری واحد و تبعیت از ایشان صف مقاومت در مقابل کفر را به جناح هجوم به کفر تبدیل نماییم؟ مسلمانها پاسخ مثبت است و برای رسیدن به چنین مقصودی کلیه مسلمین بایستی به وظیفه خود با تبعیت از رهبری که همان تقویت قدرت ولایت است عمل نمایند.

بنابراین بهترین حامی برای اجرای احکام الهی کسی جز دولت و حکومت نمیتواند باشد که بواسطه وسعت دامنه قدرت قادر است تا احکام را راحت تر به اجرا درآورد. لذا نباید بخاطر خوف از عدم اجرای احکام فرعی الهیه قدرت سرپرستی مسلمین را از والی اسلامی سلب نموده و زمینه سپردن شدن سرپرستی مسلمین بدست کفر را فراهم نموده و نباید فراموش نمود که منشاء قدرت در حقیقت منشاء حقانیت نیز خواهد بود یعنی بعنوان مثال اگر منشاء قدرت در یک جامعه رای مردم باشد حق و حقانیت نیز توسط مردم معین میشود و اگر منشاء قدرت ملی گرائی و نژاد پرستی باشد حق نیز به نژاد پرستی و ملی گرائی بازگشت می کند، یعنی این مردم هستند که باید آنها و نبایدها و خوب و بدها و حلال و حرامها را معین می کنند اگر مردم به حرمت چیزی رای دادند آن چیز حرام و اگر به حرمت آن رای دادند، حلال می باشد و نتیجه این که هرگز منشاء قدرت یعنی آن پایگاهی که حکومت به آن بازگشت می نماید و متکی به آن است با منشاء حقانیت نمیتواند و چیز باشد، از همان

ساده‌ای که می‌اندیشند در مالک کفر نیز می‌توان بدون توجه به شرائط و معیارهای آنان درگزینش حق و باطل، ارزشهای الهی را حفظ نمود و مسلمان زیست به این نکته توجه نداشتند که در حقیقت مطلب کسی که تحت ولایت کفر زندگی می‌کند به نسبت حقانیت آنها را نیز پذیرفته است. چگونه ممکن است که آنها در بزنامه ریزیه‌های خویش نفی خدا را اصل بدانند اما منشاء حق و حقانیت را خدای متعال قلمداد کنند و یا آنانی که سنگ دفاع از جمهوری دموکراتیک اسلامی را بر سینه می‌زنند نمی‌دانند که عواقب طرح چنین مطالبی این است که در نهایت راء‌ی و میل مردم بر تنظیمات حاکم می‌شود نه احکام خدا، یعنی در حقیقت آنها اسلامی را می‌پسندند که احکام آن با تمایلات نفسانی و خواسته‌های شیطانی نیز هماهنگ باشد، آیا این به تعبیری همان اسلام آمریکایی نیست که در آن همه به ظاهر مسلمانند اما سر تعبد به درگاه تفرعن کفار غرب می‌سایند و یا آنها که سنگ اسلام انقلابی را به سینه می‌زنند آیا ملتزم به لوازم کلام خویش هستند، آیا می‌دانند پذیرفتن اسلامی که همساز و متناسب با شرائط ایجاد شده توسط کفار با شدیگرا سلام نیست، و اسلامی که بر پایه تفکرات مادی و پذیرش اصل تضاد دینا شده باشد نمی‌تواند خدا را بر جامعه حاکم نماید.

بهر حال تمامی تلاش مسلمین بایستی این باشد که منشاء حقانیت را به قدرت برسانند و منشاء قدرت و منشاء حقانیت را همان ولایت الهی بدانند

تایوانند ادعا کنند که نظام آنها و موازین و قوانینی که درجا معه آنها وجود دارد و تنظیماتی که میشود همگی، مطابق با فرامین ارزشمند حضرت حق است.

بنابراین اگر لازم باشد منشاء قدرت و منشاء حقانیت را یکی دانست و هر دو را به خدای متعال بازگرداند، در بحث حکومت نیز با یستی توجه داشت که حاکم منهای قدرت نمیتواند حکومتی قدرتمند را ارائه نماید اگر ولایت به معنای سرپرستی رشد گرفته شود با یستی دست او در اعمال قدرت باز بوده و امکان اعمال سرپرستی برای وی فراهم باشد و قدرت گزینش از احکام را داشته باشد تا بتواند متناسب با شرایطی که در آن قرار دارد مصلحت مسلمین را حفظ کند، و زمینه بندگی راحت تر بندگان خدا را فراهم نماید و کثرت تمايلات جامعه را حول محور حق هماهنگ نماید. و اگر گسترش زمینه بندگی هدف والی باشد این هدف در صورتی محقق خواهد شد که امکان نسبت متناسب با گسترش ابعاد بندگی در زمینه های مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز فراهم باشد بهر حال قدرت از شرایط عامه تکلیف است، و

(۱)

---

۱- قدرت شرط تکلیف است، شرط تنجیز با لایزاله است همانگونه که علم شرط تنجیز با لایزاله است یعنی اگر علم نباشد ملتزم شدن به این که این حکم صحیح است منجز نمیشود، این علم را لازم دارد، یعنی اگر تمام مقدمات هم آمده باشد اما علم آنها به فرد نرسیده باشد، مسلماً آن مطلب منجز نشده است

تکلیف بر علم و قدرت بازمی‌شود، یعنی ابتدا با علم به شرائطی که پیش آمده سپس قدرت اجرای حکم .

حال آیا می‌توان گفت که قدرت تنها به التزام قلبی بازگشت می‌نماید آنهم التزام قلبی که قدرت عینی نداشته باشد و یا اینکه معنای ولایت و سرپرستی این است که جا مع یک منشاء قدرت خاصی را بپذیرد و قدرت داشته باشد تا در عینیت نیز آن منشاء قدرت را حاکم نماید .

هند

در باب ولایت فقیه نیز مردم حامی اختیارات ولی فقیه هستند و می‌خواهند

انتخابشان تابع انتخاب خدا و رسول و منتسوب به مشیت بالغه باشد . لذا حقانیت انتخاب خود را به این مطلب توصیف می‌نمایند و پوی این مطلب هم در مرتبه عمل ایستاده اند در اینجا دیگر منشاء قوا آراء مردم نیست بلکه اختیاری است هماهنگ با حقیقت این عالم و رأی اینها با رأی مسردم

دنباله‌ها ورقی از صفحه قبل

و یا اگر علم آن با الواسطه هم در اختیار فرد نباشد، او در حال قصور است، اما اگر علم با الواسطه در اختیار فرد باشد، یعنی او قدرت تحویل آن علم را داشته باشد ولی بدنبال آن نرود در این جا مقصود است نه قاصر . حال اگر علم و قدرت هر دو برداشته شود هیچ تنجزی پیدا نمی‌شود، چون تنجز یعنی مسلم شدن و قطعی شدن یک تکلیف، لذا مادامی که علم و قدرت هر دو صفر باشد هیچ تکلیفی بر عهده انسان نخواهد آمد. اما اگر علم عطا شد معلوم میشود که قبل از آن قدرت متناسب با تحصیل علم را نیز دارا بوده است .

دیگر دنیا فرق پیدا می‌کند، حال ممکن است این سوال پیش آید که قبلاً شما تکیه بر آراء مردم را باطل می‌دانستید مگر در اینجا این مردم نیستند که انتخاب کرده‌اند، پاسخ این است که در اینجا مسلمین اعلام تسلیم بودن به خدای متعال و پرستش او نموده‌اند نه پرستش خودشان و تسلیم بودن در برابر نفسانیات خویش.

بنا بر این می‌توان نتیجه گرفت که حاکم نمودن خدای بزرگ و بزرگوار در گرو پذیرش حاکمیت یک والی الهی است که با قدرت وسیع خود بتواند امور را به نحوه‌ای تنظیم کند که نه تنها مسلمین در مقابل کفار حالت تدافعی بخود نگیرند بلکه قدرت تهاجم نیز داشته باشند و مرتباً زمینه تحرک آنها را ضیق نموده و قدرت مقابله با اسلام را از آنان سلب نمایند، با توجه به این مطالبه رابطه بندگی و قدرت نیز روشن تر میشود، اگر هدف گسترش زمینه بندگی عباد باشد بایستی قدرت متناسب با این گسترش نیز پیدا شود و امکانات هماهنگ با چنین گسترشی نمیتواند محدود باشد بعنوان مثال در زمینه فرهنگ ابزاری که بتواند معارف فقه را منتشر نماید و در اذهان وارد کرده و مفاهیم مربوطه را مضمون سازد دانشمندان نیاز به پیشرفت و کامل شدن دارد، زیرا به کمک این ابزار است که می‌توان حق را گسترش داد و کفار را مفتضح نمود تا حدی که قدرت مقابله فرهنگی با اسلام را نداشته باشند آیا این نوع از قدرت گسترش برای حوامع اسلامی لازم نیست یعنی همانگونه

که کفار بالاترین و برترین تکنیکها را در نشر و اشاعه فساد و فحشا بکار می‌گیرند مسلمین نیز با یتسی با کار و تلاش خویش نه تنها تبلیغات مسموم آنها را خنثی نمایند بلکه به سطحی از تکنیک برسند که قدرت دشمنان در تبلیغ

فرهنگ کفر را از آنان سلب نمایند. لذا باید گفت که رشد متوقف شدنی نیست

و مسلمین در هر وضعیتی که باشند در شراکت می‌پذیرند، حال مانع وجود

داشته باشد یا وجود نداشته باشد. تعبیراتی بحث شده مسلمین تنها به زمان

حیات کفار و تا موقع براندازی آنان محدود نمی‌شود. اگر کفار مهاجم

باشند و دشمن خارجی مسلمین را تهدید کند، در اینجا ولی فقیه مسئولیت

دفاع از مسلمین را عهده‌دار است و لذا در این شرایط ولی بگونه‌ای بلکه

تنظیم امور می‌پردازد که سیر حرکت جامعه در جهت دفاع از کلمه توحید و

براندازی کلمه کفر باشد و لذا به مسائل جزئی نمی‌پردازد و تمام هم و غم

خویش را مصروف این امر می‌نماید.

حالت دومی که ممکن است پیش بیاید این است که کفار مهاجم نباشند

اما احتمال هجوم آنان وجود داشته باشد در این جا هم اگر خوف نسبت به

اسلام باشد و وظیفه رسیدن به قدرتی است که آن خوف را بر طرف نماید.

حالت سومی که قابل طرح است این است که اصولاً معنای ولایت -

سربرستی بیطرف رشد است، و ولی رشد مسئول گسترش و بسط اسلام است و

بدنبال بالاتر رفتن قدرت اسلام است برای او احکام طریق رشد هستند و مطلقاً

او حاصل و نتیجه احکام می باشد نه خود احکام اما این احکام چگونه با قدرت عینی ترکیب شوند تا گسترش بندگی را نتیجه دهند .

پاسخ به سؤال فوق این است که در عینیت قدرت بدون کیفیت وجود ندارد و کیفیت منهای قدرت نیز بی معناست ، بی آنکه هیچ کمیتی تحت احکام بیابند آیا میتوان احکام را طریق رشد دانست ، بعنوان مثال اگر فردی بخواهد خانه ای را بر طبق موازین شرع بدست آورد ، یکی از احکام بیع یا اجاره یا رهن و ... را میتواند انتخاب نموده و بدان عمل نماید ، که اجرای این احکام بدون کمیت ممکن نیست یعنی اگر تصمیم گرفت تا خانه را بر اساس حکم بیع خریداری نماید کمیت خاصی از پول را صرف خرید آن می نماید و اگر تصمیم به اجاره آن گرفت در این صورت نیز با بستنی کمیت دیگری از پول را که متناسب با اجاره می باشد در این راه صرف نماید .

خلاصه اینکه بهر حال برای پیاده نمودن احکام در هر شرایطی به کمیت خاصی نیاز مندیم . در جامعه بهر حال جبراً باید کمیاتی را تخصیص داد حال در این امر تخصیص کمیت با هدف لحاظ میشود یا نمیشود ، اگر هدف لحاظ شود طبیعی است که با پیداز احکام متناسب با هدف گزینش نمود ، زیرا برای رسیدن به مقصد باید مبتلا به مشخص شود ، اگر مبتلا به بیرون آنکه مقصد لحاظ شود معین گردد نتیجه این میشود که مسلمین در موضع انفعال در مقابل کفار قرار گیرند و مبتلا به آنها را کفار تعیین کنند لذا والی مسلمین با در نظر گرفتن



هدف و غرض خاص مبتلابه جا معه اسلامی را مشخص می‌کند و با مشخص شدن مبتلابه حکم متناسب با آن را به اجرا درمی‌آورد، وظیفه والی گسترش قدرت اسلام در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است و اوست که وظیفه دارد تا زمینه‌بندی عباد را در همه وجوه مقدورات انسانی و مقدورات ارتباطی و مقدورات مادی فراهم نماید.

بنابراین بصورت خلاصه نحوه اجمال ولایت والی الهی را می‌توان چنین بیان نمود.

۱- والی احکام را گزینش می‌نماید.

۲- برای قدرت‌مند شدن اسلام در آینده مجموعه مبتلابه می‌سازد.

۳- این گزینش نسبتی است که با توجه به مقدورات فعلی و تغییراتی که

بایستی در این قدرت پیدا شود انجام می‌گیرد.

غرض از آنچه که تا کنون تحت عنوان بحث ولایت مطرح گردید این بود که ضرورت ولایت اهمیت نقش آن و جایگاه ویژه این واژه در هر نظام بودستگاه را از زاویه‌های جدید و با دیدی دیگر بنگریم و در حد توان به سهم خویش در برطرف نمودن ابهاماتی که نسبت به جایگاه رفیع مقام ولایت و حدود اختیارات ایشان وجود دارد کوشیده باشیم .

لذا در این جهت برای روشن ساختن سیر جریان ولایت در جامعه ابتدا بر آن شدیم تا از سیر جریان آن در فرد سخن گوئیم و برای اینکه سیر جریان ولایت در فرد را ترسیم نمائیم قبل از آن لازم شد تا از سیر جریان اختیار در انسان به عنوان یک موجود مختار سخن گوئیم .

باطنی مراحل فوق و بیان چگونگی سیر جریان اختیار یا قدرت الطلب در انسان و انتخاب یکی از دو جهت هوی یا تقوی ، آثار این گزینش در -  
 مراحل قلب و ذهن و عین فرد را بیان نمودیم و شرط موفقیت انسان در نیل به مطلوب را هماهنگی سه نظام تعلقات ، ادراکات ، و آثار حول محور طلب شامل دانستیم و اشاره نمودیم که شدت تعلیق فرد به تعلق با طلب شامل عامل انسجام بیشتر تعلقات و افکار و رفتار روی شده و شدت بیشتر به اثرگذاری

بیشتر فرد در رعینیت می انجامد، و با اخره کمال ورشد فردی را نتیجه می دهد .

پس از طرح چگونگی جریان یافتن اختیار در فرد بعنوان یک عضو و مجموعه کوچک از جامعه که آنرا منتهجه و وحدت ترکیبی اختیارات افراد دانستیم ، نتیجه گرفتیم که در جامعه نیز وحدت ترکیبی تعلقات ، افکار و آثار حول محور تعلق شامل که همان هوی یا تقوی باشد نظامی را به نام نظام طلب جامعه درست می کند ، که با بالا رفتن شدت تعلق جامعه به طلب شامل یا جهتی که جامعه به سمت آن در حرکت است ، وحدت و انسجام این نظام نیز بیشتر شده و شدت بیشتر موجب پیدایش کثرت تعلقات ادراکات و آثار رعینی در جامعه میشود .

پس با طرح این مطلب که در فرد این اختیار اوست که در تعیین اولویتها و تنظیم امور و دسته بندی آنها وی را در رسیدن به هدف یاری می نماید در مورد جامعه اشاره نمودیم که چون جامعه موجودی مختار نیست ، لذا ضرورت دارد که یک جهت دهنده و هدایت کننده به تنظیم امور بپردازد و با تنظیماتی که می نماید جامعه را در جهت رسیدن به مطلوب یاری نماید و این کسی نیست جز والی .

پس از آن در مورد حدود و اختیارات والی در دستگاه کفر و الجاد سخن گفتیم و تلاش نمودیم تا نحوه اعمال ولایت و لاه کفر و چگونگی تلاش آنان در گسترده نمودن زمینه سلطه بر تمام عالم را روشن سازیم و اشاره نمودیم که

تلاش هر والی در تاء مین مصلحت نظام خویش است و مصلحت نظام کفر در این است که یک تار میدان باشد و به رقیب مجال اعلام موجودیت ندهد، و چون خداوند دنیا را محل ابتلا و امتحان قرار داده و آنرا تنها بستر رشد کفر قرار نداده، لذا نظام الهی نیز در این بستر حرکت تحت هدایت والی الهی امکان رشد و گسترش می یابد چرا که گسترش طلبی ذاتی ولایت الهی و الحادی است. با بیان وجود دنیوی متخاصم در مقابل هم که یکی کفر و یکی اسلام است به ذکر تاریخچه ای در مورد چگونگی اعمال ولایت و لاه کفر پرداختیم و تلاش نمودیم تا نحوه نفوذ و ورود و لاه کفر و جود در جوامع مستضعفین و مسلمین و سیطره بر آنان با استفاده از سه کانال فرهنگ، سیاست و اقتصاد در مسلط شدن بر محرومین و مسلمین را روشن نماییم.

پس از مصور ساختن چهره کریه کفر در حد محدود و مقدور و اعلام مطلق بودن اختیارات و لاه کفر، گفته شد که حیات نظام الهی نیز در گرو وجود یک سرپرست و تنظیم گر با اختیارات نامحدود است که بتواند در مواجهه با نظام الحاد، نه تنها قدرت هجوم را از کفار سلب نموده و مسلمین را از حالت تدافعی خارج کند بلکه عرصه موجودیت و حیات را نیز بر کفار چنان تنگ نماید که آنها جرات تعد علم کردن در مقابل مسلمین را پیدا نکنند، لذا در همین قسمت بود که عرض شد محدود نمودن والی مسلمین در چهار چوبه احکام و بستن دست وی در تنظیم امور مسلمین و تشخیص مصلحت آنان، و اعلام این

موضع که " با اجرای احکام رشد حاصل می شود و ما مسئول عواقب آن نیستیم " در حقیقت به معنای اتخاذ موضع انفعالی در مقابل کفار است ، و محدود نمودن والی به صرف اجرای احکام الهی و حد زدن به اختیارات وی جز اینکه زمینه محور اسلام را برای کفار فراهم سازد اثر دیگری نخواهد داشت .

بنا بر این نمی توان نشست و شاهد تنگ شدن عرصه حیات مسلمین بدست کفار بود و برای نابودی آنان دعا کرد ، نمی توان نظاره گر هجوم وحشیانه سردمداران کفر و الحاد به بستر حیات اسلام بود و از شدت غضب آنان را نفرین نمود ، تمیث شود و ورود ارزشها و اخلاقیات فاسد جوامع کفر آلود را حتی تا درون منازل مسلمین شاهدیود و دروازه های ورود را نبست ، که دعا جهت هدم کفر جز با آمادگی مقابله و درگیر شدن با آنها به اجابت نمی رسد و نفرین به سردمداران استکبار جز با برائت عملی از آنان اثر بخش نخواهد بود و بستن دروازه های ورود فرهنگ منحط کفر به روی جوامع اسلامی جز با قدرتمند شدن مسلمین در صدور فرهنگ الهی امکان پذیر نخواهد بود .

و بالاخره قدرتمند شدن جوامع اسلامی در گرو قدرتمند شدن و لاه آنها و این قدرت جز با حذف محدودیتها و وسعت دامنه اختیارات ولی بدست نخواهد آمد ، و لازمه سرپرستی بسوی رشدنا محدود بودن اختیارات سرپرست در سمت دهی و تعیین اولویت و تنظیم امور می باشد که از این طریق است که راه اجرای احکام شرع هموار می شود و زمینه عبادت و بندگی عباد

گسترده‌نه اینکه صرفاً طریق اجرای احکام آنها به نحوی که مرتباً در قبال مواضع جدیدی که کفار برای ضیق کردن دامنه حیات مسلمین بوجود می‌آورند، به احکام اضطرار متمسک شد و تا آنجا ادامه داد که مسلمین حتی قدرت اظهار اسلام نیز نداشته باشند.

بهر حال امروز دو پرچم در مقابل هم قرار گرفته‌اند که یکی پرچم اسلام و دیگری پرچم کفر است.

جمهوری اسلامی ایران تحت رهبری نایب ولی امر پرچم حق را بدوش گرفته و جوامع ملحدین به سرکردگی آمریکا پرچم الحاد را در مقابل این پرچم برافراشته‌اند. آیا وظیفه چیست، آیا نباید تمامی هم و غم خود را برای برپا داشتن علم حق در مقابل بیرق کفر بکار گرفت آیا در این برهه حساس از زمان می‌توان با جزئی نگری و توجه به مسائل فرعی و اختلاف انگیزه تضعیف جناح حق پرداخت، آیا تقویت بنیه حق در این نیست که همگی پشت سر رهبر و با تبعیت از رهبری واحد، من و منیت‌ها را کنار گذاشته و گوش بفرمان ایشان باشیم.

آیا امروز حفظ موجودیت اسلام در گرو تجمع همه نیروهای دلسوز در یک جهت و یکاگر رفتن آنها برای تحقق یک هدف نمی‌باشد.

آیا در این موقعیت حساس که تنها می‌کفر در مقابل تمام می‌اسلام ایستاده است، ایجا دشکاف و رخنه بین صفوف مسلمین چگایست به اسلام و مسلمین

آیا امروز دشمنان اسلام مترصد یافتن فرصتی نیستند تا به یکباره

بساط اسلام را که مینافع آنان را تهدید می نماید از زمین برچینند .

آیا در مقابل قدرت وقوه و بنیه کفر می توان با ضعف و فتور مقابله

کرد .

آیا تقویت رهبری جز تبعیت از ایشان در تمام ابعاد می باشد و

آیا این تبعیت تقویت اسلام نیست آیا خوف تعطیل شدن یک حکم از احکام

فرعیه بالاتر است یا خوف تعطیل شدن اصل اسلام ؟.

آیا امروز مصلحت نظام چیست ؟ آیا کدام حکم در اسلام بالاتر از حکم

حفظ اصل اسلام است ، آیا امروز عاشورا نیست ، و آیا ایران کربلا

نمی باشد آیا روز عاشورا حکم حفظ نفس محترمه واجب الاجرا بود یا حفظ

اصل اسلام ؟

آیا خونهای پاکی که در زمین داغ کربلا ریخته شد متعلق به محترم-

ترین نفوس روی زمین نبود ؟

بنا بر این نمی توان اصل را فدای فرع نمود و امروز مصلحت در

حفظ نظام مبارک جمهوری اسلامی و تبعیت از رهبری آگاه مدیر و مدبر

آن خلاصه می شود .

امیدواریم خداوند متعال قدرت تمیز اصل از فرع و مصلحت از

مفسده را به همه ماعطا فرمايد و بينشي بدهد كه بتوانيم شرائط و  
 موقعيت حساس كنوني را درك نموده و آنگونه كه مقتضاي شرائط فعلی است  
 حرکت نماييم و با لبیک به فرمان رهبری انقلاب صف قیام علیه ارزشهای  
 فاسد کفر را مستحکم تر نموده تا الكوئی شویم برای پاهای برهنه ای  
 كه منتظرند شیوه مبارزه علیه شكمهای سیر رفاه طلسم را از ما  
 بیاموزند . انشاء الله .



پروردگارا حجت بر ما تمام است و طریق سعادت آشکار تو خود عنايت فرما و ما را ياری کن تا به بردگی ائمه ناز تن نسپاریم و تحت سرپرستی ائمه نوربه بندگی در راه تو و برای تو که سعادت دنیوی و اخری ما در آنست مفتخر شویم .

الها شیطان با تمام توانش برای اینکه به سوگند خویش در اغوی بندگانت وفادار مانده باشد از هیچ تلاش و کوششی برای فریفتن و خارج نمودن ما از صف بندگان مطیعت و کشاندمان به جمع خیل بردگان خود فروگذار نمی کند ، تو خود بر ما بندگان که در هیچ لحظه ای از لحظات عمر از شر ابلیس و سلطه نفس در امان نیستیم ترحم فرما و ما را حتی یکدم به خودمان وا مگذار . خداوند امروز تمامی کفر در مقابل تمامی ایمان ایستاده تا نور ترا به خیال خام خویش خاموش کند ، به حق مقربین درگاهت و به رحمت و اسعادت قدرت سلطه و استیلای ائمه کفر بر جهان را به ضعف و خذلان و زبونی تبدیل فرما .

یارب المجاهدین بازوان مدافعان و مبارزان مسلمان را در سنگرهای گوناگون دفاع از شرف و حیثیت اسلام چنان توانمند و سلاحشان را چنان کارا و برتر قرار ده تا با یورش به صفوف به ظاهر متحد معاندین و محاربین

این وحدت‌تصنعی را بهم‌زده و با چیرگی بر جهان کفرزمینه ساز حکومت جهانی اسلام برستمدیدگان زمین شوند .

یا ارحم الراحمین ، در این دوران و زمان که حسرت‌فقدان نبی - اکرم و غیبت ولی اعظم بردل شیعیان مانده از تومی خواهیم که وجود مبارک یگانه ذخیره خویش در زمین را از جمیع بلاها و حوادث و آسیب و گزندهای روزگار حفظ فرموده و ظهور موفور السرورش را نزدیک فرمائی که منتظران را به لب آمد نفس

یا رب المستضعفین تو خود ما را از بردگی و بندگی و سلطه و اسارت طاغوت رها نیندی و به عزت و شرف و زندگی در لوای اسلام رساندی تو نعمت وجود عزیز ناقب ولایت را بر ما ارزانی داشتی و مجاهدتهای او بود که لیاقت و افتخار زیستن در پناه اسلام را به ما داد ، تو میدانی که عمارت مبارک جمهوری اسلامی را و عماد است ، دست تمنا و خواهش ما بسوی تو دراز و عاجزانه می‌خواستیم تا وجود مبارک آن عزیز را تا ظهور دولت یار برای ما حفظ بفرمائی .

یا رب ، به قلم و قدم ما توان و نیرو ببخش تا با قلم خویش به نشر معارف حقه دینیت ، اعلام کمال آقینت ، افشای پوچی و نقص ارزشهای بی‌ارزش مکتب منکرینت پرداخته و با قدم خویش در مسیر انجام فرامین تو و درک مساعی نبیت در جهت استقرار دین مبینت گامهای استوار برداریم .

انشاء الله